

کردستان

دو جنبش،

دو فرهنگ

محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

جنبش ناسیونالیسم کرد یا ملی‌گرایی توسط احزاب، نهادها، مطبوعات، نویسندگان و شخصیت‌های هنری و ادبی‌اش تقلای بی‌ثمری دارد تا نشان دهد که جامعه کردستان عقب افتاده است. تا ثابت کند مردمش بلحاظ سیاسی و فرهنگی عقب‌اند و سطح توقعات‌شان از زندگی پایین است. از این طریق می‌خواهد جنبش‌های مختلف اجتماعی را نادیده بگیرد، تا در مقابل مطالبات انسانی، مدرن و ترقیخواهانه آنها مانع ایجاد کند.

چپ جامعه برعکس، می‌خواهد جامعه را آنطور که هست نشان دهد؛ جامعه‌ای اساساً شهری، مدرن و پیچیده با همه مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی ویژه خود در دنیای امروز، با جنبش‌های متعدد اجتماعی، و مطالبات مختلف مربوط به این جنبش‌ها.

کردستان

دو جنبش، دو فرهنگ

در کنار مبارزه مداوم علیه نظام اسلامی، دو جنبش متفاوت، دو سنت سیاسی متفاوت و دو فرهنگ متفاوت هم در کردستان در تقابل مداومند.

جنبش ناسیونالیسم کرد یا ملی‌گرایی توسط احزاب، نهادها، مطبوعات، نویسندگان و شخصیت‌های هنری و ادبی‌اش تقلای بی‌ثمری دارد تا نشان دهد که جامعه کردستان عقب افتاده است. تا ثابت کند مردمش بلحاظ سیاسی و فرهنگی عقب‌اندو سطح توقعات‌شان از زندگی پایین است. از این طریق می‌خواهد جنبش‌های مختلف اجتماعی را نادیده بگیرد، تا در مقابل مطالبات انسانی، مدرن و ترقیخواهانه آنها مانع ایجاد کند.

چپ جامعه برعکس، می‌خواهد جامعه را آنطور که هست نشان دهد؛ جامعه‌ای اساساً شهری، مدرن و پیچیده با همه مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی ویژه خود در دنیای امروز، با جنبش‌های متعدد اجتماعی، و مطالبات مختلف مربوط به این جنبش‌ها.

این کتاب بمثابة بخشی از تقلای چپ، صدای نسل جوان امروز است. می‌خواهد بگوید آداب و رسوم آبا و اجدادی "کرد" را نمیتوان به نسل نو تجویز کرد. مدرن بودن در میان جوانان در کردستان مد است. زنان را نمیتوان به اسم "زن کرد" اسیر جهالت ناموس، غیرت مردانه، سنت‌های "کردانه" و قید و بندهای ضد زن در فرهنگ کردی کرد. اسلام و فرهنگ و سنت‌هایش را نمیتوان به اسم سنی‌گری حفظ کرد. فرهنگ و اخلاقیات و ارزش‌های عتیق را نمیتوان به اسم فرهنگ "اصیل" کردی به خورد مردم داد. کارگر و مردم زحمتکش یعنی صاحبان اصلی جامعه را نمیشود به اسم "کرد" از تقلا برای رفاه و آزادی و برابری منع کرد.

کتاب حاضر در کنار کوشش‌های نسل امروز، تقلایی برای کنار نهادن کهنگی در سیاست، فرهنگ، اخلاقیات، ارزش‌ها و آداب و رسوم است.

به عنوان مقدمه

تقدیم به مادرم

حدوداً چهارده سالم بود، اوایل دهه ۱۳۵۰. روزی در حالیکه یواش یواش بطرف خانه برمینگشتم، از دور متوجه مادرم شدم. صدایش بلند میآمد، حالتی که بندرت دیده بودم. از عصبانیت انگار میلرزید. چوبی در یک دست. دست دیگرش بر کمر. سر کوچه ایستاده بود. نگران شدم. قدم تندتر شد. نزدیک که شدم پرسیدم چه خبره دایه (مادر)؟ نفسی کشید. با صدایی آرام‌تر، در حالیکه کلماتش را به دلیل بغض از بیخ گلو میآورد، اسم مرد همسایه را با لحن تحقیرآمیزی آورد. "فلان فلان شده دارد در حیاط خانه اش پسر بچه اش را به عنوان تحقیر و توهین با صدای بلند زن خطاب میکند. اینجا ایستاده ام تا بیاید بیرون حالیش کنم که...". این مجموعه مقاله تقدیم به اوست، که فکر میکنم مبارزه را قبل از هر کس از او آموخته‌ام. از "پورزینب" مادر مهربانم. رفیق بسیار جسور و بسیار فداکار دورانهای سخت جنگ در کردستان.

آن سالهای اول جنگ که پورزینب افتخار حضور فرزندانش در جنگ را از فرماندهان رژیم هم مخفی نمیکرد، فرمانده گروه ضربت سپاه که آنروزها مداوماً "مهمان" این نوع خانواده‌ها بود، روزی از سر "دلسوزی" میخواست پور زینب را از آتش جهنم بترساند. خطاب به وی میگوید "میدانی همراه این کافرهای جهنم میروی پورزینب؟" مادرم بعدها همراه خنده‌های بلندش تعریف میکرد که در جوابش گفته بود، "مگر مغز خر خورده‌ام همراه شماها بهشت بیایم، سرکار. همراه اینهمه پسران قشنگ، جهنم خودش نعمتی است." منظور مادرم از "پسران قشنگ" نیروهای پیشمرگ کومه‌له کمونیست بود، که آنروزها مردمان کومه‌له‌ای آنها را میگفتند "کوره‌کان" (پسرها-معادل "بویز" انگلیسی و تقریباً "بچه‌ها" در فارسی).

چند روز بعد سرکار فرمانده همراه گروه ضربتش مادرم را دستگیر کرده و با خود میبرند پایگاه. غروب که میخواستند آزادش کنند، جناب فرمانده خطاب به پاسدارانش میگوید "چند نفر پور زینب را برسانند خانه‌اش، بیچاره پیرزن نباید تنها راه بیفتد." مادرم بعدها تعریف میکرد گفته بود "راست نمیگویید سرکار. پورزینب اگر آن بیچاره‌ای بود که ادعا دارید، یک گروهان برای دستگیری‌اش بسیج نمیکردید. رفع مزاحمت کنید، تنها میروم.

این کتاب هدیه‌ای است به پورزینب و وجود مالا مال از شجاعت و شهامت و فداکاری‌اش.

تشکر و ...

و اما در مورد کارهای این مجموعه؛

کتابی که در دست دارید، منتخبی از نوشته های من در نقد ناسیونالیسم کرد، بین سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳ نوشته شده اند. بعضیها در نشریات انتشار یافته اند، تعدادی هم در سایتهای اینترنتی منتشر شده اند. برای بعضی از نوشته هایم از راهنمایی های ایرج فرزاد عزیز کمک گرفته ام. بعلاوه از هلاله طاهری باید تشکر کنم که ایده خم شدن روی مسائل زنان و کاری در این رابطه را اول بار او پیشنهاد کرد. به اضافه سپاسی گرم در حق فاتح شیخ به عنوان یک تاریخ و یک منبع.

«کازیوه» ویژه مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کردستان است.

www.kazewa.com

کردستان

دو جنبش، دو فرهنگ

صفحه	فهرست مطالب این کتاب؛
۶-۲۶	رزازی، حماقت در سیاست، ضرر در بازار
۲۷-۵۷	زن در فرهنگ کردی
۵۸-۶۹	کرد و کردستان، کدام تصویر؟
۷۰-۷۷	من قومیت ندارم، همانطور که ملیت و مذهب ندارم
۸۷-۸۶	حزب دمکرات کردستان و قرآتش
۸۷-۹۸	حزب دمکرات، هویتی کهنه، آرمانهایی کهنه‌تر
۹۹-۱۰۱	سازمان راه کارگر باید از مردم کردستان معذرت بخواهد!
	کردایه‌تی همین است!
	"جنبش نوین فرهنگی" در کردستان، جنبش
۱۰۲-۱۰۶	مقاومت ارتجاع در مقابل آزادیخواهی است.
۱۰۷-۱۱۰	یوسف پاوه، کردستان آزاد، زن و ملی‌گرایی
۱۱۱-۱۱۴	ما، ناسیونالیسم و حقوق ملل
۱۱۵-۱۲۴	در حاشیه انتقادات آقای هاشم رضایی
۱۲۵-۱۳۰	جواب کومه له چیست؟

ناصر رزازی!

حماقت در سیاست، ضرر در بازار!

مهر ۱۳۸۱

مقدمه

در معرفی ناصر رزازی به غیر کرد زبانان و آنها که به هر دلیل اسمش را نشنیده‌اند، و سراغ این نوشته می‌ایند، باید بگویم که ایشان یکی از خوانندگان سنتی و بلحاظ سیاسی یک ناسیونالیست افراطی کرد است. ایشان در عرض چند هفته گذشته دو بار به امضای رسمی خود و یکبار به امضای جعلی در مورد حزب کمونیست کارگری و کادرهای رهبری و رفیق فاتح شیخ کاغذ سیاه کرده و هنرنمایی کرده است. در متن این نوشته‌هایش به مسائل متنوعی پرداخته است. هدف این نوشته پرداختن به آن مسائل است. این را هم از ابتدا بگویم که نوشتن در مورد کسی مانند ناصر رزازی مشکلات معینی دارد. صرفنظر از هر شخصیتی که وی در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی دارد، کاراکتر رزازی در جامعه را با صدایش می‌شناسند، کسی که می‌خواند و پول می‌گیرد.

کسانی که صدایش را دوست دارند به برنامه‌هایش می‌روند و از آن لذت می‌برند. کسانی هم که دوست ندارند به آسانی از آن صرفنظر می‌کنند.

تا اینجا مسئله، برای کسی سوال و جوابی در بر ندارد. مشکل آنجا پیش می‌آید و در فرهنگ جهان سومی پیچیده هم می‌شود که ناصر رزازی به سیاست روی می‌آورد، و در این عرصه اظهار نظر و فعالیت می‌کند. اینکه می‌گویم پیچیده می‌شود، تقصیر اصلی متوجه شخص ایشان نیست. او خواننده‌ای در فرهنگ عقب‌افتاده جهان سومی است. در "جهان سوم"، بدلیل استبداد و نبودن فضای آزاد برای فعالیت سیاسی، تعداد کسانی که در لای خوانندگی و نویسندگی و نقاشی و موسیقی و طراحی و... پوشیده و مخفیانه چیزی را هم می‌رسانند و اعتراض خفیفی در تخصص‌شان را به نمایش می‌گذارند، بالاتر از سطح تخصص و هنرشان مورد توجه قرار می‌گیرند. اینجاست که هر خواننده و نویسنده و نقاش و طراح و سینماگری که بدنبال بازار کالایش می‌افتد، به صرفه می‌بیند که تخصص و هنرش را به اسم ملت و خلق و مردم بکند، تا بدینوسیله مفهومی سیاسی به کالایش بدهد و پول بیشتری در بیاورد. و طبعاً هزینه این کارشان، احترام بیشتر و بروبیای اضافی را هم از ملت و خلق و مردم انتظار می‌کشند، تا در نهایت پول بیشتری نتیجه دهد. تعداد برای مثال نویسنده‌ای که امروزه در ایران، برای دفاع از "اصلاحات" در اسلام گلایه می‌کنند و دنیا را محصول دماغ خود میدانند و ارتش روشنفکران تاریک‌فکر ملی مذهبی را می‌سازند، نمونه روشنی از کارکرد این نوع تخصصات اجتماعی در جهان استبداد و خفقان است. در دنیای بازتر غرب، جایی که به دلیل درجه‌ای از رفاه، حماقت مشتری کمتری دارد، خواننده‌ای که مثلاً در سوئد بگوید من خواننده "ملت سوئد" هستم، اولاً همه راسیست و فاشیستش میدانند، در ثانی به حماقتش می‌خندند، ثالثاً راستش را بخواهید، این کار در نظر همه مردم، به حدی احمقانه است که در تمام مدت نزدیک به ده سالی که در غرب بوده‌ام، هیچ خواننده با نامی را ندیده‌ام و نشنیده‌ام، که خود را به عنوان هنرمند "ملت" در فرانسه،

انگلیس، آمریکا و یا هر کشور دیگری معرفی کند. علتش هم این است که اینها صرفاً از تخصص خود میخورند، خوب یا بد. نوع جهان سومی‌اش، به این دلیل ساده ملت ملت و خلق خلق میکند تا با این اتیکت، بازاری برای کالای بشدت "جهان چهارمی"‌اش پیدا کند. از شانس اینها هم، متأسفانه تعداد مردمانی که در غرب به زبان و فرهنگ دنیای مدرن ناآشناوند، کم نیستند. بازار هنر و هنرمند "ملی" و "خلقی" و... فقط با این اتیکتهای قلابی و عوامفریبانه میتوانند در مقابل غولهای هنر و موزیک و ادبیات امروز جهان تاب بیاورند و کلبه محقری در حاشیه بازار شرقیها به خود اختصاص دهند.

انتظار احترامی که آقای رزازی هم از "ملت" دارد، و در بند بند نوشته‌اش مستتر است، در نوع خود، از توقعاتی است که بیمایه‌های هنری امثال وی در فضای عقب‌افتاده و سنتی از "ملت" توقع دارند. در خارج کشور، کیس وی همانند خانم مرضیه خواننده ایرانی شده است. مرضیه کسی است که مردمانی از نسل خودش، صدا و آهنگهایش را دوست داشتند و احتمالاً هنوز دارند. ایشان هم مثل رزازی به سیاست پیوست و سازمان اسلامی مجاهدین خلق را انتخاب کرد. تا اینجا اشکالی ندارد، اما تا آنجا که من اطلاع دارم حرکت سیاسی مرضیه در پیوستن به یک فرقه مذهبی، سابقه هنری او را نزد هوادارانش خراب کرده است.

مورد آقای ناصر رزازی هم میتواند نتیجه مشابهی ببار آورد. ایشان هم در کنار پیوستنش به قومپرستان سازمان زحمتکشانش، اطلاعیه داده است، و به حساب خود نکاوت به خرج داده و از «ملت کرد» خواسته است که احزاب و جریانات مختلفش جبهه تشکیل دهند. نه فقط این، ایشان در مقابل کسانی مثل فاتح شیخ‌الاسلامی که کمپین وی و سازمان مربوطه‌اش را شکست خورده اعلام کرده‌اند، به سبک «خه‌جه‌دوم» در نقلهای "رسول نادری" (از انقلاب فرهنگ سنتی کردی)، به هنرنمایی پرداخته است، و در این راه، به جای جواب سیاسی به فاتح شیخ، نه فقط به شخصیت خود وی، بلکه زندگی خصوصی و اجتماعی و نسل قبلی و بعدی بستگان وی را هم به اتهام نسبت‌شان با فاتح، به بحث کشیده و آنها را هم از لطف هنرنمایی‌های ملی‌اش بهرمنند نموده است! و باز نه فقط این، به جنگ شخصیت‌های دیگری هم مثل عبدالله دارابی و مجید حسینی رفته است، در بحثش هم کلی حکم سیاسی داده است، سیاست ورق زده است و برای حال و آینده کردستان خط و نشان کشیده است. کسی که فرمایشات سیاسی وی را بخواد در یک نگاه مرور کند، باید رد پای خرچنگ بر صفحه‌ای سفید را تصویر کند، که هر از گاهی کار توالتش را هم همانجا انجام داده است.

بحث من در این نوشته، خارج از هرچه که وی از دهن پرت کرده است، در مورد اظهارات سیاسی ناصر رزازی است. و باید اعتراف کنم که بحث با وی را هزار بار ترجیح میدهم به بحث با کسانی در راس سازمان مربوطه‌اش، که با اسامی "خوله"، "توله"، "نه‌حه"، "په‌حه" و "پوشکه" و "ته‌نه‌که" اظهار نظر میکنند. خود وی هم لابد باید متوجه شده باشد که اظهار نظرش با امضای علنی خودش، دیگران را بیشتر متوجه اظهار نظرانش میکند، تا به اسم جعلی‌اش. گذشته از این چرا جدل با مسئولان زحمتکشانش اهمیت بیشتری از جدل با رزازی دارد و چرا عبدالله مهدی و سایرین از ناصر رزازی مهمترند؟

بعد از این مقدمه طولانی بگویم که بحثم در مورد نظرات آقای رزازی چند بخش است؛ به این میپردازم که ایشان پیام چه کسی را به اطلاع "ملت کرد" میرساند. دلایل شکست پیام‌شان را

بازگو میکنم، به دلیل حجم تبلیغات ظاهراً زیاد ما در مورد سازمان محترم ایشان، به سیاستهای فرهنگی مورد دفاع وی تحت عنوان "فرهنگ و خوراک و پوشاک ملت کرد"، به عوامفریبی های پشت این سیاست فرهنگی، به اخلاق ما و ناموس آنها و... اشاره میکنم، و در آخر در مورد ضررهایی که آقای رزازی در بازار پول درآوردن و کسب مشتری، با داشتن این سیاستها متحمل میشود. آخرین نکته‌ام هم دفاع از مردم کردستان است در مقابل توهینی که از طرف وی به درک و شعورشان شده است.

پیام سیاسی رزازی؛ "جبهه کردستانی"؛

"جبهه کردستانی" ابتکار آقای صلاح مهدی، مشاور سیاسی جلال طالبانی و پدر خوانده سازمان برادر کوچکش عبدالله مهدی است. جنگ آمریکا در عراق و تغییرات در موازنه سیاسی منطقه، زمینه ساز رسیدن به این "ابتکار" است. خود آقای صلاح مهدی در مصاحبه اش با نشریات کردی زبان میگوید اگر جریانات ناسیونالیست کرد در شکل یک جبهه ظاهر شوند، نه تنها مقبولیتشان نزد آمریکا بیشتر است، بلکه امکان اینکه با جمهوری اسلامی هم بتوانند به توافقاتی برسند بیشتر است. در این رابطه ایشان میگویند که نزدیکی به آمریکا قدر و قطب این جریانات را نزد رژیم اسلامی بیشتر میکند، رابطه با جمهوری اسلامی نیز به وزن آنها نزد آمریکا میافزاید. و رمز موفقیت در این معاملات و معادلات، داشتن قدرتی متشکل در "بهره" یعنی جبهه است. طرح اولیه این مسئله در میان ناسیونالیستها، از طرف کسی که همه به رابطه نزدیکش با جمهوری اسلامی اذعان دارند، مشکوک ارزیابی میشد. طرف اصلی مورد خطاب اینها یعنی حزب دمکرات کردستان، در جوابیه اش به صلاح مهدی در مورد جبهه، به نمایندگی وی از طرف رژیم برای مذاکرات مخفی اشاره کرده است، و سالهای قبل نیز در سمینارهای علنی صلاح مهدی را به عنوان مدافع سازش با رژیم اسلامی دیده است. لذا "ابتکار" ایشان از طرف حزب دمکرات به آسانی طرحی مشکوک در ادامه تقلاهای تا کنونی اش ارزیابی شد.

سازمان برادران مهدی هم اخیراً دو سه سال گذشته توسط کسانی ایجاد شده است که خود مدعی اند که در هیجده سال گذشته فریب خورده بوده‌اند، تازگی بیدار شده‌اند. اینها در چشم دمکرات وزنه ای سنگین تر از "لادهر" های سابق خودشان نیستند، که بعداً منحل شده و به صفوف دمکرات برگشتند. آنچه که از تبلیغات شفاهی دمکراتیها هم شنیده میشود، اینها را جریانی میدانند با ارتباطاتی مشکوک با رژیم اسلامی. اینها را خود صلاح مهدی و اعضای سازمان برادرش هم میدانند. لذا از نظر خودشان هم، پیشنهاد ایجاد جبهه، آنهم با شرکت دمکرات و سازمان برادران مهدی، میتوانست مورد شکاکیت جدی باشد.

این شد که اینها اول نامه‌ای به امضای "جمعی از دانشجویان کرد" به احزاب سیاسی در کردستان نوشتند که از نظرشان ظاهراً از نیت خیر کردانه تعدادی جوان روشنفکر برخوردار بود. این را کسی جدی نگرفت. نتیجتاً قرعه به اسم "خوانندگان محبوب ملت کرد" در آمد. اطلاعیه‌ای به امضای آقای رزازی و همسرش خانم مرضیه انتشار پیدا کرد که در آن، چهارچوب سیاستهای برادران مهدی (صلاح و عبدالله) توضیح داده شده بود. انتشار این بیانیه به امضای رزازی به عنوان یک خواننده شناخته شده این سنت، توجه محافل ناسیونالیست را به خود جلب کرد، و بدنبال، پایه های

این سیاست، از طرف معمار و مبتکر اصلی‌اش آقای صلاح مهدی توضیح داده شد، و در ادامه به عنوان سیاست رسمی توسط سازمان برادرش اعلام شد.

در تاریخ سالهای گذشته، جمهوری اسلامی، در ایجاد رابطه با حزب دمکرات کردستان، مشکلی در تنها بودنش نداشته‌اند. حزب دمکرات در ایجاد رابطه با کارمندان درجه چند آمریکا هم مشکل نداشته است. لذا ایجاد شریک برای خود را، آنهم کسانی که از نظر آنها مشکوک‌اند، (و حزب دمکرات به خوبی در جریان سوابق اشتباهی "کاک" صلاح برای ساختن یک جریان آلترناتیو حزب دمکرات و شکست آنها بوده‌اند) به صرفه ندانست. این را هم میدانست که یک هدف اصلی در بحث ایجاد جبهه، به رسمیت شناسی جریان نحیف خانواده مهدی به عنوان یک سازمان هم‌ردیف در جنبش ناسیونالیستی است. از این نظر، این پولتیک زندهای ناشیانه، که اساسا در بحثهای مجلسی صلاح مهدی با سازمان برادرش، ممکن بود طرحهای داهیهانه استرژیک و دیپلوماتیک ارزیابی شوند، در حافظه تاریخی و زنده رهبری حزب دمکرات خیلی زود تشخیص داده شد. همه قمپز در کردنها و سابقه و تاریخ تراشیدن برای خود صلاح مهدی و سازمان تازه متولد شده زحمتکشان عینا چون سنگ روی یخ شدند و به همین دلیل در جواب، حزب دمکرات به سادگی به آنها "نه" گفت. آنها به سادگی به دلایل واهی و اهداف واقعی و زمینی که پشت ایجاد جبهه پنهان شده بودند پی بردند. از اهداف ایجاد جبهه، از جمله جلوگیری از جنگ جریانات در آینده تعریف شده بود. دمکرات میتواند ببیند که وجود جبهه میان احزاب مسعود بارزانی و جلال طالبانی هیچ ممانعتی در مقابل جنگهایشان ایجاد نکرد. لذا طرح ابتکاری مهتدیها را مشکوکتر دید و ردش کرد.

تمام کاری که فاتح شیخ کرد، اعلام شکست و پایان یک تقلای بی ثمر از طرف خانواده مهدی بود. ناصر رزازی بیچاره مانده است و کمپینی که شکستش از ابتدا معلوم بود. تقصیر این شکست، نه به گردن فاتح شیخ، نه به گردن حزب دمکرات، و نه به گردن آنهاست که جدی‌اش نگرفتند. در عالم سیاست هم، جنس بنجل را کسی خریدار نیست. کسی که این قانون بدیهی در مراودات را حالی نیست، میتواند بیهوده به عصبانیت بیافتد و از کوره در برود و دیگران را در نادانی‌اش مقصر کند. کسی هم که اشتباهش را میپذیرد، برای بار دوم، میتواند به حال خود فکر کند و تجربه کسب کند. آقای رزازی اولی‌اش را انتخاب کرده است، و به جای پذیرش شکست سیاست کسانی که دو دهه فریب خورده بوده‌اند، به دفاع بیجایی از سازمان بدنامشان پرداخته است، در این راه به لجن افتاده است، کف کرده‌است، تکمه‌های پیراهنش را پاره کرده، وسط خیابان ایستاده است و با عربده‌هایش هر رهگذری را متوجه حال ناجالب خود میکند. ادعا کرده است که تبلیغات زیاد ما نسبت به سازمان زحمتکشان، به دلیل قدرت و توانی است که این فریب خورده‌های دو دهه سیاست گذشته، اخیرا کسب کرده‌اند! میخوام به این ادعا پردازم.

حجم تبلیغات ما، وزن سازمان زحمتکشان؛

از نظر هر کسی تبلیغات افشاگرانه ما هیچ نسبتی با وزن سیاسی اینها ندارد. در خارج کشور که میدان این لاف زندهای راستهای افراطی است، هر کسی میتواند تلفنش را بردارد و از وزن سیاسی اینها در میان مردم پرسد. اگر در سرتاسر کردستان، کسی پیدا شود (دقت شود) میگویم کسی، نه کسانی که مدعی باشد (فقط مدعی باشد) که توده مردم اینها را صاحبان کومه‌له میدانند، من تمام

ادعاهایم را پس میگیریم. فعال سازمانی را البته میتوانند داشته باشند و دارند. مگر سپاه زرگاری نیروی مسلح و سازمان نداشت، مگر علی مریوانی واحد مسلح و سازمان برای سر و گوش بریدن نظامیهای ایران برای عراق نداشت، مگر ملا سید جلال نیرو و سازمان ندارد؟ اینها چرا نتوانند، طبعا میتوانند. اختلافات بین دولتهای منطقه، همیشه زمینه ساز وجود انواع نیرو و سازمان این نوعی میتواند باشد. سناریوی سیاهی که در عراق به راه افتاده است، زمینه رشد ویروس های سیاسی متعدد و بیشتری هم شده است. وجود فقر و سرکوب و بیکاری نیز همیشه میتواند تعدادی جوان بیچاره را به اردوگاههای اینها که حداقل نان و جای خواب دارند، سرازیر کند. سازمان زحمتکشان نه یک نیروی سیاسی، که جریانی متولد شده در متن این اوضاع سیاه در منطقه است.

با این تحلیل از واقعیت سازمانی و سیاسی اینها، حجم نسبتا بالای تبلیغات ما در مورد ماهیت اینها چه دلیلی دارد؟ چگونه است که اینهمه تبلیغات، صرف افشاگری از موجودیتی این چنین نحیف، بی آبرو و مشکوک میشود؟ آقای رزازی و امثال وی کار ما را نشان قدرت آنها میدانند، این واقعیت ندارد. برای روشن شدن ادعای من، یک نمونه زنده را در جایی مثل استکهلم، در نظر بگیرید. میتوانید بسیج شدن ناگهانی صدها پلیس در یک محله این شهر را برای مثال در نظر بگیرید. به دنبال، متوجه میشوید که قیافه یک مرد جنایتکار را در تلویزیون نشان میدهند که طبق گزارشات دو جنازه در حیات خانه اش کشف شده است، به پنج کودک در نزدیکی خانه اش تجاوز شده است. در ماشین نشسته اید و قیافه این جنایتکار از طریق رادیو تشریح میشود، فروشگاه که میروید در ورودی به آگهی پلیس برمیخورید در کنار عکس آن فرد نوشته اند؛ "کمک کنید این جنایتکار دستگیر شود". تلفن اطلاع رسانی در اختیار مردم قرار میگیرد. در کنار این فضا، هر کسی سعی میکند کودکانش را در راه مدرسه و کودکان به دقت همراهی کند. یک لحظه غیبت ناموجه کودکی در مدرسه و خانه موجب میشود مردمان زیادی در وحشت بیفتند، و به این شیوه، تا مقطع دستگیری عنصر جنایت، هر کسی میتواند نگرانی و دلهره داشته باشد. کسی که از ماجرا مطلع نیست، یا احتمال خطر را درک نکرده است، میتواند بگوید بیخود شلوغ کرده اند. ظاهرا فقط یک نفر است که یک جامعه را برای دستگیری خود بسیج کرده است. احتمالا حتی این نمونه برای بحث من کافی نیست. بهتر است ویروسی در نظر گرفته شود که در مقابلش تک تک اعضای جامعه باید واکنش نشان دهند، بدون استثنا.

کار ما در مقابل ویروسی که جامعه را تهدید میکند، هنوز همه را واکنش نکرده است. نیرویی که ما برای خنثی کردن خطری که بالقوه جامعه را تهدید میکند بسیج کرده ایم، احتمالا هنوز کافی نیست. تذکرات ما به جامعه، ظاهرا تناسبی با وزن "سازمان زحمتکشان" ندارد، ولی کسی که نه نیرویشان، بلکه خطرشان برای جامعه را مد نظر قرار دهد، متوجه کم کاری ما میشود نه کار زیاد.

برای درک حجم تبلیغات ما در مورد اینها، باید در صورت مسئله با ما شریک شد. باید مثل ما به یاد داشت که اولین تیراندازیهای جنگ ارمنی و آذری در آذربایجان سابق شوروی را گروه های بی هویت کوچکی از نوع اینها با حمله به خانواده های ارمنی در باکو خلق کردند. در محلات باکو پایتخت آذربایجان، دسته هایی از نوع اینها به ارمنی زبانان شهر حمله کردند، خانه هایشان را سوزاندند و اعضای خانواده هایشان را به رگبار بستند. و بعد جنگی به وسعت مرز دو کشور، و کشتار و اعدام و تجاوز و مقابله به مثل های ملی. اینها نمونه های "تمیز" تراند! کسی که یوگوسلاوی سابق را به یاد دارد، کسی که از سرگذشت ساکنان شهر زیبای ساریو خبری دارد،

کسی که ویران شدن شهر به شهر و ده به ده مناطق مختلف آن کشور زیبا، و قطع و ویرانی آب و برق و جاده و مدرسه و خانه و مسکن مردم را به عینه از دوربین تلویزیونهای دنیا دیده است، باید با ما نسبت به خطرات سازمانها و باندهای فاشیست هم احساس و هم نظر باشد. اینها نمونه های "کردی" ارتش آزادیبخش کوسوو و ارتش آزادیبخش مقدونی هستند. لازم نیست از انتهای تاریخ این جریانات باندسپاهی و از روی لیست جنایات وحشتناک و توحش درپاکسازیهای قومی همردیفان آنها در یوگوسلاوی سابق "طالع" باند خاندان مهتدی را پیش بینی کرد. از همین ابتدای پروسه و همانجا که فراخوان دادند که مردم یک هفته فارسی حرف نزنند و فقط کردی صحبت کنند، تا رابطه با معلم و دانشاموزان غیر کرد زبان را تحریم کنند. کسی که فراخوان اینها را عملی میکرد، هفته بعدش امر میگرفت که حضورشان را در کنار خود تحمل نکند، و هفته بعدی دستور ترورشانشان!

باید هویت اینها را شناخت و دید که در شرایط رشد و تکثیر چنین ویروسهایی چه جنایاتی که اتفاق نخواهد افتاد.

مشکل ما در برخورد به اینها، ناسیونالیست بودنشان نیست. اینها دیر به جرگه جریانات ناسیونالیست وارد شده‌اند، و برای جبران این دیر کرد و فریب خوردگی شان، به سیم آخر زده‌اند، و به مثابه نه یک سازمان صرفا ناسیونالیست که یک جریان متعصب قوم پرست افراطی و اساسا بعنوان حزب نفرت ضدکمونیستی و از این نظر تماما شبیه به تمام جریانات فاشیستی اعلام حضور کرده‌اند. در تعریف اینها از فدرالیسم مورد نظرشان، کردستان جایی است که "خون کرد" در رگ مردم جاری است. این تعریف از شکل حاکمیت مورد نظر اینها برای فاشیست بودن شان کافیسست. طبق سیاست اینها، در استانهای ایلام و کرمانشاهان و لرستان و... مردم کرد هستند چون خون شان کرد است! در شهرهایی مثل خوی و سلماس و ارومیه و نقده و میاندوآب و... مانند تمامی شهرهای مختلط یوگوسلاوی سابق، باید جنگ قومی راه بیفتد تا مرز حکومت فدرال کرد و آذری تعیین شود. برای مثال سازمان زحمتکشان ارومیه را یک "شهر کردی" معرفی میکنند. در مقابل آنها، گروههایی از ناسیونالیستهای افراطی آذری، امثال چهرگانی، را هم تصور کنید که از حالا، "مهاجرت بی رویه" و رشد "بی حد و حصر" جمعیت کردزبانان ارومیه را خطری برای "منافع ملی" آذربایجان ارزیابی میکنند، در کنگره‌ها و تجمعاتشان، برایش "تدابیر" اتخاذ میکنند و در این باره به خاتمی نامه سرگشاده می نویسند! این تجارب سیاه را ما و تمامی بشریت به چشمان خود دید و تجربه کرد. اگر کسی نقش "ارتش آزادیبخش کوسوو" را به یاد داشته باشد، باید در نگرانی ما از وجود دار و دسته‌های این نوعی شریک شود. حجم ظاهرا زیاد افشاگریهای ما نسبت به این گروه، نه به دلیل وزن اینها که فعلا از آخور آقای جلال طالبانی میخورند، که به دلیل خطری است که اینها به مثابه دسته‌ای فاشیست، به عنوان یک ویروس جنگ قومی، و به عنوان عناصر مضر که میتوانند در آینده جامعه مضرتر باشند. تقلای اینها برای شناساندن خود تحت عنوان "کومه‌له!"، احتمال این خطر را دو چندان میکند.

طبعا، روند رو به پیش جنبش سرنگونی، و نسیم انقلابی که در راه است، کمک میکند که جریانات فاشیست و قوم پرست و ویروسهای جنگ قومی را راحتتر از جامعه پاک کرد و یا خطراتشان را خنثی کرد.

فرهنگ و زبان و خوراک و پوشاک "ملی"

آقای رزازی فرموده‌اند که ما نه فقط با ابتکار "ایشان" در طرح جبهه کردستان، که با خواننده و هنرمند و فرهنگ و خوراک و پوشاک و حتی زبان این "ملت" هم دشمنی داریم. جبهه ایشان با مخالفت حزب دمکرات روبرو شد و شکست خورد. چسپاندن روی دادن امری به ما که مربوط به اراده دیگران بود، فکر نمیکنم درد شکست‌شان را تسکین دهد. مخالفت ما با خواننده و هنرمند "این ملت" نیز تا آنجایی صحت دارد که تخصص هنری شان، این خوانندگان محترم را به حماقتی دچار میکند که چون صدایشان برای "هوره" خوب است، طرح سیاسی شان برای معضلات جامعه هم میتواند رنگین باشد. در نبود طرحی سیاسی از طرف خوانندگان "ملت"، اسمی از محمد ماملی و حسن زیرک و رسول نادری و ناصر رزازی و... در عرصه سیاست هم برده نمیشود. از نظر ما به عنوان حزب، تا آنجا که به نفس هنر برمیگردد، مخالفت و موافقتی با هنر کسی نداریم. تخصص هنری کسی در خوانندگی است، دیگری در رقص، و آن دیگری در نقاشی و شعر و غیره. هنر و سلیقه هنری مربوط است به علایق فردی آدمها، صرفنظر از اینکه افکارشان چیست. ارزیابی و نظر دادن در مورد افراد دارای این تخصص، امر متخصصین این عرصه‌هاست. اگر فرد متخصص در این هنرها، وارد سیاست شد، نظرات سیاسی وی مورد بحث است نه هنر خوانندگی و رقص و نویسندگی و نقاشی‌اش. لابد در جامعه سوئد، اگر زبانش را یاد گرفته باشید، متوجه شده‌اید که مردم کنسرت خوانندگان فاشیست را تحریم میکنند، چون هنرشان در خدمت اهداف فاشیستی‌شان است. این نه به دلیل هنرشان که به دلیل جانبداری سیاسی‌شان از فاشیسم است. اگر روزی شما هم آنطوریکه در سیاست علیه فارس و "بیگانه" تنفر استفراغ میکنید، در هنر و خوانندگی هم همین راه را رفتید، باید قبول کنید که مردمان فهمیده و بافرهنگ برنامه‌هایتان را رسماً تحریم کنند. مردم در ایران و در هر جای جهان، علیرغم داشتن زبان و لهجه‌های متفاوت، دارند در کنار همدیگر و در همسایگی هم زندگی میکنند. اگر در این وسط کسی مثل عالیجناب بیاید و با عنوان کرد و فارس علیه هم بشوراندشان، حق است که گوش مبارک عالیجناب را بگیرند و تحویل شورای محل‌تان دهند. حدس میزنم احتمالاً یکی از دلایلی که مانع از آن نوع "هنرنمایی" قومپرستانه شما شده است، ترس از همین دستگیری و جرم قانونی در سوئد و کشورهای غرب است.

زبان و فرهنگ "ملی"

اما در عرصه فرهنگ و پوشاک و خوراک "ملت کرد".

در این عرصه حق با شماست، ما برای اینها تقدس و احترام قائل نیستیم و متأسفانه در این رابطه کشف جدیدی از طرف عالیجناب صورت نگرفته است. ما همانند مردم در کردستان هیچ دل خوشی از آنچه که فرهنگ و زبان و خوراک و پوشاک "ملت" شما است، نداریم. بگذارید دانه دانه عرض کنم؛

برای نمونه جایگاه زن در فرهنگ شما را مثال میزنم؛ در زبان فرهنگ شما زن آدم نیست. خواهر کسی، زن کسی، زن عمو و برادر زن و زن دایی این و آن است. در فرهنگ شما، زنی که برابری طلب است بی بند و بار و ولگرد (بهره‌لا) نام دارد. به خودش برسد عیب است، بلند بخندد عیب است، این و آن را نگاه کند عیب است، عاشق شود عیب است، با معشوق و دوستش هم که سکس داشته باشد، در زبان عزیز شما فاحشه و جنده نامیده میشود. تا در خانه پدری است، پدر و برادر

صاحبش‌اند، در خانه شوهر هم شوهر و مردان جدید خانواده برایش تصمیم میگیرند. در فرهنگ شما خانه مال او نیست، بچه مال او نیست، اصلا هیچ تصمیمی در خانواده در حیطه اختیارات او نیست. اگر "پررویی" کرد، تذکر میگیرد که فقط در آشپزخانه و اطراف ظرف و ظروف و قابلمه ها نظرش میتواند به گوش کسی برسد. در فرهنگ شما، زن خانه اولین عضو خانواده است که صبح زود باید برخیزد و همه را راه اندازد، شب هم بعد از همه وقت پیدا میکند بخوابد. جای زن در خانه، در مجلس، و در نشست و برخاستهای خانوادگی، اگر جدای از مردان نباشد، آن پایین‌ها جایی است، که مدام آماده گرفتن دستورات مرد و ذکور خانواده است.

زن و شخصیت زن بطور کلی، همیشه مورد توهین در زبان و فرهنگ عزیز شماست. اگر مردی مثل شما کار ناشایستی را مرتکب شود، به عنوان زن به او توهین میشود. اگر حتی پسر بچه‌ای راهش را درست نرود به عنوان زن مورد توهین قرار میگیرد. ما با این فرهنگ مشکل داریم. این را هم فقط در سیاست یاد نگرفته‌ایم، در میان مردمان فهمیده خیلی عادی هم که از کاربرد فرهنگ شما شرم دارند، چنین است. یادم میاید روزهایی که دوران اول جوانی‌ام بود. یعنی حدود سی سال قبل، آنهم در ده. روزی بطرف خانه میامدم، برای اولین بار مادرم را دیدم در کوچه ایستاده است، دستی در کمر و چوبی در دست، دارد با صدایی بلند به کسی بد و بیراه میگوید. از تعجب باورم نمیشد. نزدیک شدم و علت را پرسیدم. با همان صدای بلند، و دستی بطرف درب همسایه، با اشاره‌ای تحقیرآمیز به مرد صاحبش گفت که "این فلان فلان شده دارد در حیاط خانه‌اش پسر بچه‌اش را به اسم زن مورد توهین قرار میدهد، منم اینجا ایستاده‌ام تا بیرون بیاید و این چوب را در آستینش کنم، تا حالی شود مرد و زن یعنی چه". در میان مردان صاحب فرهنگ شما، معذرتخواهی در مقابل اشتباهشان رسم نیست، لذا آن مرد بیچاره همسایه هم، مادرم میگفت تا مدتها خود را از خجالتی، از مادرم دور نگهداشته بود. خارج از این نمونه، احتمالا خیلیها نمونه‌های متعددی از اعتراض مردمان شریف جامعه به زبان این فرهنگ کهنه را شاهد بوده باشند. دوستی دارم، مترجم است در لندن. این داستان را جای دیگری هم نقل کرده‌ام. میگفت یکبار تلفنی برای دکتری ترجمه کرده بود تا یک خانواده کرد زبان عراقی را ببیند. میگفت در جواب سوال دکتر که مشکل چیست، مرد خانواده به حرف آمد و گفت که بچه‌شان خونریزی دارد. دکتر خواسته بود جای خونریزی گفته شود، مرد گفته بود آنجایش خونریزی میکند. دوست من میگفت در برابر اعتراض من که چرا اسم جایی از بدن بچه که خونریزی میکند را نمیگوید، زن خانواده گوشی را گرفت و گفت من خونریزی دارم عزیزم، منظور شوهرم از بچه ("منداله‌کان") من هستم نه کودک‌مان! آن دوست میگفت که از آن به بعد هرگاه با چنین نمونه‌هایی روبرو میشود، سن "بچه" را میپرسد ببیند واقعا بچه است یا زن! این زبان، زبان مورد استفاده در فرهنگ سنتی و کهنه شماست که به آن افتخار میکنید.

زن در فرهنگ شما، در سکس با مردش، برده اوست. چه زمان، کجا، و چطور سکس خواهند داشت، به زن نامربوط است، چون زن در فرهنگ عزیز شما کسی نیست که در یک رابطه برابر و دو طرفه سکس دارد، بلکه کسی است که او را

میتوانید به واقعیت مراجعه کنید تا متوجه شوید در فرهنگ اصیل شما اصلا زنی هست که در سکس ارضا شود؟ اگر تعداد زنانی که از طرف شوهرانشان به آنها تجاوز میشود، به پلیس و دادگاه مراجعه کنند، فکر میکنید مردی از خانواده فرهنگی شما خارج از زندان خواهد ماند؟ فکر

میکنید خودکشیها و قتل‌های ناموسی در میان مردمانی دارای افکار و عقاید و سنن و آداب و رسوم شما ریشه در کدام سوراخ سنبه فرهنگ طلایی شما دارد؟ هیچ فکر کرده‌اید چرا خرافه‌های فرهنگی، شما مردان صاحب ناموس و غیرت و مردانگی را مثل حیوان به جان هم میاندازد؟ هیچ فکر کرده‌اید در برنامه‌های امثال شما در قلب اروپا، زن و مردی را نمی بینید که همدیگر را عاشقانه در آغوش گرفته باشند؟ میدانید زنان اجتماعات شما آرزوی در آغوش گرفته شدن توسط معشوق‌شان را به خاک میبرند؟ آنهم در جوامعی که زن و مرد در خیابان و ملا عام همدیگر را در آغوش میگیرند و میبوسند و طولانی در بغل عاشقانه هم میمانند.

چاقوکشی مردان هم فرهنگتان را در برنامه‌های هنری‌تان کم شاهد بوده‌اید؟ آنهم به خاطر اینکه زن و مردی در آن میان همدیگر را فقط دید زده‌اند، به خاطر اینکه در آن میان کسی احساس کرده که احتمالاً لای پای افرادی تکان خورده و ناموس عزیز ایشان، تعصب دوران جهالت‌شان، و رگ غیرت و حماقت‌شان را بیدار کرده باشد. اینها فرهنگ اصیل شماست. شخصاً از شما صد بار ممنون میشوم اگر همه جا جار بزنید که کمونیست کارگریها قصد جارو کردن فرهنگ اصیل قومی دینی شما را در جامعه و وظیفه خود میدانند.

اینها را در عرصه زنان گفتم، در هر گوشه‌ای از فضای فرهنگ اصیل و سنتی شما وارد شوی همین اندازه بودار، نمدار، کپک زده و برای انسان متمدن و بافرهنگ کرد زبان غیر قابل تحمل و تنفس است. به همین عرصه‌ای که شما درش تخصص دارید، وارد میشوم؛ چرا تعداد زنان خواننده موجود در این فرهنگ شما هیچ تناسبی با تعداد مردانش ندارند؟ چرا امثال خانم مرضیه فریقی جزو معدود خواننده‌های زن در فرهنگ شماست؟ فکر کرده‌اید، چرا ایشان و بقیه خوانندگان زن در فرهنگ شما جرئت نمیکنند عشق به مرد را در شعر خود تصویر کنند؟ شما و امثال شما برای موی بدن و صورت و گردن و سینه و ران و ساق پا و تک تک اعضای بدن زنان شعر دارید، میتوانید بگویید اگر زنان خواننده این اشعار را در توصیف یک مرد و اعضای بدن وی بخوانند، کتک نمیخورند و جان سالم به در میبرند؟ شما و مردان امثال شما در مراسمها و برنامه‌هایتان میخورید و مست میشوید و خوش میگذرانید، اگر زنان این برنامه‌ها هم مست شوند و عین شما خوش باشند، میتوانید بگویید چند نفر توسط مردان فرهنگ شما کشته میشوند؟

اصلاً میتوانید در کنار "هوره" خواندنتان سری به تاریخ هنر بکشید و بگویید توصیفات زیبایی شناسانه امثال شما در مورد زن مربوط به کدام دوران تاریخ بشر است؟ تشبیه زن به انواع حیوانات وحشی، که از نظر شکارچیان دوران فنودالیسم با لذت بودند، میدانید مربوط است به دوران عشایر و چادرنشینی بشر در قرون گذشته؟ تشبیه زن به آهو، به اسب ماده، به خرگوش، تشبیه اعضای بدنش به سیب و گلابی و تربچه و انار و تک تک محصولات دامنه ده و کوهپایه‌ها، میدانید متعلق به فرهنگ دورانهای عشایر و چادرنشین و جامعه دهقانی قرون قبل است، که در فرهنگ عزیز شما و امثال شما هنوز به جامعه عرضه میشود؟ بعید نیست علیرغم این درجه از عقب افتادگی در هنرتان، خواننده سنتی معرفی شدننتان، رگ گردنتان را متورم نکند.

از شعر بگویم.

از آنها که قبله عالم ناسیونالیستهای کرد در شعراند. اشعار قهرمانان فرهنگی تان، از حاجی قادر کویی بگیر تا هه‌ژار مکریانی شاعر دوران معاصر در مورد زنان را بنگرید، اشعار نوع شعر "سماور" در دیوان هه‌ژار را برای هر زنی اگر بخوانید، در صورت توان، بطور قطع چاک دهانتان را کاری میکند. کدام گوشه فرهنگ شما را برای مثال بیاورم تا نشان هر انسانی دهم که این فرهنگ فقط نزد کسانی با افکار شما، عزیز است. این فرهنگ، فرهنگ اکثر مردم کردستان نیست. بقایش در میان کهنه‌پرستان کرد زبان، در میان اقشار مرتجع بازاری، در میان خیل آخوند و ملای مفتخور، در میان مالکین و روسای سابق عشایر، در میان روشنفکران ناسیونالیست و کهنه‌گرای هوادار فرهنگ کهنه و به اصطلاح "اصیل کردی"، در میان خیل روشنفکرانی که افکارشان را نور عقاید ملی مذهبی "روشن" کرده است، و بالاخره در میان خیل هفته‌نامه و مجلاتی از نوع سروه که با حمایت رژیم اسلامی میچرخند، بلی این فرهنگ، بقایش در جامعه را مدیون دفاع اینها از خود میداند. این فرهنگ بوگرفته، البته باید بقای خود را مدیون فعالیت‌های هنری امثال شما هم بداند. در کنار این لایه‌های ارتجاع فرهنگی، وجود حاکمیت اسلام و استبدادش و فرهنگش را هم در این قارچهای فرهنگ سنتی و بومی ضرب کنید تا علت بقای کهنه پرستی فرهنگی معلوم شود. تا معلوم شود که بقای این کثافت فرهنگی نه از عشق مردم آزادیخواه به آن، که به هزار و یک علل دیگر و خارج از اراده آنها است. در بین جوانان این جامعه که اکثریت‌اند، مدرن و با فرهنگ بودن معنی دارد، ناموس پرستی و حماقت مردسالارانه کم‌مشتتری است. و به حماقت کسی میخندند که به پیروی از فرهنگ "اصیل کردی"، به رسم و رسوم اجدادی، و به اخلاقیات و ارزشهای فرهنگی امثال اسماعیل‌آقای سمکو و ملا مصطفی بارزانی دعوتشان کند و فراخوانشان دهد.

در میان این مردم، احترام به زن و جایگاه انسانی‌اش بالاست. اگر در این جامعه جنایت در حق زن میشود، اگر تبعیض و بی حرمتی هست، باید در کنار اسلام و فرهنگ و قوانین اسلامی، ریش فرهنگ سنتی کردی و ایرانی و ترکی و عربی و... در همه جای این کشور را گرفت و همراه اسلام در آشغالدانی‌اشان ریخت. ما با این فرهنگ مشکل داریم. ما میخواهیم این فرهنگ را از جامعه جارو کنیم. میخواهیم جامعه در سرتاسر ایران، از این حماقت و خرافه‌های فرهنگی "خیلی خودمانی و اصیل" کردی و ایرانی و هر ملیتی و قومیتی پاک شود. انسان در این جامعه شایسته فرهنگ و زندگی مدرن و امروزی است. اگر نظر آقای رزازی افشاگری در مورد این کار با ارزش ماست، این گوی و این میدان!

این فرهنگ کهنه و فخیلی خودمانی" را جهت اطلاع شما در جزوه‌ای مستقل، با عنوان "زن در فرهنگ سنتی کردی" به تفصیل باز کرده‌ام، و خواننده علاقمند را به مراجعه‌اش دعوت میکنم. برای خود شما هم بد نیست، کلی فاکت گیر میاورید تا در دفاع از فرهنگ آبا و اجدادی‌ات به کارشان برید!

لباس "ملت کرد"!!

خواننده "بافرنگ" کردی فرموده است که ما با لباس "کردی" دشمنی داریم. میخواهیم با اجازه ایشان، گفته ایشان را تصحیح کنم؛ ما با پوششی که به غلط لباس کردی نام گرفته است، نه دشمنی، بلکه علاقه‌ای نداریم. در این علاقه نیز با اکثریت مردم هم سلیقه‌ایم. اگر جناب رزازی ایراد میگیرد،

میتواند به فک و فامیلش در سنج زنگ بزند و سوال کند که چرا مردم لباس محبوب ایشان را نه تنها کنار نهاده‌اند، بلکه کسی که در شهر "کهوا پاتول" میبوشد، یک جوری نگاهش میکنند؟ نقد و کنار نهادن لباس بومی محصول کار سیاسی ما نیست، محصول تغییرات در جامعه است. چیزی که اسمش لباس کردی و لری و بختیاری و عربی و هندی و افغانی و پاکستانی و بلوچی است، پوشش دوران ماقبل جامعه مدرن بشر است. همه شان هم در هر منطقه‌ای از جهان باشند، شکل و شباهتشان به هم غیرقابل انکار است. شلوار بومی افغانی و پاکستانی و هندی و بلوچی و کردی را شما بگویید چه تفاوتی دارند؟ جامانه مورد علاقه شما را صدام حسین و ملک حسین و هر رهبر عشیره و گروه ناسیونالیست سنتی در تمام مناطق عرب زبان دنیا هم به سر میکنند. اگر در کردستان کسانی مانند مسعود بارزانی و طالبانی و عشایر اطرافشان، هنوز گهگاهی به دلیل منفعت سیاسی در بازار حقه بازی سرشان میکنند، کدام منفعت طبقاتی و کدام حماقت سیاسی و فرهنگی شما را وادار میکند از آن دفاع کنید؟ این "رهبران"، با حفظ سمبل و فرهنگ عقب افتاده و کهنه در جامعه، تقلا دارند دنیای اطراف را حالی کنند که جامعه زیر سلطه اینها عشایری است، و شایسته حکومت نوع عشیرتی اینها باشند. میشود معنی سیاسی دیگری برای دفاعتان از "جامانه" بیاورید؟

برای لحظاتی هم شده، تعصب و خرافه قومی را کنار بگذارید، فکر میکنید کلمه "کهوایی" در زبان سوندی را از "کهوا" در کردی گرفته‌اند؟ فکر میکنید کلمه "چاکتا" و "چاکت" در زبانهای اسپانیولی و انگلیسی در اروپا و آمریکا، از "چاکت" در زبان کردی گرفته شده‌اند؟ فکر میکنید "پانتولین" فرانسویها از "پانتول" کردی اخذ شده است؟ آقای عزیز مدافع فرهنگ اصیل! باور کنید که "کهوا پانتول"، نه اسمش و نه شکلش در اصل هیچ ربطی به جوامع قدیم کرد زبان ندارد. قبول کنید که قدمت فرهنگ در جوامع اروپایی، حداقل از کردستان بیشتر است. لذا همانطوریکه امروز کت و شلوار و پوشش مدرن هر ساله از غرب به شرق میرود، "کهوا پانتول" هم روزی از همین جوامع به آنجاها رفته است. برای صحت و سقم ادعای من میتوانید به موزه فرهنگ در هر شهر اروپایی بروید و "کهوا پانتول" آنها را ببینید، که در کنارش نوشته‌اند "لباس قرون وسطی در این کشور". دوستی که ده سال قبل تازه به سوئد مهاجرت کرده بود، به شوخی برای من تعریف میکرد که از طرف معلم کلاس سوندی شان به دیدن موزه فرهنگ در شهر برده شده‌اند و چیزی شبیه به "کهوا و پانتول" کردی را به عنوان لباسی قدیمی سوندیها در موزه نشان شان داده‌اند! خود این دوست به شوخی میگفت سفری کردیم به روستای سابق خودمان، نه به موزه‌ای در سوئد!

دامن بلند لباس زنانه "کردی" هم در افغانستان و هند و پاکستان و در همه جا که فقر مادی و فرهنگی و استبداد سیاسی حکم میراند، میتوانید تن مردمان محروم ببینید، که فقط نشان فقر در فرهنگ و زندگی مادی و معنوی است. "کولوانه" و "چاروکه" و "دهسمال" سر و پشتبند و شال و ... را که مرتب در آنگاهای سنتی شما تبلیغ میشوند، را هم به این مجموعه اضافه کنید تا به روشنی مضمون مذهبی و ناموس پرستانه این لباس عیان شود.

در لباس این فرهنگ، زن به عنوان ملک طلق مرد، باید خود را طبق آیین دین و مردسالاری بپوشاند تا چشم مردان غیر، یعنی به جز "صاحب" اصلی‌اش به بدن وی نیفتد. ما همراه زنان در کردستان، همراه مردان مدرن و جوانان با فرهنگ در این جامعه، میخواهیم این پوشش را به موزه بسپاریم. نمیگویم در آشغالدانی، چون هنوز اقلیتی در حاشیه جامعه، به دلایل فقر فرهنگی و مادی، آنرا از تن درنیاورده‌اند. بعلاوه، نوادگان ما باید با زندگی و رسم و عادات و فرهنگ و افتخارات

گذشتگان‌شان آشنا شوند. حیف است ندانند که در سال دوهزار و سه، کسانی نه در دهات مرزی کردستان، بلکه در قلب اروپای متمدن، تمام شاهکار هنری و سیاسی‌شان دفاع از این پوشش دورانه‌های قرون گذشته بوده است. بگذار همه بدانند اگر دست ناسیونالیسم افراطی کرد باشد، کت و شلوار و دامن تن مردم را به سبک اسلامیها ممنوع میکند تا به زور فرهنگ قومی را، "که‌وایانتول" و "کولوانه" و "شده" و "چاروکه" تا دستمال سر را، تحت عنوان فرهنگ و لباس کردی به مردم تحمیل کند. آنها که در غرب، در همسایگی اینگونه سمبلهای فرهنگی زندگی میکنند میبینند که پوشیدن لباس و دامن‌های کوتاه زنان در میان همسران مردان با ناموس و "خیلی کرد" رسماً قدغن است.

خوراک "کردی"؛

آقای رزازی خودش حاضر نیست یک روز آنچه که خوراک "کردی" مینامد مصرف کند. حاضر نیست یک وعده آنچه که خوراک کردی مینامد را جلوی بچه خودش بگذارد. اگر روزی در یک مهمانی در شهر استکهلم، از او با غذای "کردی" پذیرایی شود، آنرا نسبت به خود توهین بی حرمتی میداند. آنچه که او به "ملت کرد" روا میبیند، هیچ انسان شریفی برای دشمنانش هم آرزو نمیکند. اشتباه است اگر کسی فکر کند، امثال رزازی پیتزا و چلوکباب و ماهی و میگو را خوراک "ملت کرد" به حساب میاورند. خوراک کردی نزد ایشان، پیاز داغ و آب، آب و لپه، آب و عدس، آب و چند عدد گوجه خشک، با اسامی کردی "شوربا پیاز"، "شوربا لپه"، "شوربانیسک"، "شوربا هیلکه"، "شوربا ته‌ماته" و... است.

اینها را عمری خورده‌ام، عمری به یکی از عزیزترین‌های زندگی‌ام، به مادرم به خاطر پختن این غذاها، به خاطر قابلمه‌ای آب داغ و یک پیاز و یکعدد تخم مرغ حل شده در آن برای خوراک شش و هفت نفر خانواده، بلی عمری در کودکی به خاطر عدم درک فقر، زیر لب و علنی به مادر عزیزم بد و بیراه گفته‌ام و غذاهایش را به فحش و ناسزا گرفته‌ام، و حالا که این سطور را مینویسم احساس میکنم چقدر بدهکار این انسان فداکار و دوست داشتنی در زندگی‌ام هستم. این نوع "خوراک" ها هم اما ویژه مردمان کردزبان نیست. "شوربا هیلکه" و کل "غذاهای" مورد دفاع ناصر رزازی، محصول فقر و نداری در میان مردمان تنگدست‌اند. مثل هر پدیده دیگری در جامعه بشری، نوع "کردی" و غیر کردی ندارند. اگر در خانواده تنگدست من دو عدد گوجه را در قابلمه‌ای آب میجوشاندند تا تریت شود و معده تعداد زیادی را پر کند، احتمالاً در میان مردمان فقرزده هندی دو عدد فلفل در قابلمه می جوشانند و با مقداری نمک، قابل خوردنش میکنند. نامگذاری کردن این "خوراکها" در سیاست به عنوان خوراک ملی و کردی معنی و هدفی سیاسی دارد. ناسیونالیستها میخواهند بگویند اگر خواهان رفع فقر در جامعه نیستند، ایرادی به کارشان وارد نیست. میخواهند بگویند "کرد" همیشه خوراکش همینها بوده، و راضی است. میخواهند بگویند پیتزا و چلوکباب، کردی نیستند تا مردمان زحمتکش کرد زبان را به «شورباو هیلکه» قانع کنند. میخواهند بگویند اگر در فدرالیسم و خودمختاری اینها فقر و فلاکت و بیکاری و نداری و فاصله طبقاتی موجود مثل همیشه همچنان باقی خواهد ماند، نه از سیاست آنها، که از عشق و علاقه "کرد" به "پیاز و آب" و "شورباو پته‌تاته" است!

خوشبختانه جامعه کردستان خیلی تغییر کرده است. لذا این حقه‌بازیهای سیاسی به اسم "کردایه‌تی" به گوش احدی از این مردم نمی‌رود. کسانی که این مردم را می‌خواهند "که‌وا پانتول" به تن و "جامانه" به سر نگهدارند و رضایتشان را به نان و دوغ "کردی" و "دوینه" و "پیازآب" خیلی "کردی" جلب کنند، قبل از اینکه کسی را گول زده باشند، باید به حماقت در فرهنگ، و حقه‌بازی در سیاست‌شان فکر کنند. مردم در کردستان، نسل جوانش بویژه، امروز بالاترین مطالبات برای زندگی را دارد. جوان امروزی، تا آنجا که در توان مالی‌اش می‌گنجد، به دنبال جدیدترینهای مد در پوشش است. حاضر است گرسنه بخوابد ولی "که‌وا پانتول" "کردی" نپوشد. حاضر است هزار تقلال کند تا هم شکل مردمان مدرن باشد. تن‌دانش به گرسنگی، به غذای فقیرانه، نه از سر عشقش به فقر، که از سر ناچاری و از سایه حکومت خدا و سرمایه‌داران است. ناسیونالیست‌ها، قوم پرستان، ملی‌گرایان خیلی اصیل، و عاشقان "کرد و کردستان" در مغزشان فرو برود که دوره حقه‌بازیهای ساده‌لوحانه گذشته است. در مغزشان فرو برود که مردم در کردستان هم وقتی صبح از خواب بیدار میشوند، قبل از هر چیز به اقتصادیات و دار و ندار آنروزشان فکر میکنند. به سفره و چیزی برای معده‌شان می‌اندیشند. کسی صبح زود با آرزوی فدرالیسم و خودمختاری از خواب بیدار نمیشود. همه میدانند در اینها خبری از نان و آب و رفاه و مسکن و طب و درمان رایگان و بیمه بیکاری و تحصیلات رایگان خبری نیست. قرار است همین سیستم، همین فقر و نداری، همین تبعیض و نابرابری رنگ کردی به خود بگیرند. کافی است زبان و لباس مقامات کردی شود تا خودمختاری و فدرالیسم اینها کامل شود. مردم رفاه می‌خواهند در تمام عرصه‌های زندگی. آزادی و برابری می‌خواهند در تمام عرصه‌های زندگی. فقر فرهنگی و مادی جزو خواست این مردم نیست، جزو پدیده‌هایی‌اند که باید جارو شوند. خوراک و پوشاک و رسم و رسوم و فرهنگ عقب افتاده دورانهای قدیم، حتی نوع «خیلی کردی»‌اش، باید از زندگی مردم رخت بریندند. سیاست شما در دفاع از "جامانه" و "شورباو له‌په" آنها به اسم ملت کرد، باور کنید مایه تمسخر هر تجمعی در میان این مردم است. همه میدانند که این غذاهای "کردی" را صد سال قبل، خود سران عشایر و فئودال و خان هم نمی‌خوردند. آنموقع هم تبلیغ این غذاها برای رعایا بود نه برای خودشان. آنروز اگر این حقه‌بازی خان را کسانی باور میکردند، قبول بفرمایید امروز دنیا بیشتر تغییر کرده است!

حقه‌بازی به سبک ملی!

ناسیونالیسم کرد مثل هر ناسیونالیسم دیگری همه آن خصائل و تعصبات ملی را برای "ملت" و "رعیت" خود می‌خواهد. سرزمین مقدس است تا مردم برای حفظ آن از دست "اجانب"، خود را برای ناسیونالیست‌ها به کشت دهند. ناسیونالیسم ایرانی با این طبل، هزاران جوان داوطلب را در جبهه جنگ با عراق به کشتن داد. ناسیونالیسم آذری و ارمنی بر سر خاک ناقورنوقره‌باغ این بلا را سر مردمان بیچاره آوردند. میشود هزاران نمونه این چنینی آورد، که تقدس خاک برای اهداف سیاسی است. ناسیونالیسم کرد طبل خاک‌پرستی را میزند تا مردمان بیچاره در جهت ملت سازی او، در راه خاک شهید بدهند. وقتی به خودشان میرسد خود اولین "ملت فروشها" و "خاک فروشها" هستند. کدام حزب و مسئول حزبی ناسیونالیست کرد هست که به "خاک فروش" و "زمین فروش" اسم در نکرده باشد؟ کدام حزب ناسیونالیست کرد هست که پای "بیگانگان" را به خاک مقدس‌شان نکشاند؟ وقتی به "ملت" و "رعیت" شان میرسد می‌خواهند همگی فدای "خاک مقدس"

اینها شوند. فرار جلال طالبانی و مسعود بارزانی فرسخها جلوتر از مردم، هنگام حمله بعث در ۱۹۹۱، آنهم بدون حتی یک گلوله در کردن، فرار بارزانی "نهمر" و پوشیدن کت و شلوار و پیپ لای لب هنگام "آش بتال" سال ۱۹۷۵ نمونه‌های زنده ای اند از قهرمانیها و فداکاریهای اینها برای "خاک مقدس کردستان"!

همین نمونه‌ها را میشود برای ناسیونالیستهای ایرانی هم عینا ذکر کرد. حقه‌بازی "چو ایران نباشد تن من مباد" اینها هم نه برای اعلیحضرتها، که برای بیچارگانی است که باید برایشان جان دهند. در تمام دوره جنگ، به نسبتی که مردمان بیچاره در راه حماقت وطن‌پرستی شهید شدند، پسران امثال رفسنجانی و آقازاده‌ها دلار درو کردند.

خارج از بحث خاک، اینها مدعی‌اند که لباس ملی و کردی مقدس است، چرا زعما اتفاقا از وقتی که به قدرت رسیده اند کمتر با لباس کردی و اساسا با کت و شلوار و کراوات ظاهر شده اند. جلال طالبانی تقریبا مطلقا هیچگاه از ۹۱ به بعد و بارزانی غیر از گاه گاهی، برای تحمیق بیشتر عشایر، لباس کردی نپوشیده اند. صدام حسین در عراق و ملک حسین در اردن هم هرگاه به تحمیق و خر کردن "امت" عربی نیاز داشتند، "جامانه" به سر میکردند و برای "ملت" و "رعیت" و عشایرشان دست تکان میدادند.

در زمینه خوراک نیز ناسیونالیسم کرد خوردن غذای "کردی" را فقط به "ملت" و "راعیا" روا می بینند. واقعا شک دارم که آقای جلال طالبانی که به انسانی فوق العاده شکم باره معروف است حتی طعم "شوربا لپه" را بداند. خود آقای رزازی هم برای خود و فرزندانش چنین خوراکهای "کردانه" ای روا نمی بیند.

اینهایی که این عالیجنابان میفرمایند مجموعه ای از تصاویر ناسیونالیسم برای ملت سازی است. عقیده رزازی به "چاروکه" و "کولوانه" و "جامانه" که برایشان ترانه میخواند، به اندازه علاقه صدام و ملک حسین و مسعود بارزانی به لباسهای قومی و ملی است، که گاهگاهی با آن ظاهر میشوند. اهداف سیاسی همه اینها مطلقا یک چیز است؛ تحمیق "ملت" و "رعیت"! نه رزازی همسرش را دستمال به سر و "چاروکه به شان" میخواهد، نه صدام و ملک حسین و مسعود بارزانی "جامانه" به سر پسرانشان میکنند.

فرزندان ذکور شیخ عثمان نقشبندی تفریحاتشان را میبردند کاباره چاتانوکای تهران. پسران طالبانی در لندن درس میخواندند. خود آقای رزازی اگر قبل از هر کنسرتی ... نکند و مهماندارش در بهترین رستورانها او را دعوت نکند روی سن نمیرود. وقتی هم نوبت "ملت" میرسد، حقه‌بازانه فرهنگ قناعت و فقر غذایی تبلیغ میشود. میخوام بگویم اینها جزو فعالیتهای ناسیونالیسم است، یعنی دامن زدن به تعصبات عقب مانده، سطح پائین زندگی در خوراک و پوشاک و مسکن و حتی مرادوات جنسی در میان "ملت" و "عوام"، اما خود طریق دیگری را برگزیدن.

تقریبا اکثر مسئولین احزاب اتحادیه میهنی و پارتی مستغلات، باغها، رستورانها و کاخها و ویلاهای مجهز، بازارچه ها و راسته بازارها دارند و پستهای گمرکی در تصرف عدوانی اینهاست. تبلیغ تعصب فرهنگ "قناعت" در عین حال یک دورویی و یک عوامفریبی است، خود حضرات چنین نمیکنند و نیستند.

حقه‌بازی برای ملت‌سازی!

کسی در بازار و معاملات روزانه خودبخود به حقه‌بازی و کلاهبرداری روی نمی‌آورد. باید منافع معینی در میان باشد تا برایش کلاه سر این و آن بگذارند. هدف ناسیونالیسم کرد که هنوز به دولت و کیابیا نرسیده است، ساختن ملت و رعیت برای معامله بر سر حقوقشان در بازار سیاست، و رسیدن به قدرت تحت نام این "ملت" است. بخش مهمی از فعالیت ناسیونالیست‌هایی که به قدرت نرسیده‌اند و "دولت ملی" ندارند، کار و تقلا برای تراشیدن "ملت" از مردمان جامعه است. اسلامیها "امت" می‌سازند تا بر آنها حکومت کنند، ناسیونالیست‌ها هم ملت می‌سازند. داستان ملت‌سازی ناسیونالیستی طولانی است و میشود رفت و کتابها در موردش خواند. ناسیونالیسم کرد میخواهد "ملت" مورد نظر خود را با مشخصات معینی بسازد. برای این ساختمان سازی به ماتریال و مواد متنوعی نیاز دارند. به تاریخ و خاک و لباس و دین و فرهنگ و سنن و اخلاقیات و قهرمان و آداب و رسوم و... آنهم از جنس فوق العاده عقب مانده آنها، نیاز دارند.

برای سرهم بندی کردن تاریخش، تاریخ سران عشایر و امرای دوران فنودالیسم را تاریخ مردمانی میکنند که تاریخ واقعی‌شان با اینها سرتاپا متفاوت است. تاریخ اسماعیل‌آقای سمیتکو، شیخ عبید و شیخ محمود و شیخان نقشبندی و برزنجی و ملامصطفی و ردیفی طولانی از شیخ و ملا و سران عشایر را تاریخ "ملت" مینامند، خودشان را هم قهرمان "ملت" میکنند. با گذشت دوره‌های طولانی از زندگی این شیخ و ملا و عشایر، فرهنگ و لباس و آداب و رسوم‌شان را به اسم مردمان مدرن امروزی ثبت میکنند، تا به حساب خود برای "ملت" مربوطه‌شان "که‌واپانتول" و "چاروکه" و "جامانه" و "ده‌سمال" و "پشتبند" و "شال" و... تعریف کنند و بگویند "ملت" مد نظر اینها این شکلی است.

در تعریف خوراک "ملت" هم، به فقیرانه‌ترین "خوراکها" دست می‌برند و انواع "شوربا"یی که هیچکدام از این ناسیونالیست‌های محترم نمی‌خورند، را خوراک "ملت‌کرد" تعریف میکنند. در اخلاقیات، نرم زندگی و ارزشهای اخلاقی امثال ملا مصطفی و قاضی محمد و شیخ پشم‌الدین‌های متنوع را اخلاق "ملت" تعریف میکنند و برای مثال می‌فرمایند "ملت‌کرد" کسی است که ناموس دارد، به خاطر ناموسش میکشد و کشته میشود، زنش را با حیا و ادب نگهدارد و دست از پا خطاکردنهایش را مردانه جواب میدهد، از بی بند و باری (آزادی و برابری با مرد) که دم بزند، بینی‌اش را به عنوان تنبیه می‌برد. دخترش را که چپ به این و آن نگاه کند، به حسابش میرسد... ناموس مهمترین پدیده زندگی‌اش است و به خاطرش حاضر است سر زنش و دخترش را مثل آب خوردن از هم جدا کند. مردی است که با زنها نمی‌نشیند، حرفش را نمی‌خورد و از او کله‌شقی‌تر در این کره خاکی کسی پیدا نمیشود و هزاران حماقت و خریت دیگر به عنوان فرهنگ و اخلاق مردانه، که همه میدانند چیست.

باز هم "ملت" کسی است که برای خاکش می‌جنگد و میکشد و کشته میشود و...

در کردستان و تمام دنیا، کسانی که این تعریف را می‌پذیرند، ملت این و آن ناسیونالیست‌میشوند. اما مردمانی که این داستانسرایبی تحمیق‌شان نمیکند، از دایره "ملت" خارج‌اند. برای مثال، امثال من به

درست، جزو "ملت" حساب نمیشوند. در ایران، مردمان معترض جزو "امت" مسلمان به حساب نمیایند و هزار و یک اسم کفرآمیز از سران اسلامی تحویل میگیرند، دستگیر و زندانی و شکنجه و سنگسار و اعدام میشوند. در ایران و عراق و ترکیه و افغانستان و تمام دنیای استبداد قانون چنین است. در کردستان ایران برای نمونه، مردمان برابری طلبی که در شهرهای کردستان رفاه و برابری و آزادی میخواهند، از دایره "ملت" تحمیق شده خارج اند. جوانانی که ناموس و که واپانتول و خرافات قومی و دینی را کنار نهاده اند، جزو "ملت" باناموس کرد تعریف نمیشوند. کمونیستها و ضد دین ها و مخالفین سیاسی ناسیونالیستها و برباد دهندگان ناموس و اخلاق و فرهنگ و سنن و آداب و رسوم قومی و خرافی، زنان بی بندوبار (آزادیخواه) و... جزو "ملت" نیستند. "ملت" عبارتست از اقشار بازاری و مالکین و آخوند و ملاها و روشنفکران تاریک فکر ثناگوی فرهنگ بودار و کپک زده قومی، به اضافه آن بخش از جامعه که تفلاهای عوامفربانه ناسیونالیستی و فقر مادی و معنوی "ملت" شان کرده است. تمام تفلاهای حقه بازانه و عوامفربانه ملی گراها برای اضافه کردن به صف این "ملت" است، برای تعیین حد و حدود سیاسی و جغرافیایی و فرهنگی و اخلاقی و تاریخی و دینی این "ملت" است. پله بعدی، نماینده و کدخدای این "ملت" شدن در بازار سیاست، برای کسب هر درجه ممکن از قدرت و پول در راس این "ملت". از اینجا به بعد است که مقولات عوامفربانه ای از نوع "منافع ملی"، "وحدت ملی" و... به خورد "ملت" داده میشود، تا تحت این عناوین، منفعت طبقه بالای جامعه، منفعت همگانی اطلاق شود. کسی هم که این منفعت طبقه بالا را رعایت نکند، ضد ملی، خائن به ملت و... نام میگیرد. در جنگ ایران و عراق، مردمان معترض و خواهان رفاه را خائن مینامیدند و تذکرشان میدادند که شرم کنند، در حالیکه برادران در جبهه میجنگند، شما توقعات بیجا دارید. سال گذشته در این انگلیس محل اقامت من، در دوره آماده شدن دولت برای جنگ در عراق، کارگران آتش نشانی برای بالا بردن دستمزدهایشان اعتصاب کردند، به همین خاطر از طرف مطبوعات طبقه سرمایه دار به خائن به وطن و منافع ملی متهم شدند، چون از نظر اینها، در حالی که "ملت" و "کشور" آماده جنگ میشد، کارگران میخواستند کارشکنی کنند!

"احزاب ملی"، "جبهه ملی"، "مرز ملی"، "پرچم ملی"، "هنرمند ملی"، "موسیقی ملی"، "سرود ملی"، "منافع ملی"، "وحدت ملی"، "فرهنگ و آداب و رسوم ملی"، و انواع خرافات و عوامفربانی های دیگر ملی و ناسیونالیستی، همگی ابزار ایدئولوژیک ناسیونالیستها میشوند، تا بدینوسیله هم "ملت" بسازند و هم منافع خود و طبقه سرمایه دار و صاحبان ثروت را منافع مردمان زحمتکش جامعه قلمداد کنند. بخشی از کار و فعالیت ما کمونیستها و آزادیخواهان، افشای این عوامفربانی ها و حقه بازیهای ملی ناسیونالیستهاست.

اخلاق ما، و ناموس آنها!

ناصر رزازی مسائل متعددی را به میان آورده است، از جمله روابط خصوصی بعضی از کادرهای ما و رفتار ما در اینمورد. راستش را بخواهید انگار دنبال بهانه میگذشتم تا این بحث را با مرد رند و باغیرتی از خیل ناسیونالیست کرد باز کنم. در اینمورد، اینها سرشان را معمولاً پایین میگیرند و لام تا کام نمیگویند، هر چند در مجالس و محافل خصوصی شان نقل و نبات جمع شان است.

در مورد روابط خصوصی زن و مرد، رابطه هیچکسی به دیگران مربوط نیست. نه به حزب و دولت مربوط است، نه به جامعه و دور و بریها. رابطه خصوصی هر زن و مردی که به سن قانونی بلوغ رسیده‌اند، تنها به خودشان مربوط است. هیچ مردی صاحب و مالک هیچ زنی نیست. رابطه جنسی خارج از ازدواج هم از نظر ما و از نظر قانون در جوامع غربی هم جرم به حساب نمی‌آید. اخلاق کسی به دلیل داشتن رابطه‌ای آزادانه و برابر با دیگران لطمه نمی‌بیند. اصلاً قبول این پرنسیب بخشی از اخلاقیات پذیرفته شده در میان همه مردمان مدرن جوامع غرب و شرق است. ما هم فرهنگ و اخلاقیاتمان را از سنن ملی و دینی و سنتی شرق نگرفته‌ایم. خود را بخشی از مردمانی میدانیم که چه در غرب و چه در شرق، فرهنگ و اخلاقیات و سنتهای دوران جهالت بشر را کنار گذاشته‌اند. در میان ما و همه اینگونه مردمان، ناموس پرستی و ناموس‌داری جزو پست‌ترین و کهنه‌ترین خصوصیات انسان است که ریشه در دوران جهالت بشر حتی قبل از اسلام دارد.

در میان ناسیونالیستهای کرد اما، و بویژه در میان مردان‌شان (تاکید میکنم در میان مردان‌شان) قضیه متفاوت است. ناموس جزو اخلاقیات امثال رزازی و قبیله مردان همفکر اوست. از نظر آنها، زن و مردی که ازدواج کردند، باید نسبت به هم "وفادار" باشند، باید باناموس و با "حیا" و "ادب" باشند. باید مرد و "کرد" باشند. و خیلی بایدهای دیگر. اجازه بدهید ببینیم این ناموس و حیا و ادب برای کیست؟ آیا مثل خوراک و لباس "کردی" برای دیگران است، یا خودشان هم مصرف میکنند؟

کسی که سری به کردستان عراق، یعنی قبله آزادی رزازی زده باشد، میتواند حساب کند که خیلی از مردان مسنول در حزب جناب طالبانی هرکدام دو و سه زن دارند. اینها کافی‌شان نیست و دنبال زنان بیچاره تن فروش هم که میروند. اینها هم کافی نیست، به شهادت همه آنها که اطلاعی از زندانهای اینها دارند، زنان جوانی را که به هر دلیلی به زندان اینها می‌افتند، برای مدت‌های طولانی نگه‌میدارند تا برای مسنولان محترم خوراک جنسی باشند. در میان سران عشایر و مردان ثروتمند و بازاری خیلی باناموس هم داستان از همین قرار است.

در خود غرب و کشورهای اروپایی، امثال اینها اگر نه فقط متاهل، که حتی اگر چندین زن در دسترس داشته باشند، وقتی پارچه‌های رنگ و وارنگ را هم از دور ببینند، در ذهن خود زن زیبایی (و در فرهنگ ناسیونالیست‌هایشان "خرگوش" یا فآهویی") تصور میکنند که آرزوی شکارش میکنند. اینها وقتی به زن بر میخورند، تنها چیزی که برایشان قابل تصور است، وسیله سکس است و بس! مثل بنی‌صدر و قبیله اسلامیون، دیدن هر تار مویی از زن کافی است که اینها را حشری کند! در تمام این موارد، مردان محترم خیلی باغیرت و باناموس فراموش میکنند که قرار بود اخلاقیات مورد ادعایشان را داشته باشند. یادشان میرود که طبق عوامفربیهیهای مرسوم‌شان قرار بود به همسران‌شان "خیانت" نکنند! قرار بود حیا و شرم "کردانه" داشته باشند.

اینجا معلوم میشود که ناموس ناسیونالیستی مورد ادعای اینها باید اخلاقیات دیگران باشد، نه خودشان. اینجا معلوم میشود که مزخرفات "خیانت" و "ناموس" و "آبرو" و "شرم" و "حیا"، همگی برای دیگران، و اساساً برای زنان ستم‌دیده تعریف شده‌اند. کافی است زنی از میان این خیل مثل آنها کند، کافی است زنی از میان اینها نگاهی به اطراف کند، کافی است با کسی رابطه‌ای به دلخواه خود، به آرزوی خود، با دیگری داشته باشد. اینجاست که ناموس خیلی

به درد میخورد! اینجاست که این مردان یادشان میاید که ناموس و ناموس‌داری و شرم و حیا و آبرو بسیار لازم و خوب است!

و نه فقط این! قتل ناموسی از اینجاست که سر میزند. در کردستان آزاد رزازی، در میان بیچارگانی که این عوامفریبی‌ها به حماقت‌شان کشانده است، قتل و کشتار راه میافتد. این فرهنگ جنایتکارانه، از شریفترین انسانها جنایتکار میسازد. پدر دخترش را، پسر مادرش را، و شوهر زنش را سر میبرد، تا ناموس رفته‌شان به خانه برگردد!

در سوئد محل زندگی این خواننده محترم، مردانی که یادشان افتاده ناموس لازم است، گاه زنان و دختران‌شان را با کلکی به کردستان "آزاد" میبرند تا سربلندان سرشان را از تن جدا کنند. ناموس‌دارترین‌شان این زحمت را به خود نمیدهند و در خود سوئد و غرب به این وحشیگری دست میزنند. ناصر رزازی خواننده باناموس این فرهنگ و این مردان است، مدافع اخلاقیات و فرهنگ جنایتکارانه این انسانهای بیچاره و تحمیق شده است. اکثر قربانیان این جنایات را مردمانی از خانواده‌های بلحاظ مادی و فکری فقیر تشکیل میدهد. ناموس، مثل لباس و خوراک "کوردی"، مورد مصرف بیچارگانی است که باورش‌شان شده که ناموس هم خوب است. امثال رزازی و مسنولین احزاب و ثروتمندان و سرمایه‌داران و لشکر مردان حقه‌باز "ملت"، که خود نیازی به ناموس و شرم و حیا و آبرو برای کنترل خود ندارند، با تبلیغ ناموس‌پرستی و غیرت و مردانگی احمقانه، مستقیم و غیر مستقیم مسنول رویدادن تک تک قتل‌های ناموسی در میان این مردمان بیچاره‌اند.

ناموس مثل دین و ایدئولوژی ناسیونالیسم، پدیده‌ای در اساس کردی و ایرانی و حتی اسلامی نیست، از بقایای فرهنگ دوران جهالت بشر است، ولی ملی‌گرایان مرتجع‌تر در جوامع شرقی‌تر، قوم پرستان و اسلامیون و خیل مردان مرتجع این دوره، ناموس را ملی و قومی و اسلامی کرده‌اند، به اخلاقیات و پرنسیپهای ملی و دینی‌اش تبدیل کرده‌اند، تا در کنار بقیه خرافاتشان، ابزار دیگری برای تحمیق مردمان بیچاره در صفوف "ملت" و "امت" و "رعیت" در دست داشته باشند. این پدیده را هم در کنار بقیه مقدسات دینی و ملی و قومی باید از جامعه جارو کرد. می‌خواهیم همراه فاضلاب خرافات به عدمش هدایت کنیم. مشکل رزازی هم نه بی ارزش بودن ناموس و ناموس‌داری در میان ما، که ترس از جارو شدن یکی از بنیادهای خرافی کردایتی، و یکی از پایه‌های فکری و عقیدتی خود اوست.

داستان پیتزا خوران اروپایی!

رزازی فرموده است که ما تعدادی پیتزاخور اروپایی هستیم. تشخیص وی در تمایل ماها به پیتزا و مشروب و غذاهای عمیقاً غیر "کردی" دقیق است! این تمایل در هر انسانی و منجمله در خود وی هم طبیعی است، منتها فعلاً ایشان عوامفریبانه قرار است سیاست دفاع از "پیازآب" و "نان و دوغ کردی" را برای "ملت کرد" داشته باشند!

تشخیص این هنرمند ناسیونالیست در مورد توان سیاسی ما اما، مقداری کم لطفی حقه‌بازانه همراه

دارد. احتمالاً به نفع ایشان نیست حضور ما در تلویزیونهای کشور محل اقامتش و در خود استکھلم را ببیند. وقتی سارا محمد و هلاله طاهری و پروین کابلی و... را در تلویزیونهای آنجا میبیند، احتمالاً چه بسا تلویزیونش را خاموش کند. به نفعش هم نیست که ببیند مردان غیرتمند از نوع او اگر دستشان در تعرض به همسرشان کوتاه است، بخشا به دلیل افشاگریهای بی امان این زنان کمونیست و آزاده علیه فرهنگ زن سنتی و سنتی در میان آنان است. به نفعش نیست ببیند که در مقابل جمهوری اسلامی و عواملش، در مقابل یاران صلاح مهدی در صفوف اسلام، این نیروی ما است که برای ممانعت از آفتابی شدنشان در خارج، ایستاده است. به نفعش نیست نقش ما را در کنفرانسهایی از نوع برلین ببیند، که بخشی از تاریخ سیاسی ایران شده است. به نفعش هم اصلاً نیست که سخنرانیهای علنی رهبران ما در قلب شهرهای سنندج و مریوان را به ذهن بیاورد. این آخری باید برایش کشندهترین خبری باشد که میتواند بشنود.

در مقابل همه این "فراموشکاریها"، ایشان مرتب قول میدهد که وقتی به کردستان برگردیم، اوضاع چنین و چنان خواهد بود! واقعا عالیجناب و یارانانتان تصمیم دارید واقعیاتی که امروزه میگذرد را نادیده بگیرید و بگذرید و به روی مبارکتان نیاورید که از شهر چه خبر است؟ مهمترین اتفاقات مرکز استان کردستان را علاقمند نیستید بشنوید؟ دوست ندارید استقبالشان از مظفر محمدی را بشنوید؟ به نفعتان نیست مراسمهای روز زن امسال را و تظاهرات سال گذشته شان به همین مناسبت را به یاد بیاورید؟ در مقابل فستیوال بیست هزار نفره کودک علاقمندید کماکان کور بمانید؟ در مقابل همین خبری که چندی قبل حاکی از تجمع مردم از زن و مرد در سالن آمفی تئاتر سالمندان سنندج با شعارهای آزادی برابری و نه گفتن به آپارتاید جنسی و چند متر هم تومار نام و امضای مردم بود، ترجیح میدهید همراه بقیه دوستانتان کر و کور تشریف داشته باشید؟

آقای رزازی محترم!

مهمترین شعار و مطالبه سازمان شما از جوانان در کردستان، تحریم رابطه و صحبت نکردن با معلمین و دانش آموزان غیر کرد زبان حداقل در هفته اول شروع مدارس است. آیا کسی از شهر خبری مبنی بر عملی کردن این خواست فاشیستی را برای سازمان سیاه تر از سیاهتان آورده است؟ چه منطق احمقانه ای هست که کور و کرتان کرده است؟ فکر کردید سر زدن یک مامور درجه هزار آمریکایی آنهم نه فقط به مقر و چادر "سازمان زحمتکشانش" شما در حوالی سلیمانیه، که به مقرات کومهله و دمکرات و هرچه آن دور و برها هم هست، برای فیض رابطه با آمریکا و آخرتتان کافی است؟ مگر همین مامور موظف به سر زدن به سران قبایل و عشایر مسلح آن ویران شده هم نیست؟

در بازار ضرر میکنید، عاقل باشید!

این را از من جدی بگیرید! شما کسی هستید که میخوانید و پول میگیرید. کار شما، تخصص شما، هنر شما و صدای شما نه جای ایراد دارد، نه جای نقد و بحث. میتوانید از این توانتان برای بهبود زندگیتان استفاده کنید. میتوانید حتی مدافع فرهنگ و سنن کهنه بمانید و کماکان مردمانی را به برنامه هایتان جذب کنید. میتوانید تا آخر عمر در جامانه و کهوا پانتول زندگی کنید، مثل محمد ماملی. آنوقت کسی حداقل در عرصه سیاسی یقهتان را نمیگیرد. کسی احتمالاً به حماقت سیاسی تان ایراد

نمیگیرد. مگر کسی پای نقد سیاسی به حسن زیرک و شاهرخ و رسول نادری و سید علی اصغر نشسته است؟

شما با وارد شدن ناشیانه‌تان به سیاست، دارید در روز روشن، سفره خود را کم رونق‌تر می‌کنید. با دستان خود کاری می‌کنید که برنامه‌سازان شما در آینده، از برگزاری برنامه برایتان معذور شوند، چون بتدریج ضرر خواهند کرد. به لحاظ مالی ضرر خواهند دید، چون بوق سیاست را از سر دیگرش گرفته‌اید. چون در سیاست دنبال کسانی افتاده‌اید، که به اقرار خودتان، هیجده سال گذشته را گول خورده و فریب‌خورده و بازنده بوده‌اند. دنبال جماعتی از حتی به اعتراف خودشان بازندگان سیاسی افتاده‌اید که مواضع سیاسی‌شان دو ساعت اعتبار ندارد. دنبال کسانی افتاده‌اید که در سنت جا افتاده ناسیونالیستی که دمکرات نمایندگی‌اش را دارد، پذیرفته نمی‌شوند، این که هیچ، حتی به دید شکاکیت به پرونده سیاسی و روابطشان با جمهوری اسلامی نگاه می‌کنند. پیام کسی مثل صلاح مهدی را در بوق می‌کنید که به اقرار خودش، بالاترین امیدش سازش با رژیم است که دارد میرود و در سمینارهای علنی‌اش در سوئد، تا بحال بارها مردم را به دامن دشمنانشان، به دامن رژیم اسلامی دعوت کرده است. دنبال کسانی افتاده‌اید که امروز دانش‌آموزان مدارس را به قطع رابطه با معلمین و همکلاسی‌های غیر کرد زبان‌شان دعوت می‌کنند، تا فردا در میان آنها که فراخوانشان را عملی کرده‌اند، باندهای ترور غیر کردها را سازمان دهند، و به این وسیله کردستان را از "بیگانگان" پاک کنند و جنگی را موجب شوند که هیچ همسایه و همکار و همکلاسی به کناردستی «غیر خونی»‌اش رحم نکند. در سیاست دنبال کسانی افتاده‌اید که تنها زمینه رشدشان، وجود جنگ قومی خانه به خانه میان کرد و غیر کرد است. اما خوشبختانه دورنمای این جنگ قومی، با رشد جنبش سرنگونی، تماما کور و بی آینده است.

باور کنید صف "سازمان زحمتکشان" و مهدی‌ها درخشان نیست. جای افتخار نیست، بی آینده‌اند، پرونده‌شان سیاه است، در جامعه مدرن و شدیداً سیاسی کردستان، امکان‌شان برای راه‌اندازی یک جنگ قومی و خونی از نوع یوگوسلاوی کم است، عقل داشته باشید!

نکته آخر؛ به مردم کردستان توهین نکنید!

به مردم کردستان توهین نکنید! مردم کردستان را عقب افتاده نپندارید! برای لحظه‌ای تصور کنید در سندج برنامه دارید و فراخوان فرهنگی‌تان را به مردم اعلام می‌کنید. تصور کنید فراخوان می‌دهید لباس "کردی" بپوشند، غذای "کردی" بخورند و فرهنگ عتیق و کهنه و به اصطلاح اصیل "کردی" را حفظ کنند. فکر نمی‌کنید جوانان به عقلمندان می‌خندند و فرمایشاتتان را توهین به خود میدانند؟ جوانانی که مدرن بودن و امروزی بودن در میان‌شان مد است، مردمانی که هر گاه دست‌شان میرسد از غذاهای "غیر کردی" نمی‌خورند و دین "کردی" و سنی‌گری امامان و خلفا را پرت کرده‌اند، تا بتوانند لباس مد روز میپوشند، و ناموس پرستی و خرافات فرهنگی و قومی و فرهنگ عتیق امثال پارزانی "نهمر" را به مسخره می‌گیرند، جوانانی که احترام به زن و برابری زن و مرد فرهنگ و خواست‌شان است، فکر نمی‌کنید اینها حماقت فرهنگی‌تان را به مسخره می‌گیرند؟ باور کنید جامعه خیلی تغییر کرده است. باور کنید مردم در شهر، "که‌واپاتول" و "کولوانه" و "چاروکه" را طور دیگری نگاه می‌کنند. باور کنید مردم در کردستان خیلی پر توقع و مدرن و

امروزی شده‌اند. و باور کنید عقب افتادگی، حتی نوع کردی و ایرانی و غیر ایرانی و خیلی "اصیل" ش دیگر خیلی بی مشتری است. جوان امروزی در شهرهای کردستان، علیرغم تمام فقری که جامعه را فراگرفته است، به دنبال لباس و مد و فیلم و فرآورده‌های مدرن در دنیای امروزاند، که نه بومی و محلی، بلکه جهانی است. کسی که در عرصه سیاست و فرهنگ و هنر این واقعیات را انکار کند، سرنوشت سیاسی قابل تعریفتری از مفتی‌زاده نخواهد داشت. آینده سیاسی کردستان، آینده مردم، آینده دختران و پسران جوان این جامعه، فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهای سیاسی و اجتماعی معتبر در زندگی‌شان، هیچ تشابهی با بقایای دوران‌های به سر آمده و کهنه زندگی بشر نخواهد داشت. خواستهای سیاسی امروز مردم، خواستهای جوانان و زنان و مردان این جامعه، مهمترین تحرکات سیاسی‌شان، و حتی سر و وضع ظاهری و جنب و جوش روزانه زندگی‌شان همگی همین را میگویند. دیدگاه و تفکری که دو پا در یک کفش کرده و این واقعیتهای را انکار کند و به مردم توهین کند، و سماجت سیاسی به خرج دهد و از زاویه ایدئولوژیک ناسیونالیستی، آرزوها و حقایق امروز زندگی مردم را وارونه جلوه دهد، همراه آت و آشغال کهنه زندگی، همراه خرافات فرهنگی و دینی و ملی، همراه ناموس‌پرستی، همراه تعصبات رنگارنگ جنسی و قومی و قبیله‌ای سرنوشتی جز عدم ندارد.

این را از من جدی بگیرید! به مردم آزادیخواه، بافرهنگ، مدرن و امروزی کردستان، به جوانان عاشق زندگی مرفه و شاد و آزاد از هر قیدوبندی، و به درک و شعور بالایشان توهین نکنید!

"کازیوه" ویژه مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کردستان است.

www.kazewa.com

زن و فرهنگ سنتی در کردستان

فرهنگ و آداب و رسوم ملی و قومی اگر افتخار بزرگی برای ناسیونالیسم کرد به حساب میاید، برای زنان در کردستان، یک طوق بندگی، یک ابزار سرکوب به وسعت زندگی، و یک مانع جدی در برابر آزادی و برابری است.

۱۳۸۳

مقدمه

مبارزه برای رهایی زنان، جنبش عظیمی به وسعت جامعه امروز ایران است. این مبارزه رهایی بخش، تنها رو به حکومت اسلامی نیست. یک سنگر مهم این جنبش، مبارزه‌ای هر روزه در عمق جامعه، علیه سنن و اخلاقیات و فرهنگ کهنه و مردسالار ملی-اسلامی است. حاکمان اسلامی رشد و پیشرفت‌های روز افزون فرهنگ برابری طلبی زن و مرد و مبارزه برای آزادی و رهایی زن در ایران را تهاجم فرهنگی امپریالیسم مینامند. این فرهنگ امروزه در ایران از پشتوانه‌ای قوی در میان مردمان آزادیخواه بهره‌مند است. این فرهنگ بطور طبیعی هیچ ربطی به فرهنگ سنتی و «خودمانی» ایرانی ندارد. در تقابل با آن است. سرعت رشدش هم به همان سرعت ذوب شدن فرهنگ کهنه است.

علیرغم اینکه مبارزه برای آزادی زنان در ایران اساساً یک جنبش سراسری است، ولی در تقابلهش با سنن و فرهنگ کهنه، در مناطق مختلف ایران، ناچار از ایجاد سنگربندیهای ویژه‌ای است. امروزه در کنار حکومت اسلامی، تنها فرهنگ مردسالار و سنتی ایرانی نیست که در برابر جنبش آزادی زنان ایستاده است. در مناطق مختلف ایران، آنجا که فرهنگ کهنه و سنتی در چهارچوبهای قومی و بومی، خود را به اسم فرهنگ "ملل" مختلف به جامعه تحمیل میکنند، یک موضوع کار اضافی و تقلایی ویژه در نبرد با کهنگی در دستور جنبش برابری قرار میگیرد.

هدف این نوشته، کمک به رشد و روشن بینی این جنبش، در گوشه‌ای از ایران است که فرهنگ سنتی و کهنه در جامعه، به اسم فرهنگ "اصیل" کردی در مقابل آزادی زنان مقاومت میکند. جنبش آزادی زنان در کردستان، بویژه در سالهای اخیر پیشرویهای قابل توجهی نموده است. محصول آن، در کنار پیشروی کل جنبش آزادیخواهی، بخش وسیعی از جامعه در کردستان را تحت تاثیر قرار داده است. فرهنگ مدرن در کردستان، امروز از پشتوانه وسیع مردمان آزادیخواه و برابری طلب، بویژه نسل جوان بهره‌مند است. در همان حال، فرهنگ سنتی در میان نسل جوان امروزی، پدیده‌ای رو به زوال و نابودی است. همین امر کمک میکند که مبارزه برای رهایی زنان در کردستان، از نیروی اجتماعی قدرتمندی انرژی بگیرد.

فرهنگ سنتی در کردستان، همانند کل سنن کهنه در ایران، قانون و دولت و نیروهای سیاسی ملی و

مذهبی را پشت سر خود دارد. این فرهنگ "خودمائی" نوعی از همان فرهنگ حاکم در جوامع شرقزده است. تفاوت ماهوی با فرهنگ سنتی ایرانی و عرب و ترک و پاکستانی و... ندارد. تفاوتش در رنگ متفاوت و بعضی از ویژگیهای محلی و بومی و منطقه‌ای است. این فرهنگ، مانند تمام فرهنگهای سنتی در دنیای شرقزده، ترکیبی از اسلام، سنن و عادات و رسوم قدیم، هنر و ادبیات کهنه، فولکلور محلی، شیوه و روش زندگی کهنه و فرهنگ مناسبات خانواده سنتی است. فرهنگ سنتی کردی، در عین حال بخشی از ساختمان سیاسی جنبشی است که ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی کردی یا جنبش کردایتی (کوردایه‌تی) نام دارد.

در این فرهنگ، مداوما در گوش زن خوانده میشود که، چون "زن کرد" (ژنی کورد) است، باید طبق فرهنگ و سنت "خودمان" رفتار کند. در این رابطه، به خاطر رفتار و کردار و اخلاق و ارزشهای زندگی‌اش منظما مورد تذکر محافظین رنگارنگ سنتهای ملی، قومی و بعضا عشیرتی است. این مسئله، معضل زن کردزبان به تنهایی نیست. زن عرب زبان در جنوب ایران نیز از این ستم فرهنگ بومی، که اساسا فرهنگ قومی عشیره‌ای ناسیونالیسم عرب است، بشدت رنج میبرد. آنجا هم از زن خواسته میشود که ارزشهای قومی و قبیله‌ای عشایر عرب زبان را بطور ویژه رعایت کند. این مسئله مشکل زن بلوچی زبان و ترکمن و هر منطقه منتسب به اقوام یا ملیت‌های متفاوت هست. در تمام این مناطق، در کنار نابرابریهای رنگارنگ، فرهنگ بومی سنگین‌ترین طوق بندگی بر گردن زن است. به همین دلیل، جنبش آزادی زنان، در کنار مبارزه بی‌امانش علیه فرهنگ مردسالار در سطح سراسری، قوانین ضد زن و نظام اسلامی، موظف است جبهه‌ای محلی نیز علیه سنت و فرهنگ بومی و قومی ایجاد کند.

این نوشته جوابی به این نیاز در سطح کردستان، و در جهت تقویت جنبش آزادی زنان در کل ایران است.

در این بررسی، حتی‌الامکان به جایگاه زن در تمامی عناصر یا فاکتورهای تشکیل دهنده فرهنگ سنتی پرداخته میشود. لذا به موقعیت زن در سنی‌گری (مذهب مورد دفاع ناسیونالیسم کردی)، در مناسبات روزمره زندگی، در زندگی درون خانواده، در عشق و علاقه جنسی و سکس، در هنر و ادبیات، در سیاست و احزاب ملی‌گرا، و در ارزش و اخلاقیات روزمره پرداخته میشود. در خاتمه به پایه‌های سیاسی اجتماعی ویژگیهای موجود در فرهنگ سنتی کردی در نگاهش به زن اشاراتی میشود.

زن در اسلام (دین مورد دفاع ناسیونالیسم کردی)؛

اسلام بخش مهمی از ماتریال زیرساخت فرهنگ و جنبش ناسیونالیسم کردی را تشکیل می‌دهد. در اثبات این نکته، منجمله میشود به رادیوی حزب دمکرات کردستان ایران به مثابه سخنگوی اصلی ناسیونالیسم کردی اشاره کرد، که حاکمیت اسلام بر ایران را کافی نمیداند و هر روز برنامه‌هایش را با "آیاتی چند از قرآن کریم" شروع میکند. احزاب ملی‌گرای کرد همیشه مردم کردستان را "ملت مسلمان کرد" مورد خطاب قرار میدهند و اسلام را بخشی از هویت "ملت کرد" میدانند. بنابراین لازم است ابتدا از اسلام آغاز کرد، و به بردگی زن در این ایدئولوژی نگاه کرد که بخشی از بنیادش

بر خصومت علیه وی استوار است؛

بیست و چند سال از حکومت اسلام در ایران گذشته است. بیست و چند سالی که پر از تجربه و مشاهده از نزدیک رفتار اسلام و دین با زن بوده است. به همین دلیل نشان دادن جایگاه زن در اسلام آسانترین کار است. هر رهگذری که ذره‌ای بینش انسانی برای دیدن حقوق زن دارد، با عبور از هر خیابان زیر سلطه نمایندگان خدا، میتواند ببیند که اسلام با زن چه‌ها کرده است. طبعاً اهل "علم" و آیات عظام سنی مذهب در کردستان سعی و تقلائی بی ثمری کرده‌اند تا ثابت کنند که آنچه مردم شاهدند، نه اسلام واقعی، که اسلام غیرمحمدی است، شیعه است، خدانشناس است، و از دین سوء استفاده کرده‌اند! اینها فراموش میکنند که "امت سنی" هم از زندگی زناشویی پیامبر اسلام و داستان بیست زنش، و "ازدواجش" با کودکان هشت نه ساله امثال عایشه اطلاعات کمی ندارند. از اینها گذشته، خدا خود یک مخلوق مذکر است، از ۱۲۴ هزار پیغمبر خدا، احدی زن نبوده است. زن هیچ جایگاهی در سلسله مراتب مذهبی ندارد. نبوت، امامت، ولایت، نماز جمعه، اذان، خطبه، پیشنمازی، قضاوت و... همگی در حیطه اختیار مردان است. البته نعمت بزرگی می‌شد، اگر زنان از اسلام و عبادت و بندگی بطور کلی محروم می‌شدند! منتها این محرومیت نه برای نیکی در حق شان، که به دلیل ناقص العقل و ضعیف بودن شان از نظر اسلام، و عدم صلاحیت شان در کسب این موقعیتهای دینی، از نظر باری تعالی، بر زنان نازل شده است.

در چهارچوب خانواده هم، طبق اوامر خدا، زن حق طلاق ندارد، چون ملک، رعیت و تابع مرد است. موجودی است بی اختیار، تحت سلطه مرد؛ "الرجال قوامون علی النساء" (مردان فرمانروایند بر زنان. - آیه ۳۴ سوره نسا). اینها به اضافه تمامی آیاتی که در قرآن در مورد زن آمده، نشان می‌دهند که زن در اسلام، در قرآن، نزد خدا و پیغمبر و خلفا و امامان صدر اسلام، جایگاهی در خیلی موارد هم ردیف حیوانات اهلی این مردان دارد! همانطوریکه مرد مسلمان می‌تواند دو شتر و سه گاو و گوسفند داشته باشد، میتواند به همین تعداد هم زن داشته باشد. حق این حیوانات نزد صاحبان مسلمان شان، کمتر از حق زنان نیست.

قرآن در آیه ۲۳ از سوره بقره، از زبان خدای اسلام میگوید؛ "زنان شما کشتزار شما هستند." کسی که این آیه را ببیند و مخالف آن، زن را کشتزار و ملک و مزرعه مردان نداند، رسماً با فرموده خدا به مخالفت برخاسته است. در آیه ۳۴ از سوره نسا هم میگوید؛ "مردان را بر زنان حق تسلط و نگهداری است." لذا زنی که مدعی شود که انسان مستقلاً است که نگهداری نمیخواهد، در مقابل امر خدا ایستاده است. به همین دلیل خدا هم بیکار ننشسته و در مقابل زنان نافرمان در آخر آیه ۳۴ از سوره نسا میگوید؛ اگر زنان شما در مقام نافرمانی و سرکشی برآمدند، نخست آنان را بپند دهید، اگر به راه نیامدند از هم خوابگی محرومشان کنید، و اگر باز تسلیم نشدند و اطاعت نکردند، "اضربوهن" آنان را بزنید. در آیه ۱۶ از همین سوره آمده است؛ "زنانی که عمل ناشایست انجام دهند، ۴ شاهد مسلمان بر آنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند آنها را در خانه نگهدارید تا زمان مرگشان فرا رسد." و به این شیوه، خدای بزرگ اسلام در مغز تمام بندگان خود میخواند که نظرش در مورد زن، همان احکامی است که سیاه بر سفید بر صفحات قرآن نقش بسته است. بالاترین حقی که زن در اسلام دارد، در ارث و شهادت است، که دو نفرشان میتوانند به اندازه یک مرد به حساب آیند!

از آیات و احادیث و خلفا که بگذریم، زندگی زن در تمامی ممالکی که امروزه اسلام و از قضا اسلام

سنی هنوز دستی در قدرت و جامعه دارد، برای کسی که چشمانش باز است، بیش از اندازه روشنگر است.

این اسلام با تمامی سنن و فرهنگ و اخلاقیاتش، بخشی از همان چیز است که فرهنگ سنتی کردی نام دارد. طبعاً اسلام تنها دینی نیست که در جامعه کردستان به جان ارزش انسانی زن افتاده است. اینجا و آنجا شاخه هایی از مذاهب دیگر را هم می‌شود در جامعه کردستان دید، که به دلیل خصومت یکسان تمامی ادیان نسبت به زن، تفاوتی با اسلام ندارند. از بدشأنی جنس مونث، چه ادیانی که خدایشان آن بالاهاست، چه آنها که خدایشان در همین نزدیکیها، شیطان و گاو و سگ و آتش است، در سنت و مذهب هیچکدام شان، زن با مرد برابر نیست!

دین بطور کلی محکمترین ستون ساختمان کهنه مردسالاری است، که متأسفانه در پایه‌گذاری کل فرهنگ شرقی جایگاه ویژه‌ای دارد. به این نکته باز خواهم گشت.

زن در مراودات روزمره؛

اگر در اسلام که بخشی از فرهنگ سنتی را تشکیل می‌دهد، زن جزو متعلقات مرد تعریف شده است، در بقیه عناصر تشکیل دهنده فرهنگ سنتی نیز زن همان جایگاه را دارد. به همین دلیل، در زندگی روزمره، در این فرهنگ، زن همان ضمیمه مرد است و اغلب با نام خود مورد خطاب قرار نمی‌گیرد. یا خواهر کسی است یا مادر یا همسر کسی. فرهنگ سنتی برای تمامی اینها هم اسامی خود را دارد؛ براژن (زن برادر) و خوشکه (خواهر) معمول‌ترین عناوینی هستند که ظاهراً به نشانه احترام استفاده می‌شوند. حاجی ژن (زن حاجی) عنوان همسران مردان حاجی، سیدژن (زن سید)، و ملاژن (زن ملا)، پوری (خاله و عمه) و داده (آبجی؟)، از عناوین متداول در این فرهنگ اند. آموژن (زن عمو)، خالوژن (زن دایی)، براژن (زن برادر)، از عناوین مورد استفاده در مناسبات خانوادگی هستند.

کلمه زن البته در مورد مردها هم بکار می‌رود، منتها نه به عنوان صفتی برای احترام، که به نشانه صفتی منفی برای مردان، زمانی که توهین و تحقیر میشوند! مردی که از نظر دیگران مثلاً ترسو است، مردی که به هر دلیلی ناتوانیهای معینی دارد، مردی که به هر دلیلی قرار است تحقیر شود، یا مورد اهانت قرار گیرد، عنوان یا صفت زن و "از زن کمتر" می‌گیرد. حتی پسر بچه ای هم که به هر دلیلی از نظر اطرافیانش ناتوانی یا ضعف معینی دارد، به عنوان زن تحقیر میشود! اصطلاح ژنانیله (زن صفت) هم در موارد متفاوتی که مرد یا پسر بچه، و بطور کلی جنس مذکر، به دلایل متفاوت مورد تحقیر قرار می‌گیرد، بکار برده میشود. همین عنوان برای مردی که از نظر اطرافیانش به اندازه کافی ناموس پرست نیست و غیرت مردانه و مردانگی ندارد، نیز بکار برده میشود.

در همین فرهنگ وقتی می‌خواهند از زنی به خوبی تعریف کنند، او را از موقعیت پست زن به جایگاه عالیتر و یا انسانی مرد ارتقا می‌دهند. برای مثال گفته می‌شود فلان زن، مرد است، یا در ردیف مردان است، تا بدینوسیله تعریف و تمجید از وی به کمال درجه رسیده باشد!

از آنجا که در تمامی این موارد زن نقش ناموس و ملک مرد را دارد، ارزیابی از وی نیز، از زاویه چگونگی عمل کردن به این نقش، و مطلوبیت جنسی اش در لباس این ملکیت است؛ یا با شرف است، یعنی خود را اساسا برای مرد و صاحبش به خوبی حفظ میکند، یا بی اخلاق است. یا پاکدامن، سنگین و با حیا است، یا سبک، بی حیا، هرزه و ... است.

در مقابل، مردان اساسا به نسبت توانایی های مختلفی که دارند، مورد ارزیابی قرار میگیرند؛ عاقل اند، توانایند، باهوش اند، زرنگ اند، ماهر اند، موثر اند، مفیداند، قهرمان اند و در مقابل، بالاترین تعریف برای زن، رضایت مرد مالک از "پاکدامنی" و "روسفیدی" زن است!

اگر مرد و جنس نرینه قرار باشد خصوصیت و عنوان منفی ای داشته باشد، پست ترین، تحقیر آمیزترین و توهین آمیزترین عنوان که گاهی میتواند خون هم بپا کند، همان عنوان و صفت زن و زنانه است! اینجاست که نرینه قدرتمند به خود اجازه میدهد آتش بگیرد و خون بریزد!

البته جایگاه پایین زن در مراودات روزمره و خیلی از عرصه های دیگر زندگی، ویژه فرهنگ سنتی کردی نیست. بدلیل حاکمیت فرهنگ مردسالار بر جهان، رفتارهای مشابه را هر جا که سنت نفس میکشد، به نسبت های متفاوت میشود مشاهده کرد. به این نکته نیز باز خواهیم گشت.

زن در خانواده؛

یکی از حلقه های زنجیری که زن را در بند مردسالاری چهارمیخ کرده است، خانواده سنتی و فرهنگ حاکم بر مناسبات کهنه آن است. اگر خانواده در جامعه سرمایه داری یک سلول اقتصادی تعریف میشود، در نگهداری از فرهنگ سنتی نیز به مثابه یک واحد محافظ سنن عمل میکند. اگر در اقتصاد بازار آزاد مرد باید بیرون از خانه جان بکند تا نانی فراهم آورد، زن خانه نیز وظیفه دارد برای کمک به تامین انرژی مرد و تولید و بازتولید نیروی کار، شبانه روز مفت و مجانی در خانه کار کند. دادن این نقش به اوست که در خانه زنجیرش میکند. فرهنگ سنتی در توجیه این نقش زن، یاور و همکار دلسوز نظام سرمایه داری است. اگر در جوامع صنعتی تر، توجیه نقش پایین زن در جامعه و وظیفه مدیا و مطبوعات طبقه حاکمه است، فرهنگ سنتی این کار را داوطلبانه و فعالانه و "مفت" میپذیرد.

طبق فرهنگ سنتی، زن در خانواده کسی است که برایش تصمیم میگیرند، کتکش میزنند، و "یادش میدهند" که باید "زن خوبی" باشد. زن "خوب" هم در خانواده و در این فرهنگ یعنی مطیع و فرمانبردار شوهر، ناموس مردان خانواده، آشپز و خدمتکار و کلفت و مادر خوب، تامین کننده نیازهای جنسی مرد و

علاوه بر اینها زن به اراده خود حق سفر و بیرون رفتن و تصمیم گیری برای خانواده، در هیچ عرصه ای را ندارد. خانه و خانواده اساسا تحت ملکیت مرد خانه است. دختران خانواده هم در این سلسله مراتب یاد میگیرند که نمونه های کوچکی از مادر باشند، به حرف برادرها، حتی برادر کوچکترها گوش دهند و از فرمان شان اطاعت کنند، باکرگی و پرده بکارت را به نام ماموس مردان و پدر و برادر و خانواده حفظ، و دامن شان را "پاک" نگهدارند. با حیا و با اخلاق هم باشند، تا "روسفید" راهی بازار فروش شوند! وقتی هم قرار است ازدواج کنند، دیگران همگی از آنها صاحب نظرتر، و تصمیم شان در سرنوشت و زندگی آینده آنها تعیین کننده تر است! نه فقط پدر و

مادر و برادر، گاهی لشکر عمو و پسر عموها هم سهمی در چانه زنی معامله و تعیین نرخ و شرایط فروش دارند!

در مقابل، پسر خانواده به باکرگی و روسفید بودن نیازی ندارد، چون قرار نیست کسی باکرگی اش را معامله کند. پسر خود به تنهایی جمع است، در حالیکه جمع دخترانی که قرار است بیرون رفته و یا به سفر بروند، بدون حضور یک جنس مذکر، حتی یک پسر بچه، دستجمعی هم تنها بحساب می‌آیند!

زمانی که پدر حضور ندارد، این پسر خانواده است که بر تخت حاکمیت کهنه مردسالاری جلوس میکند و فرمان میراند. طبعاً در این عرصه از بی حقوقی زن، فرهنگ سنتی تنها نیست. قوانین مردسالار و اسلامی تکمیل کننده فرهنگ سنتی در سرکوب زنانند. و فرهنگ سنتی اساساً با حمایت قوانین حاکم است که گاهی میتواند بالاتر از توان خود عمل کند.

زنی که از شوهرش جدا شده و به هر دلیلی طلاق گرفته و مجرد است، اولاً جرات کرده که بی مرد و "صاحب"، و به یک معنی مستقل شده است. ثانیاً باید چهارچشمی مواظب باشد تا مورد سرزنش های ناموسی اطرافیان قرار نگیرد. این فرد به شیوه تحقیق‌آمیزی بیوه زن خطاب میشود. رسماً هم کالای دست دوم، مصرف شده و کهنه‌ای به حساب می‌آید، که پیدا کردن "مشتری" برایش کار آسانی نیست! نزد احزاب ملی کرد حاکم در کردستان عراق زن بیوه آنقدر بی ارزش است، که وقتی مرد متاهلی، همزمان با هر تعداد از زنان بیوه ازدواج کند، قانوناً چند همسری به حساب نمی‌آید! درست مثل این است که در کنار همسر اولش، صاحب مقداری ابزار و وسایل خانه شده است! (برای زن آزادیخواه خیلی جالب خواهد بود اگر قوانین احزاب حاکم بر کردستان را در مورد زنان و حقوق شان مرور کند، تا ببیند در آزادی مورد نظر احزاب ناسیونالیست کرد، جایی برای آزادی زن وجود ندارد).

برای زنان طلاق گرفته، اگر خانه پدری ای در میان نباشد، معلوم نیست کجا باید بروند و چگونه و با کدام تامین اجتماعی باید زندگی کنند؟! این در حالی است که مردانی که بارها ازدواج مجدد کرده‌اند، در مردانگی از دیگران چیزی هم اضافی دارند! این مردان در مقطع جدایی هم با هیچ مشکلی از نوع مشکلات زنان روبرو نیستند. چون این زن است که باید وسایل شخصی اش را جمع کند و از خانه ای که به ناحق، تنها متعلق به مرد است، خارج شود! زنی که عمری در خانه اش رنج برده، تازه باید دریابد که، در این دوران فقط یک برده بوده است!

نقش خادم و کلفت خانواده بودن زن در این فرهنگ، ربطی به خانه دار بودن و نبودنش ندارد. زن همراه همسرش در مزرعه و کار کشاورزی است. در کوره‌پزخانه است. در کارگاه و کارخانه و اداره است. در عین حال، خانه داری و آشپزی و بچه داری و بقیه وظایف زن "خوب" خانواده را بطور اضافی همیشه به دوش باید بکشد!

در این فرهنگ، در هر مناسبتی که مردم جمع شوند، رسماً جای مرد و زن از هم جداست. زن حق ورود به مجالس مردانه را ندارد. چون حق برابر با او را ندارد. حضورشان در بین مردان یک عیب به حساب می‌آید. در همین فرهنگ، به دلیل پست شمردن جایگاه زن، حضور مرد نیز در

میان زنان کسر شان به حساب میاید!

در رفت و آمدهای روزانه به بیرون و ظاهر شدن در ملا عام، مردان سنتی را می بینید که چند قدم جلوتر از زنان راه میروند! جامعه و ارزشهای فرهنگی حاکم، به زن و مرد موقعیت نابرابر داده اند. فاصله چند قدمی زن و مرد در خیابان و در ملا عام، با زبان بی زبانی، میخواید همین نابرابری را در فاصله قدمهای این مالک و برده نشان دهد. برای مرد سنتی، حتی راه رفتن دوش به دوش و دست در دست زن، بی احترامی به سنتی است که از نسلهای عقبمانده گذشته به ارث برده است!

در خانواده سنتی، اتاقها هم زنانه و مردانه است. زن در این فرهنگ، به دلیل پایین تر بودن ارزش انسانی اش، اجازه نشستن در جمع مردان را ندارد. آنجا هم که خانوادهای توان داشتن اتاقهای متعدد را ندارد، در همان اتاق مشترک، جای نشستن هر کدام مشخص است. جای مرد، آن بالاها، آنجاست که فرمان میراند و دستور میدهد، جای زن نیز آنجاست که دستور میپذیرد و مدام در رفت و آمد برای خدمت و اطاعت از فرامین مرد است. وقتی همه کارها تمام شد، میتواند در جایی آن پایین ترها بنشیند، وقتی همه خوابیدند زن هم اجازه دارد بخوابد. بچه که بیدار شود، زن باید سریعاً برخیزد و به نیازش برسد. و هر روز صبح قبل از آنکه کسی بیدار شود، زن باید کار روزانه اش را شروع کرده باشد.

زن در لباس بومی "کردی"

لباس سنتی یا بومی کردی، بخشی از افتخارات تاریخی ناسیونالیسم و ملی گرایی کرد است. به همین دلیل هم، نویسندگان حزب دمکرات کردستان در شماره یازده نشریه فرهنگی خود، "تیشک"، اظهار تاسف کرده اند از اینکه در دو دهه گذشته، مردم لباس "کردی" را کنار گذاشته اند، و به حساب آنها، به لباس "بیگانگان" روی آورده اند!

در هر جا که ارتجاع، و عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی خیلی غلیظ نیست، مردم لباس دورانهای سنتی و قدیم خود را کنار گذاشته، و نمونه هایی از آنها را هم در موزه های فرهنگی حفظ کرده اند. دفاع ناسیونالیستها از این پوشش دوران های قبایل و عشایر و فئودال، در کنار دفاع آنها از سنن و فرهنگ کهنه، به دلیل تعلق شان به گذشته و دنیای کهنه، و مخالفتشان با خواستهای نوین بشر است. نیرویی که برای خواستها و آرزوهای امروزی زنان، جوانان و کارگران مبارزه می کند، نیازی به سنن و اخلاقیات و آداب و رسوم عهد عتیق ندارد.

لباس سنتی کردی، زنانه و مردانه هر دو، پوشش دورانهای اجتماعی و اقتصادی کهنه جامعه بشری در این منطقه است. لباس زنانه کردی، که در زندگی روزانه به هر لحاظی دست و پا گیر است، مهر موقعیت اجتماعی زن در آن دوره را بر خود دارد. مهر مذهب، مردسالاری و ناموس پرستی آن دوره را با خود دارد. در این لباس، زن باید کاملاً پوشیده شود تا چشم دیگران به وی که ناموس کسی است، نیافتد. به این شیوه هم قانون اسلام رعایت شده، هم اصول مردسالار در سنت آبا و

اجدادی. این لباس متعلق به دوره‌ای از تاریخ است که زن هیچ حقی در جامعه و سرنوشت سیاسی اقتصادی آن ندارد. دهها متر پارچه صرف شده برای پشتبند و شلوار سنتی کردی، برای تحرک فعال زن در بیرون خانه طراحی نشده است. در دوران قدیم که با دید زیبایی شناسانه فنودال عشیرتی، تکه های کهنه! پارچه را برای بزرگ نشان دادن پایین تنه زن به آن اضافه میکردند، زن بیچاره یکپارچه در دهها متر پارچه گم میشد!

در این لباس، به لحاظ زیبایی، میدان مانور برای فرد، اساساً در تنوع رنگ است، نه تنوع مدل. استفاده از مدل‌های مختلف و متنوع لباس امروزی در آن ممکن نیست. دامن گشاد و بلند، شلوار گشاد و بلند، شال (پشتبند)، دستمال سر، کولوانه، چاروکه و... که باید به خود آویزان کند، جزو چهارچوب لباس سنتی بوده و تغییر ناپذیراند. این نوع فرهنگ لباس توان رفرم پایه‌ای را ندارد، نه قادر است شلوارش را تنگتر کند و نه میتواند دامنش را کوتاه کند! در سالهای اخیر رفرمهایی در بعضی از تکه های این لباس به عمل آمده است، ولی هیچ رفرمی توان مدرن کردن این پوشش را ندارد. به همین دلیل، مردم این دوره، بویژه جوان امروزی، دارند به تمامی کنارش میگذرانند. این لباس، پوشش کار و زندگی در دوران جامعه سرمایه‌داری و صنعت و تکنولوژی نیست. انسان با این پوشش، در صورت کار با ماشین، هر لحظه باید مواظب باشد به پیچ و مهره‌های محل کار گیر نکند.

باز هم از زاویه زیبایی زن، این لباس طوری طراحی شده است، که تمامی اعضای بدن انسان از فرق سر تا نوک پا را کامل می پوشاند، و زیبایی بدن را تماماً مخفی نگه میدارد. به همین دلیل جمهوری اسلامی هم، با لباسهای سنتی و بومی این نوعی مشکلی ندارد. تفاوت دستمال سر (روسری) کردی با روسری اسلامی اساساً در رنگ آن است.

تفاوت بین لباس سنتی و امروزی، تفاوت دو مدل معمولی لباس نیست. تفاوت لباس در دو نقطه متفاوت جهان هم نیست. یکی لباس کردی نیست و دیگری خارجی. این دو شکل، به دو دوران متفاوت تاریخی جامعه بشر متعلق اند. کسی که لباس امروز جامعه جهانی را لباس فارسی، و لباس بومی و محلی متعلق به دورانهای تاریخی پیشین را لباس کردی مینامد، هنوز در چهارچوب افکار کهنه جامعه فنودالی گرفتار است و فرهنگ شهر را، و جامعه سرمایه‌داری را ندیده است. این نگرش متوجه نیست که رشد سرمایه‌داری در جامعه، کاربرد لباس سنتی را بر انداخته است، و مردم را از استفاده آن معاف نموده است. آنکه بر ضرورت لباس سنتی تاکید دارد، در مقابل تحولات قطعی اجتماعی و تاریخی سنگر گرفته، و موجب میشود افکارش را قبل از لباس سنتی به موزه بسپارند.

امروزه در کنار تغییراتی که در فرم این لباس سنتی ایجاد شده (شاید همان اندازه که در مانتو و روسری اسلامی ایجاد شده)، بخش اعظم جوانان شهری و اقشار تحصیلکرده جامعه آنرا کنار گذاشته‌اند.

بخش جدی زنان جوان امروزی میدانند که هر جا سنت کهنه قوی است، سهم زن از زندگی و آزادی کم است. فرق هم نمیکند این سنت در پوشش است، یا در رابطه زن و مرد، یا در دنیای علاقه و تمایلات جنسی. در پوشش سنتی باید زیبایی بدن را مخفی کند، در رابطه جنسی با مرد، عشق و علاقه‌اش را باید پنهان کند. در میدان توقعات اجتماعی، باید خواست برابری طلبانه اش را حذف

کند، در مادیات زندگی نیز باید از استقلال اقتصادی اش چشم پوشد.

ناسیونالیسم کرد در نداشتن هیچ آرمانی برای رهایی مردم، لباس بومی را به بخشی از هویت خود تبدیل نموده است. اینها در سالهای قبل خوشحال بودند که زنان در مقابل اجبار مقتعه و لباس سیاه اسلامی به نسبت معینی به لباس سنتی روی آورند. با گذشت بیش از دو دهه از مبارزه مردم علیه حکومت و قوانین و فرهنگش، فرهنگ سنتی کردی نیز از تعرض مدرنیسم مردم در امان نبوده، و امروز اساسا در حاشیه زندگی جامعه کردستان است. ناسیونالیستها و ملی گرایانی که لباس سنتی کردی را به یونیفرم نیروی نظامی شان نیز تبدیل کرده اند، در رنگ و رخسار نیز عقب بودن خود از جامعه را به عیان آشکار میکنند. جوان امروزی در کردستان، به درست لباس بومی را به موزه ها سپرده است، و با مدافعین رسمی آن نیز همان خواهد کرد. وجود اسلام در قدرت، نعمتی برای محفوظ ماندن سنن کهنه در جامعه کردستان هم هست. لذا جارو شدن اسلام در سطح سراسری، سنت و عقب ماندگی فرهنگی را هم جارو میکند. انقلاب آتی ایران فقط ضد اسلامی نخواهد بود، ضد هرگونه عقب ماندگی فرهنگی و سنن عتیق هم خواهد بود.

زن در عشق، علایق جنسی، و ازدواج؛

زن در فرهنگ سنتی جزو متعلقات مرد است و به نیازهای او جواب میدهد. لذا اینجا هم مثل بقیه عرصه های زندگی، در این رابطه ارزشمند انسانی نیز زن تقریبا هیچکاره است!

رسماً معشوقه است. یعنی کسی است که عاشقش میشوند. این مرد است که عاشق میشود. مرد است که سراغ زن میرود و انتخاب می کند. مرد هر اندازه بتواند دوست زن و معشوقه داشته باشد، به همان اندازه میتواند به اطرافیانش فخر بفرشد، و از دیگران تعریف و تمجید بشنود! زن اگر این خصوصیات مرد را دارا باشد و خدای ناکرده کفر کرده و از علایق جنسی اش بگوید، فاسد و بی اخلاق و فاحشه است! همانقدر که مرد باکرگی لازم ندارد، زن برعکس، باید چهارچشمی مواظب باشد و به قیمت جانش از "پرده" حفاظت کند! در این فرهنگ، زنی که بدون بکارت ازدواج میکند، جنس معیوب و نامقبولی است، که به صاحب قبلی اش، به خانواده و پدر و برادرش برگردانده میشود. از بدشانسی زن، حالا معلوم میشود که در لحظاتی که وی زمانی می پنداشته لذتی از سکس می برده است، قلعه مردان قبیله به تصرف دشمن در آمده است. و آن دو قطره ناگهان جاری شده هنگام سکس، نه خون بدن وی، که ناموس و شرف خیل بیچاره ای بوده که باد برده است!

زندگی همچون زنی اگر خاتمه داده نشود، در تمام عمر زیر فشار غیر قابل تحمل ناموس داران است. به همین دلیل در ایران، امروزه درست کردن و دوختن پرده باکرگی- باید گفت برای مردان ناموس پرست ایرانی - کسب و کار پزشکان و پرستاران زیادی را رونق داده است! (در حاشیه قضیه بکارت، یکی از دوستان به شوخی میگفت که پرده موجب ایجاد شغل برای خیلها در جامعه شده است؛ تعداد زیادی جراح، دوزنده، قاتل، و در نتیجه زندان بان و دادگاه و قاضی و قانونگذار و...!)

در این فرهنگ، زن همانند مرد، به دنبال پیدا کردن معشوق خود نیست، کسان دیگری به دنبالش اند، به خواستگاری اش میروند، معامله اش میکنند، و رسماً مانند هر کالایی، قیمت دارد و معادلش، پول و طلا پرداخت میشود! جالب این است که در مقطع ازدواج هم، این مرد (داماد) و خانواده و دوستان وی هستند که جشن میگیرند و میرقصند، نه زن (عروس) و خانواده و دوستان وی! کسی که از این پدیده غریب تعجب کند، جواب میگیرد که، بالاخره اگر مردی "زن میگیرد"، حق دارد برای بدست آوردن این کالای گرانبها جشن و شادی راه بیندازد. از نظر این فرهنگ، در حالیکه نه خانواده عروس مردی بدست آورده اند، و نه دخترشان کسی را "گرفته" است، جشن و شادی معنی ندارد!

در رابطه جنسی زن و مرد در زندگی زناشویی هم، رابطه جنسی اساساً نه بر مبنای خواست و علاقه طرفین، که بر خواست یکطرفه مرد متکی است. این مرد است که تعیین میکند چه زمانی، کجا و چگونه سکس داشته باشند. زن در این رابطه اساساً یک وسیله است. کالایی است "گرفته" شده، معامله شده و خریداری شده که صاحبش هرگاه اراده کند از آن استفاده میکند. لذا زن وظیفه دارد هر آن به خواست صاحبش عمل کند! نتیجتاً امر ارضا شدن جنسی زن در سکس، مسئله مرد نیست، و چه بسیار زنانی هستند که در تمام طول عمر خود یک بار هم ارضا نمیشوند و نشده‌اند. چه بسیار زنانی هم هستند که اساساً از ارضا شدن هیچگونه تصویری ندارند. اگر در دنیای بیرون و در ملا عام، گوش دادن به حرف زن از بی غیرتی مرد محسوب میشود، در سکس هم تن دادن به حرف و خواست او و اشکالی از سکس که به ارضای جنسی زن کمک میکند، نه فقط برای مرد غیرتمند لذتبخش نیست، که مایه شرم هم هست!!

امروزه که در میان مردمان مدرن، رابطه جنسی مرد بدون تمایل زن تجاوز محسوب میشود، در فرهنگ سنتی کردی، همانند همه فرهنگهای سنتی، تجاوز وقتی معنی میدهد که فرد دیگری، به غیر از "صاحب" قانونی زن، با او سکس داشته باشد.

در این فرهنگ، زن تا آنجا که به خواست جنسی مرد جواب میدهد، به وظیفه اش عمل کرده است. وقتی که به دنبال خواست و علاقه خود رفت، بدکاره ای محسوب میشود که دنبال هوی و هوس شیطانی اش رفته است. به همین دلیل سرزنش ملت، لعنت خدا و تیغ ناموس را به جان خریده است!

زن در زبان سنتی کردی (زبان کهنه کردی)؛

زبان وسیله ارتباط میان انسانهاست. منتها این وسیله، ابزار ارتباط بین انسانهایی است که فرهنگ های متفاوتی بر زندگی شان حاکم است.

زبان فرهنگ سنتی کردی به مثابه وسیله ارتباط در مناسبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ای مردسالار است که در آن به زن موقعیت بشدت پستی داده شده است. به همین خاطر، این زبان، به دلیل کاربردش در این مناسبات و به دلیل حاکمیت فرهنگ سنتی کردی بر آن، تا آنجا که به زن برمیگردد، بشدت مردسالار، ضد زن و کهنه است. در این زبان تنها در صفاتی چون ضعیفه،

خواهر، زن فلانی، ناموس و غیره نیست، که زن شخصیت مستقلی ندارد. در عرصه های دیگری زندگی نیز جای زن به عنوان انسان مستقل در زبان سنتی کردی بشدت تنگ است. در این زبان، برای کلمه "ازدواج"، به عنوان مقوله ای که معنی شروع رسمی زندگی زناشویی دو طرف را برساند هیچ معادلی وجود ندارد! برای یافتن کلمه مناسب برای این امر، در زبان مدرن کردی، از زبانهای دیگر یاری گرفته شده است. (مثلا در ایران از فارسی مدرن و در عراق از عربی مدرن کمک گرفته شده است)

در زبان مورد استفاده فرهنگ سنتی، زن به کسی داده میشود، توسط کسی گرفته میشود، به عقد کسی در میاید و هر بلایی سرش میاید، اما به عنوان انسان مستقل "ازدواج" نمیکند!

در سکس و رابطه جنسی زن و مرد نیز افعال و کلماتی بکار برده میشوند که در آنها موقعیت بالای مرد و جایگاه پست زن به روشنی ملحوظ است. اینجا نیز برای یافتن کلمات و افعالی که شایسته بکارگیری در یک رابطه انسانی، برابر و دوطرفه باشند، اساسا باید سراغ زبانهای مدرن شده دیگر رفت و زبان کردی را به کمک آنها غنی و مدرن کرد.

زن در زبان کردی فرهنگ سنتی، تا زمانی که باکره است "دختر" است، حتی اگر در دوران پیری و لب گور باشد. زمانی هم که باکره نیست، زن به حساب میاید، حتی اگر همچون عایشه در کودکی و نه سالگی به تصرف محمد، پیغمبر اسلام درآمده باشد!

در روابط خانوادگی، خیلی وقتها برای پرهیز از آوردن اسم و اشاره مستقیم به «ناموس» مرد، جهت رعایت مرد و احترام به مالکیتش، زن به عنوان "منزل" و "بچه ها" ی مرد مورد اشاره قرار میگیرد! یکی از دوستان که در یکی از کشورهای اروپایی کارش مترجمی بود، تعریف میکرد که شبی، برای یک خانواده کرد زبان عراقی، تلفنی ترجمه میکرد. گویا زن خانواده خونریزی داشته است، همراه شوهر و بچه شان شبانه پیش دکتر میروند. مرد خانه به دکتر میگوید که "بچه اش خونریزی دارد. پشت تلفن، قضیه توسط آن دوست برای دکتر ترجمه میشود. دکتر میپرسد که کجای بچه خونریزی میکند، جواب میگیرد، "آنجا" ی بچه! خود مترجم بعد از کلنجار رفتن های زیاد برای روشن شدن قضیه، مشکل پیش آمده شده را با دکتر در میان میگذارد و میگوید که پدر حاضر نیست بگوید کجای بچه خونریزی دارد، بلکه از مادرش بپرسیم تا مسئله را به روشنی توضیح دهد. وقتی از زن خانواده میپرسند، میگوید شما درست متوجه نشدید، منظور شوهر من از بچه "منداله کان"، من هستم نه بچه مان! دوست من میگوید، از آن زمان به بعد، وقتی تلفنی ترجمه دارد و اسم بچه به میان میاید، عادت کرده که سن "بچه" را سوال کند، تا روشن شود که منظور از بچه، زن است یا بچه!

البته در کنار اینهمه تحقیر زن، طوق دیگری نیز در زبان کهنه کردی برای زن هست به اسم "عهیبه" (عیب است). اگر زن به خودش برسد و شیک بپوشد و آرایش کند، اگر مردی را دید بزند، به میل خود بگردد و سفر کند، عاشق شود و... برایش عیب به حساب می آید!

زیر نگاه کهنه این زبان و فرهنگ، زن باید مواظب راه رفتن، غذا خوردن، صحبت کردن و خندیدن و هر گونه حرکت خود باشد تا عیب به حساب نیاید. در غیر اینصورت "عهیبه" پتکی است سنگین بر سرش. سایه ای است در تعقیب زن. صدای گوش خراش دعوت به اطاعت از فرهنگ کهنه. وجدان ناموس همیشه هوشیار. و افسار کنترل جامعه فزول بر هر گونه جنب و جوش آزادانه زن.

بطور خلاصه، زبان کردی وقتی که با استفاده از فرهنگ لغات زبانهای دیگر، و کنار نهادن عناصر کهنه آن، غنی و مدرن نشده است، در برخورد به زن، ابزار تحقیر و توهینی است که مدام شخصیت، حرمت و کرامت انسانی وی را مورد حمله قرار میدهد.

بعضی از ادیبان و شخصیت‌های فرهنگی ناسیونالیست کرد گاه‌ها خواسته اند و تقلا کرده‌اند تا زبان کردی به اصطلاح خالص و "پاک" ی بدست دهند. اینها برای این کارشان، نه دنبال مدرن کردن زبان کردی و غنی کردنش به کمک زبانهای زنده جهان، که سراغ محروم کردنش از کلمات و عبارات زبانهای دیگر بوده اند. اینها از نظر خود البته خواسته‌اند زبان کردی را کمک کنند. ولی چهارچوب ناسیونالیستی تفکراتشان و کهنگی عقاید سیاسی فرهنگی شان، اجازه اندیشیدن به مدرنیزاسیون و امروزی کردن این زبان را به آنها نداده است.

زبان کردی را میشود مدرن کرد، منتها وقتی که سیاست و فرهنگ و ادبیات حاکم بر این جامعه مدرن شده باشد. این کار به نسبت‌هایی صورت گرفته است و تقلاهای مدرنی برای این کار در جریان است. اما مهمترین فاکتور در ایجاد این تغییر، نقد بنیادهای تولید کننده این فرهنگ، یعنی نقد پایه‌ای از بنیادهای سیاسی اقتصادی حاکم بر جامعه است. در این راه، طبعا کنار نهادن انقلابی جمهوری اسلامی و به حاشیه راندن جنبش ناسیونالیسم کرد، از اصلی ترین کار هاست. جنبش برابری طلب و آزادیخواه در کردستان، به نسبت پیشروی‌هایش، خود بخود فرهنگ کهنه را نیز به نبرد طلبیده و پیشرویهای قابل توجهی در این عرصه بدست آورده است.

و اما در مقابل انتقاد به شرقیگری و عقب افتادگی مسلط بر بخش جدی زبان کردی، برای رفع خستگی هم که باشد، به اظهار نظر ملا عبدالله حسن زاده دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران در مصاحبه‌اش با هفته نامه کیهان لندن شماره ۶۰۲، در فروردین ۱۳۷۵ توجه کنید:

"دقت در زبان کردی نشان میدهد که زن در قدیم زمانه در جامعه کردستان از منزلت بخصوصی بهر مند بوده است. برای نمونه هر جا که نامی از زن و مرد برده میشود، نام زن در جلو میاید. ژن و پیاو (زن و مرد)، ژن و میرد (زن و شوهر)، دایک و باب (مادر و پدر)، خوشک و برا (خواهر و برادر)."!

متأسفانه درک پایین ملا عبدالله از حق و حقوق زنان، به وی اجازه نمیدهد تا متوجه شود که در زبان فارسی نیز، صرفنظر از جایگاه زن، تقریباً همین ترتیبات هست، بدون اینکه امتیازی از طرف فرهنگ ایرانی در حق زن به حساب آید. وی بعداً ادامه میدهد:

"خلاصه اینکه پاره‌ای (پاره‌ای؟!) از تعصبات جنسی که علیه زنان کرد اعمال میشود، در بسیاری موارد وارداتی است."!

نباید تعجب کرد، وقتی ایشان ادعا کرده‌اند وارداتی است! تعریف و تمجیدهای بی پایه ناسیونالیستها از فرهنگ و تاریخ آبا و اجدادی شان، بخشی از تقلاهای اینها در تامین هویت ملی شان است. در همین مدت، در بیانیه یک نهاد ناسیونالیستی (و شبهه فاشیستی) آذری نیز که شعار اول شان "ترکم" (ترک هستم) است، خواندم که گویا ترکها اولین ملتی هستند که از قدیم‌الایام به آزادی زن احترام گذاشته‌اند! از نظر ناسیونالیسم پر ادعای ایرانی نیز بیابیه حقوق بشر (نه فقط حقوق زنان) اول بار در تاریخ، توسط "کوروش کبیر" نوشته شده است!

تعریف و تمجیدهای غیر واقعی از فرهنگ مردسالار و مورد علاقه ناسیونالیست‌ها، معمولا آنجا گل میکند که اینها مورد سوال قرار میگیرند، و یا ناچار میشوند در مقابل خالی بودن برنامه‌هایشان برای تامین حقوق مردم، به تاریخ سرتاسر بی ربطشان به زندگی زن و کارگر و زحمتکش و پیر و جوان جامعه بپردازند. در ادامه نوشته به نگاه اینها به زن برمیگردیم.

زن در هنر و ادبیات کردی؛

در رقص، موزیک، شعر و...

وجود محدودیتهای سیاسی اجتماعی در مقابل به میدان آمدن زنان در جامعه، ورود زن به این عرصه از فعالیت انسانی را نیز با محدودیتهای متعدد روبرو کرده است. به همین دلیل تعداد زنانی که در این عرصه‌ها جایگاه قابل توجهی پیدا کرده باشند، خیلی کم است. در توده‌ای ترین شاخه این رشته از فعالیتهای فرهنگی، یعنی موسیقی، شمار اندک زنان فعال در این عرصه، هیچ تناسبی با تعداد مردان ندارد. فشار رعایت حجب و حیای مردسالاری در این فرهنگ آنقدر زیاد است که زن به آسانی قادر به گسستن بندهای آن، برای ورود به عرصه‌های هنری، بویژه آنجا که باید مستقلا در صحنه و در مقابل دید همه ظاهر شود نیست. زور فرهنگ کهنه در این عرصه هنوز آن اندازه هست که در مقابل ورود زن به سختی مقاومت کند.

آنجا هم که توان ورود و حضور دارد، اجازه ابراز آزادانه احساسش را ندارد. مردانه میخواند، اساسا از زبان مردان ابراز احساس میکند، اکثرا موقعیت جنس مذکر به خود میگیرد و از موضع وی، عاشق و شیدای زن، یعنی جنس خود است! راستش را بخواهید شخصا وقتی زنان خواننده کرد زبان را روی سن، با خوانندگان زن در فرهنگهای مدرنتر مقایسه میکنم، دلم برای حتی خواننده زن کرد زبان میسوزد. تا بحال ندیده‌ام زنی در این فرهنگ روی سن برود و جرئت کند یکبار هم شده حرکات زیبا و جذاب نوع خوانندگان زن در دنیا را داشته باشند، ندیده‌ام زنی را روی سن، احساسات انسانی و عاشقانه‌اش را حتی برای یک لحظه نشان دهد. به همین دلیل، برای کسی که به این سنت عقب‌افتاده عادت نکرده باشد، حقیقتا شنیدن ترانه‌ها و صدای این زنان اغلب نه تنها لذتی در بر ندارد، حزن‌انگیز و ناراحت کننده هم هست.

آنجا هم که مرد هنرنمایی می کند، حال زن در این عرصه به کلی زار است. بعضی از ترانه‌ها در این فرهنگ هست و هنوز در میان بخشی از عوام‌الناس خریدار دارد، که آشکارا از آتش علاقه و تمایل مرد خواننده به کودکان و دختر بچه‌های هفت ساله حکایت میکند؛ شعر "نهو کچه‌هوت ساله له دین دهرمی کرد" را برای مثال، حسن زیرک خواننده خوش‌صدا و لیستی از خوانندگان دیگر هم خوانده اند، چیزی که در هر جامعه‌ای که ارزش‌های انسانی جایی در جامعه دارند به پدوفیلی و تجاوز به حقوق کودک شناخته شده و رسما ممنوع است.

یکی دیگر از مشکلات فرهنگ سنتی در این عرصه برای زنان، تصویری است که از نوع پوشش زن میدهد. زن در شعر این نوع از خوانندگان هماتی است که دهها متر پارچه به دور خود پیچیده

است. هنوز در لباس سنتی و نوعی از پوشش اسلامی است. اشعار خوانندگان در تعریف و تمجید دستمال و روسری زنان، و دیگر تکه‌های لباس سنتی (در آهنگهایی مانند؛ شه‌ده لار، کولوانه‌ی لی جوانه، پشتینده‌که‌ی شل و مله، و... از خوانندگان مختلف) تعلق این فرهنگ را به دورانهای قدیم و نه به دوران مدرن به روشنی نشان میدهد.

در رقص محلی و بومی کردی در مناطقی از کردستان، زن انسانی به حساب نمیاید که می رقصد! در عوض، نوشابه‌ای است به اسم "دو" (دوغ)!! عنوان دوغ، در کل مناطق مرکزی (مکریان- که مرکز مهمی در اشاعه فرهنگ و ادبیات سنتی و ناسیونالیستی است) و بخشهایی از شمال کردستان، توسط فرهنگ سنتی، برای زنی که دست در دست مردان میرقصد بکار میرود. "دوغ" بودن زن در رقص کردی نقش نوشابه‌ای خنک کننده برای مردان به وی میدهد.

در رقص سنتی و دسته جمعی کردی که محصول فرهنگی ساختار اجتماعی دوران قبیله‌ای و فئودالی این جامعه است، نه زن و نه مرد امکان هیچ تحرک آزاد و رلکسی را ندارند تا به دور از سنن کهن هر طور دلشان میخواهد با هم برقصند و لذت ببرند. دستان به هم گره زده‌شان مانع این تحرک‌شان است، و البته این خصوصیت ویژه رقص سنتی کردی نیست، در رقص سنتی دوران قبیله‌ای خیلی از جوامع بشری نوعی از اسارت، در بند و مقید بودن به سنن کهنه مشهود است. در این نوع از رقص تنها فردی که نسبت به بقیه آزادی عمل و تحرک بیشتری دارد، کسی است که در جلو صف نقش روسای عشایر در دورانهای کهن را دارد، که در چگونگی هدایت رقص نیز آزادانه عمل میکند.

در فواصل این رقص و شادی، زن و مرد خسته در رقص، لازم میاید لبی تر کرده و رفع تشنگی کنند. در جاهایی که قوانین مخالف نوشابه‌های الکلی عمل نمیکنند، رخسار این نوع تجمعات سنتی دیدنی است؛ مردان به وفور آبجو و دیگر مشروبات الکلی به سلامتی هم سر میکشند و سرخوش میشوند، ولی اگر خدای ناکرده، زنی در این میان، از این لذتها ببرد و یا مثل مردان سرخوش شود، آبروی خود و ناموس خلیها را بر باد داده، و به این شیوه احتمالا جانش را نقدا گرو گذاشته است! قوانین حاکم بر این مراسمات سنتی، حتی در خارج کشور و در غرب که زن حق و حقوقی دارد، در اساس همان فرهنگ کهنه‌ای است که از قدیم مسلط بوده است!

وجود این سنن کهنه در رقص دوران قبیله‌ای و عشیره‌ای کردی موجب شده که مشتری‌یانش اساسا مردمانی باشند که یا بلحاظ سنی از نسل کهنه‌اند، یا از لحاظ فرهنگی سنن کهنه بر مناسباتشان سنگینی میکند. در مقابل، جوانان روز به روز به طرف رقص مدرن جهان امروز کشیده میشوند، که دیگر ربطی به هیچ ملیتی ندارد.

زن در آثار شاعران کرد گل سر سبد این فرهنگ، همان موجودی است و همان ارزشی دارد که جامعه سنتی برایش قایل است. مثلا در شعر حاجی قادر کویی، که به دلیل داشتن احساسات قوی ملی، بعد از احمد خانی اولین شاعر بزرگ ناسیونالیسم کرد به حساب میاید، میخوانیم؛

"عه‌قله‌کی خوا داوی‌یه گهر پیره‌ژن سهرفی بکا

دهستی روستهم باده‌دا، توران له نیران داده‌نی"

(صفحه ۱۸۰ از دیوان حاجی قادر کویی).

از این نمونه شعر، در بررسی شعر حاجی قادر که توسط شاعر کمونیست سلیمان قاسمیانی (کاکه) به عمل آمده است، هر جا که به زن میرسد باز هم هست، مثلاً آنجا که از کلمه زن برای تحقیر و توهین استفاده میکند؛

مه‌لین بیکاره بوو حاجی له روما

نه‌من پی‌اوم له نیو شاری ژانام

(صفحه ۷۶ همان منبع).

در شعر شاعرانی همچون "هه‌ژار" که مشهورترین شاعر ناسیونالیسم کرد در دوره معاصر است، زن کاره ای است و موقعیتی دارد که بر زبان آوردن و نوشتنش هم، بویژه برای بی غیرتی از تبار نگارنده این سطور، کار برآستی سختی است! "ریبوار" شاعر کمونیست، در نوشته اش با عنوان ملاحظاتی بر زیبایی شناسی در شعر کردی، در شماره چهار مجله کردی زبان "هانا" تعریف میکند که چند سال قبل در سوئد سمیناری بوده که در آن نقدش به "هه‌ژار" مورد اعتراض فردی واقع شده بود. ریبوار میگوید دیوان هه‌ژار را همراه داشتم، در اختیارش قرار دادم تا شعر زن و سماور را برای حاضرین بخواند، هر چه کوشش و تقلا کرد، رویش نشد!

ریبوار آن شعر را همراه یک معذرت از دید خواننده گذرانده است. اینجا هم با عرض معذرت زیاد از خوانندگان این مطلب، شعر ژن و سه‌ماوهر، برای نشان دادن گوشه‌ای از نگاه هه‌ژار به زن آورده میشود. میدانم این کار موجبات ناراحتی خاطر هر انسان شرافتمندی را فراهم میکند، ولی بالاخره برای نشان دادن ماهیت شعر هه‌ژار چاره‌ای غیر از نشان دادن خود شعر وی نیست؛

ژنه‌کی کویر له گوندی لولان بو ده‌وره دیده و هه‌تا بلیی جوان بوو

سوفیه‌کی شیخ ره‌شیدی لولانی روژی لای شیخ به ده‌رفه‌تی زانی

وتی؛ گهر من له خومی ماره بکه‌م سویند نه‌خوم ده‌ردی چاوی چاره بکه‌م

سیسه سوفی ژنه‌ی له‌باری برد نه پژی‌شکیکی دی و نه چاری کرد

شیخ وتی؛ سویندی سوفی به درو بوو وتی؛ سوچی سه‌ماوهری تو بوو

ئاگری کور ببو نه خوست و نه هه‌ست چاپه‌زت هاته پیش و شیشی به ده‌ست

لینگی راکرد و خویشی راکیشا له کونی خواره‌وی پیا کیشا

چاوه‌کانی گه‌شاوه، هاته‌وه ده‌نگ ره‌ژوو ره‌ش بونه‌وه به سووره په‌ره‌نگ

من وتم ژن سه‌ماوهره و کویره چاپه‌زی پی ده‌وی و به شیش فیره

هینده خه‌ریک بوم تیا چه‌ما شیشم وه‌خته کویرایی دابی چاویشم

(ص ۲۳۵ به‌ره‌و کوردستان)

فرهنگ هه‌ژار در مورد زن احتیاج به توضیح و نقد ندارد. خود به اندازه کافی گویاست. نمونه این

درافشانیهای بزرگترین شاعر ملی گرای کرد در دوران معاصر نسبت به زنان را میشود در خیلی از جاهای این اثر مشهورش، منجمله در صفحات ۲۵۰ و ۲۴۹ نیز پیدا کرد. فرهنگ نگاه "هه ژار" به زن، فرهنگ شیخ رشید لولان و صوفیانش، فرهنگ سران عشایر، فنودال و خان در روستاها و در زمانهای قدیم است. بی جهت نبود که با درگذشت هه ژار، جمهوری اسلامی و احزاب دمکرات کردستان عراق و ایران، هر سه عزادار شدند.

زن و زیبایی شناسی در هنر و ادبیات سنتی

جامعه بشری در هر دورانی از زندگی، متناسب با مناسبات تولیدی حاکم، فرهنگ ویژه خود را دارد. ادبیات این جوامع، یعنی جایی که این فرهنگ به رشته تحریر در میاید و شکل و قواره های مختلف ادبی به خود میگیرد، مهر همین دوران ها را بر خود دارد.

در هنر و ادبیات کردی زیبایی شناسی دوران جامعه فنودالی و ماقبل سرمایه داری وزن نسبتا بالایی دارد. تشبیه زن به میوه ها و محصولات کشاورزی به وفور یافت میشود! این نه فقط در فولکلور کردی، بلکه شامل بخشی قابل توجه از هنر و فرهنگ حاکم در دوران معاصر هم میشود. تشابه زن به سیب شیرین (شهره سیو) و به گلابی (همرمی)، و تشابه اعضای بدن وی به بخش زیادی از میوه های باغچه، سینه اش به انار و سیب و لیمو، ساق پایش به ترب و... از نمونه های متداول اند!

در مواردی نیز، زن به حیواناتی تشبیه شده است، که احتمالا از نظر مرد شکارچی و کوه نشین در دورانهای قدیم، جایگاه ویژه ای در تامین گوشت و یا سرگرمی هایشان داشته اند مانند؛ تشبیه زن به خرگوش، به آهوی کوهستان، به کبوتر و بعضی پرنده های وحشی و غیره... این تشبیهات بخشا مربوط به دوره ای هستند که انسان زندگی چادرنشینی در کوه و دره را داشته است، و یا در دوران قبایل و طوایف فنودالی ماقبل سرمایه داری در ده میزیسته است. اینها هم در فلکلوری که امروزه بازسازی میشوند وجود دارد، هم در بخش قابل توجهی از آهنگهای خوانندگان دوران معاصر یافت میشود.

در دوران ماقبل سرمایه داری، در فنودالسم، انسان در برابر طبیعت موجودی ناتوان بود. انسان کارکن کماکان اسیر زمین بود. رعیتی بود که از صبح سحر تا تاریکی شب بر روی زمین بیل میزد، کار میکرد و عرق میریخت تا زمین بهره دهد. این زمین و طبیعت و فرآورده آن بود که زندگی دهقان بر محورش می چرخید. لذا طبیعی بود که معیار زیبایی برای دهقان، زیبایی محصولات زمین و طبیعت باشد. تشبیه زن به میوه ها و حیوانات از واقعیت زندگی مردمان آنزمان سر چشمه میگردد.

در جامعه سرمایه داری، که کار انسان آشکارتر از همیشه منبع اصلی تامین زندگی جامعه شناخته میشود و حتی کشاورزی نیز به دلیل رشد صنعت، از اسارت طبیعت آزاد میشود، دیگر طبیعت قادر به زدن مهر خود بر خلاقیت های هنری هم نمیتواند باشد. اگر تا دیروز دهقان اسیر زمین و طبیعت بود، امروز کارگر آنرا مطیع خود نموده است. لذا طبیعی است که امروزه انسان به عنوان نیروی

حاکم بر طبیعت، خود و ظرافت زیبایی های زندگی و خلاقیتش، سمبل زیبایی های جهان مادی باشد.

به اصل بحث برگردیم. از ورود جامعه کردستان به دوران رشد سرمایه‌داری خیلی میگذرد و انسان طبیعت و زمین را به کنترل خود درآورده است. از شیوه تولید کهنه اثری نمانده است. علیرغم اینها، جای سوال است که چرا ارزشهای معتبر و حاکم در بخش اعظم ادبیات و فرهنگ کردی، هنوز ارزشهای دوران های فنودالیسم و قبایل و عشایر است؟

وجود سرکوب و خفقان در ممانعت از رشد عنصر نو در هنر و ادبیات کردی بطور قطع اهمیت خود را دارد. ولی در همین فضای خفقان نیز انسان گرایی و مدرنیسم سر بر آورده‌اند و نقش داشته‌اند. لذا وجود خفقان نمیتواند به تنهایی توجیهی برای اینهمه عقب افتادگی باشد. به نظر میرسد اینجا هم مثل بقیه عرصه‌های زندگی فرهنگی، باید به کارکرد ناسیونالیسم و ملی گرایی و نقش عقب مانده شان رجوع کرد. ناسیونالیسم کرد اساسا به سنن و فرهنگ آبا و اجدادی کرد متکی است. مدعی است که "ملت کرد" باید به فرهنگ دوران های گذشته اش افتخار کند و در ابقای آن فداکار هم باشد! این در حالی است که این ناسیونالیسم، ریشه خود را به قوم ماد وصل میکند، همچنانکه در سرود ملی اش، میگوید که "ما فرزندان ماد و کیخسرویم". لذا فعال فرهنگی متأثر از این جنبش، ملزم میشود که ارزشهای ادبی و هنری این چند هزار ساله را در درون کارهایش حفظ کند و عناصر کهنه آنرا در فرآورده های هنری و ادبی اش زنده نگهدارد. به همین دلیل است که در طول دوازده سال گذشته که احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق حاکم بر زندگی جامعه بوده‌اند، هیچ اقدامی در جهت تغییر در فرهنگ حاکم، به نفع زن و احترام و شان و منزلتش صورت نگرفته است. البته گفتن اینکه اقدامی به نفع زنان نشده، ارفاق بالایی در حق این احزاب است. در سایه اینها زن نه تنها امتیازی بدست نیاورده است، بلکه به موقعیت پایین تری نسبت به گذشته پرت شده است.

در کردستان ایران، حفظ این فرهنگ و باد زدن سنن و خرافات آن، یک هدف آن جنبش فرهنگی هم است که امروزه در جامعه، با حمایت جناحهای رژیم اسلامی به راه افتاده است و مورد حمایت بی چون و چرای ناسیونالیستها و ملی گرایان کرد هم است. این جنبش فرهنگی، تقلا دارد که سنن کهنه دوران قبایل و طوایف را زنده کند، و در مقابل پیشروی جوانان و زنان بسوی فرهنگی مدرن و برابری طلب، ممانعت ایجاد کند. رژیم اسلامی در کردستان متوجه شده است که فرهنگ اسلامی جوابگوی مقابله با برابری طلبی و مدرنیسم جوانان، که امپریالیسم فرهنگی اش نام نهاده، نیست. لذا امکانات متنوعی را در اختیار فعالین ناسیونالیست و نشریات کردی زبان شان نهاده است، تا به تبلیغ ملی گرایی و ناسیونالیسم و فرهنگ بو گرفته و کهنه پردازند، و به نیاز رژیم اسلامی در مقابله با برابری طلبی و آزادگی پاسخ دهند.

موقعیت زن نزد احزاب ناسیونالیست کرد؛

سیاست، احزاب و جنبشهای سیاسی عاملی در تولید و بازتولید فرهنگ یک جامعه‌اند، و سنن سیاسی خود را یا در مقابل آن و یا در دفاع از آن تعریف میکنند. احزاب ناسیونالیست و ملی کرد از فرهنگ و سنن کهنه دفاع میکنند، و آنرا بخشی از هویت سیاسی خود میدانند. لذا بررسی فرهنگ و سیاست شان از زاویه منافع و حقوق برابر زنان، باید بخش لایتنجی کار این نوشته باشد.

دفاع از فرهنگ بومی و سنن آبا و اجدادی بخشی از هویت ناسیونالیسم کرد است. به همین دلیل مبارزه برای حفاظت از ناموس "ملت کرد"، از ارزشهای سیاسی معتبر در فرهنگ مبارزاتی ملی گرایان این جامعه است.

سال ۱۳۸۱ بهمن احمدی امویی گزارشگر روزنامه ایران، (گزارشی) از وضع زنان در کردستان زیر سایه احزاب ناسیونالیست کردستان عراق گزارشی تهیه کرده بود که در مجله "زنان فردا" چاپ شد. ایشان در گزارشش با تعدادی از زنان مسئول در سازمان زنان کردستان عراق، وابسته به حزب دمکرات کردستانش مصاحبه کرده است. یکی از این زنان به نام "زکریه" در جواب سوال ایشان گفته بود که؛ "در زمان حضور بعضی ها در کردستان، میزان بی حجابی زنان بیشتر بود، اما بعد از انتفاضه سال ۱۹۹۱ اکنون تعداد باحجابها بیشتر شده و اگر چه حجاب اجباری نیست اما حضور گروههای مختلف سیاسی و اسلامی موجب گرایش زنان به استفاده از حجاب شده است."

با فروریختن حکومت بعث در سال ۱۹۹۱، یکی از "آزادیهای" بدست آمده از نظر ناسیونالیستها، آزادی انتقام از اعضای زن خانواده هایی بود که سالها قبل بدون اجازه مردان خانواده جرئت کرده بودند همسر و شریک زندگی خود را انتخاب کنند. همین مسئله موجب شد که در فاصله کوتاهی تعداد زیادی از این زنان که سالها قبل ازدواج کرده و حالا فرزندان حتی جوان داشتند، بدست انتقامجویان ناموس پرست خانواده پدری، به شیوه های فجیعی به قتل برسند و یا در راه خانه به رگبار بسته شوند. ادامه این تعرضات به زنان و فداکاریهای بیدریغ احزاب سیاسی ملی گرا در دفاع از "ناموس ملت کرد"، موجب شد که موقعیت زن در جامعه حتی از دوره رژیم بعث نیز نزول بیشتری کند. این وضع است که، به قول "زکریه"، به حجاب بیشتر زنان منجر شده است.

ماده ۱۱۱ از قانون مجازات، که مصوب سال ۱۹۶۹، یعنی یکسال بعد از به حکومت رسیدن حزب بعث در عراق است، میگوید که؛ "اگر زنی مایه شرمساری خانواده شد، میتواند تا درجه کشتن او را تنبیه کرد". این ماده در دوره های بعد، در اثر رشد و فشار سکولاریسم در جامعه، عملاً کنار نهاده شد. در دوره بحران و جنگ در سال ۱۹۹۱، صدام حسین این ماده را بار دیگر زنده کرد، تا بدانوسیله به جنگ اعتراضات و مبارزات مردم پرورد. در دوران حاکمیت احزاب بارزانی و طالبانی از سال ۱۹۹۱ به بعد، به مدت ده سال، این ماده با شدت بسیار بیشتری در مقایسه با مناطق تحت سلطه بعث به عمل در آمد.

در جای دیگری از این قانون مجازات (قانون عقوبات) آمده است که "اگر مردی زنش را در بستر مرد دیگری ببیند، حق دارد هر دو را به قتل برساند". در دوره حاکمیت این احزاب در کردستان، این ماده نیز به شیوه ای که تنها شایسته این احزاب عشیره ای و عقبمانده است، عملی شد. جواب رهبران ناسیونالیست به اعتراض فعالین برابری زنان این بود که "چون احزاب ناسیونالیست هنوز رسماً دولت نیستند، قادر به لغو قوانین دولت مرکزی نیستند!" دولتهای این احزاب در سلیمانیه و اربیل هر چه به نفع شان بود کردند. اینها در اتخاذ قوانینی که مربوط بود به جرمه و اخاذی از مردم و گرفتن گمرکات بین شهری و منطقه ای و مرزی و ثروت اندوزی و

غیره، مشکلی نداشتند. برای راه انداختن مسجد و حسینیه در خدمت تولید خرافات بیشتر، خیلی هم "مسئول" بودند. در مقابل، امر آزادی زن نه تنها پول درآور نبود، علیه خرافه و ناموس و مردسالاری اینها هم عمل میکرد! در تمام این دوره‌ها، طبق آمارهای مختلف، بین چهار تا پنجهزار زن توسط مردان خانواده به قتل رسیدند و قاتلین خود را در حمایت احزاب حاکم یافتند.

برای خواننده این نوشته، احتمالاً این خبر "جالب" باشد که در سال ۱۹۹۹، زنی به اسم "پروین" اهل سلیمانیه، شوهرش را به دلیل اذیت و آزار غیر قابل تحمل به قتل رساند. دادگاه حزب جلال طالبانی در این مورد قاطعانه وارد شد و بدون تزلزل پروین را به اعدام محکوم کرد!

هلاله طاهری مسئول کانون دفاع از حقوق زنان در کردستان، که سال ۲۰۰۲ برای تهیه فیلم و گزارش به کردستان عراق رفته بود، گزارش تکان دهنده‌ای ارائه داده است. وی میگوید تعداد زنانی که در کردستان "آزاد" ملی گرایان، به اتهامات ناموسی در زندان اند، بسیار بیشتر از تعداد مردانی است که زنان خانواده را به اتهامات ناموسی کشته و آزادانه در خیابانها قدم میزنند!

در همین گزارش، یک فعال زن در سلیمانیه به هلاله طاهری میگوید که آن زنان زندانی را که جوان تر و زیباتراند، به بهانه‌های متعدد، زمان طولانی تری در زندانها نگاه میدارند، تا مورد سواستفاده جنسی مسئولین زندانها و مقامات بالاتر احزاب حاکم قرار گرفته و سکس شان را تامین کنند.

به سیاستهای حزب دمکرات کردستان ایران بنگریم؛

این حزب که نماینده تمام عیار ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است، رسماً حزبی مردانه است. زن در تاریخ این حزب، در سلسله مراتب این حزب، و بطریق اولاً در رهبری اش هیچکاره است! نگاه و سیاستهای این حزب نسبت به زن، همانند احزاب برادرش در کردستان عراق است. این حزب در شماره ۲۲۴ نشریه اش (کردستان) در مورد زنان نوشته؛ "حزب دمکرات عقیده دارد که باید شرایط و امکاناتی برای زن ایجاد شود که زن بتواند هم عضو مفیدی در جامعه باشد و هم بتواند وظیفه خطیر خود یعنی نگهداری و بار آوردن بچه‌های خود را به خوبی انجام دهد." همانطوریکه "حمه سور" در کتابش در مورد حزب دمکرات نوشته است، زن به صرف زن بودن "نامفید" فرض میشود و بزعم این حزب، به شرایطی نیاز دارد که "مفید" واقع شود! ثانیاً از نظر اینها کماکان نگهداری و بار آوردن بچه‌ها از وظایف "خطیر" و ملی-دینی زن است، چون در فرهنگ و سیاست این حزب، بچه‌داری کار قبیحی برای مردان به شمار میاید.

در جایی دیگر در همین مقاله آمده است؛ "در شرایط و موقعیت فعلی که خلق کرد از آزادی و دمکراسی و حقوق ملی خود محروم است، در چنین شرایطی طرح و مطالبه برابری زن و مرد امکان ندارد" توجه میکنید که این حزب، نه عملی کردن برابری زن و مرد، که حتی طرح آن را نیز جایز نمی‌بیند! از نظر اینها، زن نباید به بی حقوقی اش در امر طلاق، سرپرستی فرزندان پس از جدایی، مدیریت و سرپرستی خانواده، وراثت و غیره اعتراض کند، چون این حقوق با آزادی مورد نظر حزب دمکرات در تناقض است! اگر زن از شوهرش بخواهد بدون تمایل وی، مورد

تجاوز جنسی اش قرار ندهد، به ضرر خودمختاری است! (یعنی به ضرر مردان دمکرات است!) اگر به بی حقوقی اش در درون خانواده و به کتک خوردنش از دست مردان اعتراض کند، باز هم به نفع آزادی برادران حزب دمکرات نیست! اگر زن کارگر خواهان ۱۶ هفته مرخصی دوران بارداری و زایمان باشد، حزب دمکرات در مبارزه اش ضرر میکند! و اگر خواهان برابری در هر عرصه ای از زندگی شود، دشمنی زیادی نسبت به این حزب و شعارهایش کرده است! اگر زن بخواهد، نه به عنوان ناموس دیگران، که به عنوان انسان مستقل به رسمیت شناخته شود، از نظر اینها از محدوده تعیین شده فراتر رفته و به بی بند و باری افتاده است!

تبلیغات ملی گرایان کرد و غیر کرد که مدعی بی بند و باری کمونیستها و بد اخلاق بودنشان اند، به خاطر طرح خواستهای برابری طلبانه و سوسیالیستی شان است.

در تمام موارد بالا، خواننده این سطور میتواند، به جای شعار خودمختاری دمکرات، ملایان، اقشار سنتی، سرمایه داران و مالکین (و البته مردان حزب دمکرات را هم) قرار دهد تا متوجه شود منافع و آزادیهای این حزب، منافع و آزادیهای مورد نظر مردان این اقشار و طبقات است. معلوم میشود که آزادی و دمکراسی و حقوق مورد نظر اینها، چه اندازه به حقوق و آزادی زن بیربط است.

زن آزادیخواهی که تسلیم مقررات و سیاستهای حزب دمکرات شود، به اشتباه کسانی دچار خواهد شد که بدون درک روشن از خواستهای ملی مذهبی ها، دنبال "آزادی" مورد نظر خمینی و بقیه اسلاميون و ملی گرایان شرفزده افتادند. از نظر آنها هم قرار بود اول ایران آزاد شود و "بعدا" زنان هم مثل بقیه در سایه رحمت ایزدی باشند! حزب دمکرات هم دقیقا همین سیاست را دارد؛ اول کردستان "آزاد" شود و بعد نوبت طرح (و نه عملی کردن) آزادی زنان فرا میرسد!

کردستان عراق ۱۳ سال است که از نظر ناسیونالیستهای نوع حزب دمکرات آزاد است اما زن اسیر همان قوانین و سنن و قید و بندی است که در "آزادی" مورد نظر این حزب موج میزند، به اضافه چند هزار قتل ناموسی در سایه "آزادی" ناموس پرستان کردستان!!

در حکومت برادران عراقی حزب دمکرات، حزب کمونیست کارگری عراق رسماً مورد شکایت مقامات جلال طالبانی در سلیمانیه قرار گرفت، چون خواستار برابری زن و مرد شده بود. مطالبه ای که به ضرر "دولت کرد" و منافع "ملت" تشخیص داده شده بود! دلیل شان برای آن شکایت، تناقض برابری زن و مرد با سنتهای "ملت کرد" (یعنی ملی گرایان) بود. گفته بودند این بی بند و باری ها (یعنی برابری زن و مرد) با فرهنگ ملی و دینی ما خوانایی ندارد، که البته واقعیت دارد.

حزب دمکرات طرح آزادی زنان را تا رسیدن این حزب به "آزادی" جایز نمیداند. برادران دمکرات در آن سوی مرز، دوازده سال است که به آزادی شان رسیده اند و با اتکا به دولت و قدرت و آزادی شان، کسی را که مطالبه برابری زن و مرد را داشته باشد به دادگاه میکشاند و به زندان محکوم میکنند.

اینها احزابی اند که سنن و اخلاقیات و فرهنگ کهنه دوران قبایل و طوایف را حفاظت کرده و برای خفه کردن و عقب نگاهداشتن مردم از آن استفاده می کنند. ناموس برای اینها، در فرهنگ و مناسبات شان، در خلق و خو و عاداتشان، در زندگی روزمره شان، در روانشناسی جمعی و اجتماعی شان جایگاهی چنان قدرتمند دارد که حضور هر زنی را به عنوان انسان مستقل در بین

شان خفه میکند. فرهنگ مسلط بر مناسبات شان آنچنان مردسالارانه، سنتی و پدرسالارانه است، آنچنان عشیرتی و عقبمانده است که هیچ راهی برای ابراز وجود زن به عنوان انسانی مستقل، باقی نمیگذارد.

زنان این احزاب البته میتوانند سازمان زنان خود را داشته باشند، منتها نه برای مبارزه برای حقوق برابر، بلکه در ادامه سیاست حزبشان، در راستای کنترل زنان و تا هر جا که بتوانند در چارچوب "ملی" کردن مبارزات زنان است. کار زنان در درون آن سازمان، مواظبت است از فرهنگ سنتی، تا فرهنگ "غیر کردی" در بین زنان رشد نکند. تا "بداخلاقی" و "بی بند و باری"، که در بین اینها اسم رمز آزادیخواهی و برابری طلبی است، گسترش پیدا نکند. در ضمن به نحو احسن از فرهنگ مردسالار، از ملک مردان و حق مالکیت شان بر جنس زن حفاظت شود.

از نظر این فرهنگ، تقسیم کار خارج از این چهارچوب، غیر کردی، نا مقبول و مردود است. با آزادی مردان تناقض دارد. با رسم و رسومات آبا و اجدادی "ملت کرد" نیز خوانایی ندارد!

پ. ک. ک در این میان پدیده غریبی بود! این سازمان نیروی زنان را برای فعالیت در واحدهای جنگی اش می پذیرفت. ولی مردمان زیادی در آمد و رفتهای مرزی شاهد بوده اند و هزاران نفر از زبان آنها شنیده اند که بارها عشاق به گلوله بسته شده اند. این مسئله تا به امروز مورد یک تحقیق رسمی و آماری قرار نگرفته است، ولی هر فرد کنجکاوی میتواند به جوانانی که سابقاً جزو واحدهای نظامی آنها بوده اند، مراجعه کند و داستانهای باور نکردنی در زمینه تیرباران کردن عشاق و ممنوعیت رابطه زن و مرد بشنود. در سال ۱۹۹۸، برای یک ماموریت پنج ماهه در کردستان عراق بودم. ارتش ترکیه حملات شدیدی را به پایگاههای پ.ک.ک. شروع کرده بود. نتیجتاً تعداد قابل توجهی از نیروهای مسلح این سازمان به دلیل شرایط بسیار سخت صفوف آنها ترک کرده و به شهرهای کردستان عراق سرازیر شده بودند. بر حسب اتفاق گروهی هفت نفره از اینها را در شهر سلیمانیه ملاقات کردم. یکی از اینها که جوان نوزده بیست ساله‌ای از حومه شهر مریوان بود، گفت خودش جوانی به اسم مصطفی اهل "ماردین" از شهرهای ترکیه را که "گریلای" درون واحد نظامی آنها بوده، می شناخته است، که به دلیل رابطه‌اش عاشقانه‌اش با دختری، توسط پ.ک.ک اعدام شده بود. خود وی گفت که یکبار دختر و پسر جوانی (هر دو گریلا) را با هم دیده و به سرعت از کنارشان دور شده است. میگفت چند قدمی دور شده بودم، آن پسر جوان بدو خودش را به من رساند و با رنگی پریده گفت "بیا خودت گلوله را بزن ولی مرد باش و گزارش نده". میگفت خیلی ناراحت شدم و در جواب گفتم "مرد هستم و قول شرف میدهم که گزارش نمیدهم.!!"

انگار از اصل قضیه دور شدیم، برگردیم به فرهنگ سنتی؛

فرهنگ سنتی کردی در این خصوص تنها نیست!

تعارض با حقوق زن در فرهنگ "خودمانی" (فهره‌نگی خومالی) منحصر به این فرهنگ نیست. در فرهنگ ملی اسلامی نوع ایرانی و عراقی و پاکستانی و همه سرزمینهای دنیای اسلام زده و تمام جهان شرق، تا آنجا که به حقوق زن برمیگردد، آسمان همین رنگ است! در همه شان، پرده باکرگی با روح مردان باناموس گره خورده است! در همه اینها، استقلال زن پدیده‌ای غیرقابل تحمل برای

مرد ناموس دار است. در همه این فرهنگها "زن خوب" و "زن بد" تعاریف مشابهی دارند. در همه این فرهنگها، زن وظایف مشابه دارد؛ بچه‌داری، خانه‌داری، تامین سکس مرد. تحقیر و توهین و بی حرمتی به زن، اذیت و آزار و خشونت‌های وحشیانه نسبت به زن، وجه مشترک و اصلی همه این فرهنگهای کهنه است.

تصویر فضای مردان این فرهنگ در غرب و در دنیای مهاجرت، یک جنگل حقیقتاً رنگارنگ و تماشایی است! پاکستانی ناموس‌دار میدانند برای به عقد درآوردن زورکی دخترش، و در صورت مخالفت برای سر به نیست کردنش، باید راهی خاک "پاک‌ها" شود. نوع ایرانی اش میدانند برای یافتن جنس باکره، باید یکر است راهی مرز پر گهر! شود. نوع سومالیایی اش میدانند برای کردن دخترش باید به سومالی برگردد. نوع کردی اش (اساساً از کردستان "آزاد" عراق) میدانند برای سر به نیست کردن زن و دختر "بدکاره و بی‌اخلاقش"، باید راه وطن (وولات) را در پیش گیرد. همه و همه راهی وطن، سرزمین ناموس و غیرت و مردانگی میشوند که قانونش، مناسباتش، فرهنگ حاکمش و رنگ و رخسارش به اندازه کافی مردانه و غیر انسانی است!

فرهنگ غالب و کهنه در این ممالک و تمام جهان شرق‌زده، خارج از تفاوت‌های جزئی، بویژه تا آنجا که به زن مربوط میشود، بشدت بهم شبیه است! فرهنگ سنتی کردی، برادر فرهنگ "اصیل" ایرانی و عراقی است، عموزاده فرهنگ شرق‌زده افغانی و پاکستانی و ترکی و عربی است. همه آنها اساساً از یک خانواده و از یک جنس اند. تنها اسم‌شان و رنگ و شکل بسته بندی‌شان متفاوت است؛ اسلام با سیاستهای مردسالارانه و فرهنگ خلفای حرمسرا دارش، به نسبت‌های متفاوت، بخشی جدایی ناپذیر از همه این فرهنگ‌ها است. سنن و اخلاقیات کهنه، در همه‌شان بکار گرفته شده است. معجونی از ناموس و غیرت و مردانگی در همه آنها ریخته شده است. آداب و رسوم محلی از نوع قومی یا ملی یا مذهبی‌اش، به همه آنها زده شده است. کل تفاوتی که در آنها به چشم می‌خورد، به اندازه و نسبت به کار برده شده هرکدام از این مصالح کهنه در این ساختمان ملی مربوط است.

علت اینهمه عقب افتادگی چیست؟

علت این عقب‌ماندگی‌ها در فرهنگ این بخش جهان، و علت باقی‌ماندن عناصر کهنه دوران جهالت بشر در آن، دلایل تاریخی و سیاسی خود را دارد؛

در دنیای غرب علیه سلطه مذهب و استبداد فئودالی، در جامعه و علم و فرهنگ و هنر و سیاست انقلابهای عظیمی روی داده است، غولهای فرهنگی و هنری و ادبی به دنیا آمده اند و با ورود خود به هر میدانی تحولات اساسی ایجاد کرده اند. کل دستاوردهای آنها برای نسل بعدی سکوی پرش بوده است. اما در شرق این خبرها نبوده است و نه فقط این. در شرق، به قول آذر ماجدی، شاهد کیا بیا پیدا کردن بیمایگان فکری بودیم که به اسم روشنفکر به جنگ مدرنیسم و روشنگری و آزادی زن بلند شدند.

در شرق تابحال، در تمامی تاریخ جامعه اش، انقلابی علیه دین و سلطه مذهب صورت نگرفته است. بعلاوه هر حاکمی به نسبت نیازش به سرکوب و تحمیق مردم، بارگاه خدا را رنگین تر و دست

باریتعالی اش را در دخالت در زندگی انسان ستمدیده درازتر کرده است.

در این دنیای عقب افتاده، به هر نسبت که علیه حاکمیت استعماری غرب بر شرق مبارزه شده است، به همان نسبت با فرهنگ و ارزشهای انسانی رشد کرده در غرب نیز دشمنی شده است. به هر نسبت که به امپریالیسم اعتراض شده است، فرهنگ مدرن غربی نیز به عنوان فرهنگ امپریالیستی به جنگ طلبیده شده است. با دستاوردهای انسانی در غرب که محصول مبارزه مردم علیه طبقات حاکم در غرب بوده است، و با حقوق زنان که به زور جنبشهای حق طلب و زنان از گلوی دموکراسی غربی بیرون کشیده شده است، تحت عنوان فرهنگ و ارزشهای بیگانه و غربی و امپریالیستی دشمنی شده است. جنبش ملی گرایی در این جنگ، هر جا فعالتر عمل کرده است، دین و اخلاق و خرافات و سنن کهنه محلی که جوهر قوی ضد زن دارند را، برای برانگیختن احساسات عقب افتاده مردم بکار گرفته است، تا با تکیه بر این خرافات بدور خود متحدشان کند. به همین دلیل ملی گرایی در دنیای شرق رگه ای قوی از دین و سنن و فرهنگ عهد عتیقی در خود دارد، که دشمنی اش با حقوق زن و فرهنگ مدرن را همواره ضمانت کرده است.

به این فاکتورها، استبداد سیاسی در این بخش دنیا را باید اضافه کرد. سرمایه داری در دنیای موسوم به جهان سوم، به دلیل سطح پایین تر تکنولوژی توان رقابت اقتصادی با رقبای جهانی اش را در بازار ندارد. لذا برای جبران این کمبود در تکنولوژی، به دستمزد کارگر طمع میکند. سرمایه داری که در این ممالک بپذیرد که همان دستمزد کارگر آلمانی و انگلیسی را به کارگر پرداخت کند، صنایعش را همان هفته اول تخته کرده است. لذا خوش قلبترین سرمایه دار در جایی مثل ایران و عراق و کردستان، برای ماندن به عنوان یک سرمایه دار، باید از دستمزد کارگر تا میتواند بزند. در مقابل اعتراض کارگر، سرمایه دار و دولت حامی اش لازم می بیند که برای سرکوبش به نیروی سرکوب پناه ببرد، قانونا حق تشکل و اعتراض و تحریک را منع کند، برایش زندان و شکنجه و دستگاه جاسوسی دایر کند و دولتی مستبد برای انجام همه این امور را سر کار آورد. دولت مستبد هم نه فقط به استبداد، که به خرافه و دستگاه تحمیق مردم هم پناه میبرد، و بار دیگر خرافاتی به اسم منافع ملی، امنیت ملی، رشد و ترقی ملی و... به خورد "ملت" میدهد. این استبداد مانع رشد نیروهای "ضد ملی" است. نیروی ضد ملی از نظر اینها یعنی تمامی نیروهایی که به کارگران و زنان و مردان این جامعه آگاهی و روشنایی میدهند. کمونیستها، سوسیالیستها، نیروهای برابری طلب و آزادیخواه عموماً جزو این نیروهای "ضد ملی" بحساب می آیند، چون هدفشان برهم زدن بهشتی است که سرمایه داران به قیمت جان و زحمات مردم برای خود ساخته اند.

محصول این استبداد و خفقان، زنده ماندن رسم و سنن و فرهنگ کهنه است. زنده ماندن مذهب، عقاید خرافی، اخلاق و ارزشهای اجتماعی ضد زن، ضد کارگر، ضد عدالت و برابری در جامعه است.

در چنین جوامعی، علیرغم رشد مناسبات اقتصادی سرمایه داری وجود فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهای پیشاسرمایه داری و فنودالی در زندگی مردم، محصول این استبداد و این فقر سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه است. عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی دیگر نه به دلیل علاقه مردم به کهنه، که به دلیل حمایت مادی و سیاسی و معنوی حاکمین، و تولید فقر مادی و فرهنگی در جامعه است.

بعضی ویژگیهای فرهنگ سنتی کردی

علیرغم تشابه اساسی فرهنگ سنتی کردی از جمله با فرهنگ سنتی ایرانی، ترکی و عربی، رگه های معینی در فرهنگ سنتی کردی هست که به آن ویژگی معینی میدهد. مثلاً ناموس پرستی در فرهنگ کردی به درجاتی بمراتب قویتر است. غلظت این مسئله تا آنجاست که دفاع از "ناموس ملت کرد" یک فرهنگ قوی در احزاب سیاسی ملی گرای کرد است. حاکمیت این احزاب در کردستان عراق در سال ۱۹۹۱، بلافاصله به معنی جواز قتل‌های ناموسی وسیع زنان ترجمه شد. معلوم شد که "کردستان آزاد" اینها، تا آنجا که به زن برمیگردد، از دوره بعث بسته تر، خفه کننده تر و آزار دهنده تر است.

در بعد اجتماعی، هنوز سنی هر چند در حاشیه جامعه وجود دارند که متعلق به دوران بسیار کهنه تر اجتماعی اند. برای نمونه میتوان به سنت "ژن به ژن" (زن به زن) اشاره کرد که معامله پایاپای در خرید و فروش زن است. در این سنت، دو خانواده که پسر و دختر جوان دارند، دخترهایشان را با هم معامله میکنند و به عقد پسران یکدیگر در میاورند. عجیب اینکه در بخشهایی از کردستان، حتی مبادله دختر جوان با کودک چند ماهه نیز جزو معاملات (هر چند در حاشیه جامعه) هنوز زنده است! بازار کالا به کالا، رابطه اقتصادی دورانهای پیشاسرمایه داری است. این رابطه در عرصه اقتصادی اثری از خود به جای نگذاشته است، ولی در بعد فرهنگی، زندگی مردم را هنوز به نوبه خود تحت تاثیر قرار میدهد.

در بعد هنری، همانطوریکه گفته شد، اشعاری از خوانندگان کرد هست که مربوط به دورانهای کهنه جامعه بشری است. به عنوان سنت، تاریخ همخوابگی مرد بزرگسال با دختر بچه (تجاوز جنسی به کودکان)، مربوط است به دورانهای اوایل اسلام و جهالت دوران پیغمبر، که در دوران جمهوری اسلامی هم زنده شد. هر چند حسن زیرک این آهنگها را سالها قبل از جمهوری اسلامی اجرا کرده است.

بخشی از این ویژگیهای فرهنگی در اکثر جوامع همجوار کردستان (بویژه در ایران و ترکیه و به نسبتی هم عراق) رخت بر بسته اند. پس این درجه از کهنگی در نگاه این فرهنگ به زن در چیست؟

در مقابل این سوال، احتمالاً چند نوع جواب دهند؛ یکی که به هر دلیل از این میراث آبا و اجدادی شان افتخار میکند. دیگری از ملی گرایان و ناسیونالیستهایی اند که احتمالاً بدون پرداختن به مسئله، به درک و فهم قومی شان مراجعه کرده و کشف میکنند که نویسنده این سطور ضد کرد است. اینها از خیل مردمانی اند که نقد کهنه، بازار تازه شان را هم بی رونق میکند. همین ارزیابی از فرهنگشان نیز، تیشه به ریشه سنن و اخلاقیات ملی شان میزند.

بخشی از ناسیونالیستها اما، که از نظر خود زرنگترند، این واقعیتها را انکار میکنند. در این میان، ملا عبدالله حسن زاده رهبر حزب دمکرات کردستان یک نمونه است! او به راحتی و بدون استدلال، در مصاحبه اش با کیهان لندن شماره ۶۰۲، در تقابل با این واقعیت انکار ناپذیر میایستد، و با اعتماد به نفسی باور نکردنی مدعی میشود که "زنان کردستان در مقایسه با زنان وابسته به دیگر ملیتهای همجوار کردها از آزادی بیشتری برخوردارند!"

ریشه این ویژگیها در اقتصاد است؟

در مقابل نقد به فرهنگ سنتی و کهنه، بعضیها و اساسا جناح چپ ناسیونالیسم کرد، به حساب خود به پایه‌های این مسئله پرداخته و آنرا به عقب افتادگی در اقتصاد ربط میدهند. از نظر اینها اگر سنت و فرهنگ کهنه، زندگی بر زنان را تلخ نموده است، به علت کمبود کارخانه و صنایع مدرن در کردستان است. اینها به این شیوه تقلا دارند تا ناسیونالیسم و فرهنگ سنتی را در مقابل نقد پیشرو حفظ کنند. در جواب اینها باید به نکات معینی اشاره کرد؛ تقویت فرهنگ سنتی در دوران حکومت اسلامی به دلیل کم شدن صنایع در کردستان و ایران نیست، به دلیل حمایت سیاسی دولت و قوانین ضد زن از آن است.

مراجعه بخشی از جوانان و روشنفکران به لباس سنتی در اوایل جنگ در کردستان، اساسا به دلیل بالا گرفتن سنت سیاسی ناسیونالیستی بود، نه به دلیل تعطیل کارخانه و مراکز صنعتی. در این دوره به همان نسبتی که خواست خودمختاری به صدر مطالبات پرت شد، ملی‌گرایی تقویت شد، و در کنارش سنن کهنه تر محلی، و منجمله لباس کردی پر رونق تر شد. بعدها به همان اندازه که مطالبات متنوع در دستور مبارزات مردم قرار گرفت، و جنبش‌های آزادیخواهانه و خواسته‌های برابری طلبانه بخشی از رخسار سیاسی جامعه شدند، فرهنگ مدرن تر شهری نیز بیشتر رشد کرد، تا جایی که امروز ناسیونالیست‌های کرد از حاشیه‌ای شدن فرهنگ و سنن بومی، منجمله از به حاشیه رانده شدن لباسهای محلی رنجیده‌اند. در این دوره‌ها، بالا و پایین رفتن جایگاه فرهنگ و سنن کهنه در جامعه، نه تابعی از بالا و پایین رفتن اقتصاد، که حاصل تغییر در جایگاه جنبشهای مختلف سیاسی و اجتماعی بوده است.

در خارج از ایران، در کشورهای جنوب شرق آسیا، در حالیکه قدرت صنعتی‌شان در ردیف جوامع اروپایی است، موقعیت زنان به نسبت جوامع غربی به شدت پایین و بعضا غیر قابل مقایسه است. دلیل اساسی‌اش هم در این است که به موازات صنعتی شدن جامعه، جنبشهای سیاسی و اجتماعی برابری طلب اجازه رشد و پیشروی نداشته‌اند، و مذهب و سنن و اخلاقیات و فرهنگ کهنه مورد نقد این جنبشها قرار نگرفته است.

نمونه‌های این چنینی به وضوح نشان میدهند که جایگاه بالاتر زن در جامعه، و پایین بودن نقش سنن دست و پاگیر کهنه در زندگی مردم، مستقیما به سطح مبارزه سیاسی و اجتماعی برای آزادی و برابری نهفته است.

در مقابل این استدلال‌ها، به رشد فرهنگ مدرن در جوامع غربی اشاره میشود، و رشد آزادی زنان در کنار رشد جامعه صنعتی دلیلی بر پیوستگی مستقیم این دو مسئله به حساب آورده میشود. در این رابطه تاریخ متفاوت سیاسی اجتماعی آن دوره اروپا، و تحولات فرهنگی ادبی همپای آن به فراموشی سپرده میشود. بورژوازی (طبقه سرمایه‌دار) اروپا در قرون گذشته، در مقابل سیستم کهنه فئودالی و حاکمیت مذهب و کلیسا رشد کرد، و انقلاب در صنعت، بدون انقلاب در سیاست، و بدون کنار نهادن سلطه مذهب و کلیسا امکانپذیر نبود. بورژوازی آن دوره، برای تامین شرایط رشد سرمایه‌داری، در مقابل فئودالیسم و مذهب، به شیوه‌ای انقلابی عمل کرد، و به این شیوه، سیستم اقتصادی اجتماعی ماقبل خود را به شیوه‌ای رادیکال کنار نهاد. تحولات جامعه

فرانسه و نقش انقلاب کبیر سرمایه‌داری در این کشور، نقطه اوج این پیشرویهای انقلابی طبقه سرمایه‌دار، در مقابل طبقه فئودال و حاکمیت کلیسا و مذهب است. در انقلاب کبیر فرانسه، خود بورژوازی با شعار آزادی و برابری به میدان آمد، و همراه خود همه جامعه را برای این خواست بسیج کرد. یکی از محصولات سیاسی فرهنگی این تحول، تغییرات مدرن و پایه‌ای در زندگی، فلسفه، فرهنگ، ادبیات، و در کنار این، رشد سوسیالیسم و برابری طلبی در میان طبقه کارگر، و رشد آزادیخواهی در میان زنان بود.

خلاصه نتیجه این بحث این است که گسترش حق و حقوق زنان در جامعه، تابعی از رشد جنبشهای آزادیخواهانه است، نه گسترش در خود صنعت در اقتصاد.

بدور از تعصب وارد شویم!

برای نگاهی همه جانبه تر به پایه‌های عناصر بسیار کهنه در فرهنگ سنتی کردی، باید با نگاهی بدور از تعصبات ملی و قومی و سیاسی به مسئله نگاه کرد. باید گذشته و تاریخ کردستان را به مثابه منطقه‌ای در نظر گرفت که میدان ستم و سرکوب ملی بوده است و جنبش ملی در آن قدمت دارد. باید فقر مادی و فرهنگی و استبداد سیاسی را به عنوان عوامل موثر در ایجاد این عقب ماندگی به رسمیت شناخت.

وجود دولتهای سرکوبگر مرکزی، وجود خفقان و ستم ملی را تولید و بازتولید کرده است. در مقابل این سرکوب، از همان اوایل فعال شدن جنبش ملی در کردستان، به مجرد تحرک سیاسی در میان فعالین و روشنفکران این جنبش بورژوازی، به شهادت تاریخ، کنترل آن فوراً بدست عناصر فئودال و سران عشایر و شیوخ و ملای مدافع شان افتاده است. فاتح شیخ‌الاسلامی صاحب نظر مسائل مربوط به ملی‌گرایی و بویژه جنبش ملی در کردستان، عقیده دارند که جنبش ملی در کردستان را از همان اوایل به راه افتادنش، طبقه بورژوا و روشنفکران سرمایه‌داری سازماندهی و رهبری نکرده‌اند. در مقابل، طبقات فئودال و عشایر در کردستان، ایده راه اندازی یک جنبش سیاسی محلی را از ناسیونالیسم گرفته‌اند، تا در برابر قدرت سیاسی دولت مرکزی، برای دست گرفتن قدرت در مناطق تحت نفوذ و سلطه خود، بتوانند مردم را به اسم "مبارزه برای حقوق ملی کرد" بسیج کنند. دلیل وجود رهبران عشیره و فئودال و ملایان به عنوان نمایندگان فئودالیسم، در بخش اعظم تاریخ جنبش ملی، در همین نکته نهفته است.

باز کردن و بحث این مسئله را باید برای خود فاتح شیخ گذاشت. ولی واقعیت انکار ناپذیر مذکور در بخش اساسی تاریخ جنبش ملی در کردستان خود را به همه نشان میدهد. این نکته مورد توجه تاریخ‌نگارانی هم قرار گرفته که تعصب قومی چشمان شان را نبسته، یا نفعی در انکار واقعیتها نداشته‌اند. در اینمورد نمونه زیاد است. مثلاً "ژرار شالیان" در پیشگفتاری بر کتاب "کردها"، نوشته کندال، عصمت شریف وانلی و مصطفی نازدار، با استفاده از تحقیقات خود این نویسندگان مینویسد که: "واکنش کردها در قبال دست درازیهای سلطان(عثمانی) یک رشته شورش به رهبری روسای سنتی قبایل بود. این شورشها از الگوی سنتی پیروی میکردند؛

شورشهایی بودند که شباهت یا قرابتی با جنبشهای ملهم از ایدئولوژی بزرگ سده هیجدهم اروپا، یعنی ناسیونالیسم، نداشتند. " یعنی تماما فنودالی بودند. یا مثلا ریچارد کاتم در "ناسیونالیسم در ایران" در مورد ماهیت حکومت مورد مطالبه شیخ محمود (مهمترین رهبر تاریخی شورشیهای کردی، که خواهان استقلال بود) میگوید؛ "کشوری که شیخ محمود میخواست کشوری قرون وسطایی بود، در حالیکه روشنفکران کرد، خواهان کشوری نوین به سبک ممالک قرن بیستم بودند"

"مارتین وان پروینسن" در مقدمه ارزیابی اش از شورش سمکو، به نقل از یک شاهد آمریکایی میگوید؛ "دستاویز آنها استقلال است و بانگ نبردشان عشیره" (تاکیدها از من است.)

نگاه مختصری به کروئولوژی جنبشهای ناسیونالیستی از اوایل قرن نوزدهم، ما را متوجه همین واقعیتهای میکند؛

نخستین شورش مهم کرد در قرن نوزدهم (۱۸۰۶)، شورش "بابان"ها به رهبری عبدالرحمن پاشا رئیس امارت فنودالی بابان بوده است. شورش بعدی توسط بدرخان بیگ در اواسط همان قرن، شورشی فنودالی در بوتان بود. شورش شیخ عبیدالله در اواخر قرن نوزدهم، شیخ قدرتمند طریقت نقشبندی بود. شورش شیخ محمود برزنجی در اوایل قرن بیستم، و شیخ سعید پیران در دهه بعد از وی، که هر دو رهبران فنودالی عشیرتی شورش بوده اند. و بالاخره شورش اسماعیل آغا سمکو (رئیس عشیره شکاک)، ملا مصطفی بارزانی (رئیس عشیره بارزانی) و شورش قاضی محمد (ملا) یا جمهوری مهاباد در اواسط قرن بیستم.

جمهوری مهاباد در مقایسه با بقیه، به این لحاظ که سازماندهی رسمی دولت توسط یک حزب سیاسی بود، مدرن ترین شیوه سازمان حاکمیت بوده است. در دوره آنها نیز، همانند تمامی دوره های سابق که دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل داده اند، هیچ نماینده ای در حکومت که ذره ای به منافع آنها سمپاتی داشته باشد، وجود نداشت. رسماً هیچ نوع تغییری هم در سیستم فنودالی حاکم، به نفع اکثریت دهقانان زیر ستم فنودالها ایجاد نشد. در حالیکه در جمهوری همسایه و هم عمرش در آذربایجان ایران، اقدامات رادیکالی در جهت پیشرفت و مدرنیزاسیون جامعه و حقوق زنان به عمل آمد.

ادامه این سنت سیاسی دفاع از مالکین در حزب دمکرات کردستان بود، که آنرا وادار کرد در اوایل انقلاب ۱۳۵۷، اطلاعیه دهد و نسبت به تعرض دهقانان به زمین مالکین هشدار دهد. در دوره بعد از آنهم، در سالهای بعد از انقلاب ۵۷، در مناطقی از کردستان که روسای عشایر در آنها باقی مانده بودند، همه کاره تشکیلاتهای حزب دمکرات کردستان بودند. در شمال کردستان، مناطق ارومیه و سلماس و... روسای عشایر و فنودال و مالکین منطقه، کمیته ۱۵ نفره حزب دمکرات در مناطق ارومیه و سلماس را تشکیل میدادند، که زیر سلطه شان، تا مقطع حضور کومه‌له و اقداماتش در سال ۵۹، دهقانان مجبور به دادن بهره مالکانه و بیگاری بودند!

این در حالی است که، سیستم رهبری حزب دمکرات کردستان عراق، رسماً هنوز (قرن بیستم و یک) بر پایه حاکمیت عشیره بارزانی استوار است!

تمام تاریخ گذشته در کردستان این شهادت را میدهد، که جنبش ملی نه تنها در تقابل با فنودال و

سیستم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن، نایستاده است، بلکه در تقابل با دولت مرکزی، و برای نشان دادن هویت متمایز خود از ناسیونالیسم و ملی‌گرایی مرکز، هر چه خس و خاشاک سنت و فرهنگ زندگی عشیره و فئودال کرد بوده، به عنوان هویت "ملت" کرد، تبلیغ و اشاعه داده و در جامعه به نام ملت کرد ثبت‌شان کرده است. امروزه برای تعریف و ساختن هویت ملی کرد، در نبود مرز و سرزمین معین و دولت رسمی، به رسم و سنن کهنه به عنوان رسم کردی، به هنر و ادبیات کهنه کردی، به لباس دوران عشایر و فئودالیسم به عنوان لباس امروزی کردی، و انواع آثار کهنه دوران های عشایر و فئودالها چنگ برده میشود.

این کار، بخشی از کوردایه‌تی (کردی‌گری-جنبش ناسیونالیسم کرد) است که در ابقای سنن و اخلاقیات و فرهنگ کهنه و ضد زن در جامعه تأثیر اساسی خود را دارد.

در متن این بحث تقلای من این بود نشان دهم که در کنار فقر دادن مادی و فکری به مردم، در کنار سرکوب و خشونت و ستم دولتی، فعالیت سیاسی ملی‌گرایی و جنبش کوردایتی، نقش بسیار مضری در زنده نگه داشتن ارتجاع فرهنگی و خصومت علیه زنان تحت عنوان فرهنگ "خودی" دارد.

چرا مدرنیسم در ناسیونالیسم کرد بیگانه است؟

مشکل ناسیونالیسم کرد در این است که نه در تقابل فئودالیسم و مذهب، که در مقابل دولتهای حاکم در مرکز اپوزیسیون بوده است. لذا در مقابله با آنها، با مدرنیسم برخاسته در مرکز نیز به مقابله پرداخته است. به نوعی تقریباً شبیه مبارزات ناسیونالیسم در مثلاً هند در دوره استعمار بریتانیا، که در کنار مقابله با سلطه بریتانیا، با عناصر فرهنگ مدرن غربی نیز دشمنی شد. در این رابطه، کهنه ترین سنن و عناصر فرهنگی دورانهای بسیار قدیم جامعه هند (که پاکستان و بنگلادش امروز را هم شامل میشد) مورد اتکای ناسیونالیسم هند قرار گرفت، که هنوز هم بخشی از هویت بسیار عقب افتاده آن است. هرگونه عقب نشینی امروز ناسیونالیسم هندی و پاکستانی و بنگلادشی از فرهنگ فوق ارتجاعی شان، به نفع پیشروی مبارزات آزادیخواهانه در آن جوامع است. کاری که از نظر آنها غیر ممکن است. ناسیونالیسم کرد نیز، مدرنیسم رو به رشد در مرکز را، از ابتدا بخشی از فرهنگ بیگانه به حساب آورد، و مقابله با این عنصر "بیگانه" همیشه بخش ثابتی از هویتش بوده است. از آنجا هم که در مقابل حاکمیت‌های مرکزی، هیچ نوع خواست ترقیخواهانه‌ای نداشته است، ناچاراً برای تعیین هویت خود، به سنن و فرهنگ کهنه دورانهای قدیم جامعه کردستان اتکا کرده است. عقب افتادگی‌اش تا آنجا میرسد که حتی کت و شلوار و لباس مدرن زنانه را هم لباس فارسی (یا بیگانه) بنامد، و روی آوری مردم به آنرا برای خود یک زیان سیاسی محسوب کند! شماره ۱۱ از نشریه فرهنگی این حزب (تیشک) علناً از این تغییرات مدرن در دو دهه گذشته جامعه کردستان اظهار تاسف و نگرانی نموده است. اصرار ناسیونالیست‌ها در حفظ لباس بومی، و انتخابش به عنوان یونیفرم نیروهای نظامی‌شان از همین تأکید آنها بر حفظ سنن کهنه قومی مایه میگیرد.

احزاب ناسیونالیست کرد، تا آنجا که به همکاری و دنباله‌روی از جنایتکارترین قدرتهای نظامی

منطقه و جهان برمیگردد، مشکلی با بیگانه و غیر کرد بودن شان ندارند، و حاضر اند با هر سازشان برقصند. با این حال، آنجا که به خواستهای مدرن و انسانی مردم، به برابری زن و مرد، به برابری و رفاه، به فرهنگ مدرن، به آزادی در رابطه دختر و پسر جوان و... میرسد، فوراً به یاد "کرد" بودن شان میاندازند، طوق ملی گردن شان میکنند، از درپیش گرفتن فرهنگ "بیگانه" منع شان مینمایند و ضرورت و اهمیت رعایت سنن و رسم و عادات و اخلاقیات موجود در فرهنگ کهنه کردی را گوشزد میکنند. تبعیت و هواداری از سیاستهای دولتهای غرب را حق خود میدانند، ولی علاقه دختر و پسر کرد زبان را به فرهنگ مدرن غربی، دنباله‌روی از فرهنگ بیگانه میدانند.

کسی که بخواهد نگاه و رفتار جنبش ناسیونالیستی کرد و احزابش را نسبت به حقوق زنان دریابد، ناچار است برای ریشه‌یابی آن، به تاریخ‌پیدایش و ویژگی‌هایش در متن این گذشته سرشار از عقب‌ماندگی، و به سیاستهای امروزشان مراجعه کند.

اگر رسم و سنت کهنه و فرهنگ دوران عشایر و طوایف و قبایل نسبت به زن هنوز زنده است، باید در کنار اسلام و استبداد سیاسی حکومت‌های مرکزی، یقه این جنبش سیاسی و احزابش را گرفت. باید یقه ناموس پرستی شان را گرفت و کاری کرد که از این یادگار دوران جهالت بشر دست بردارند.

کسی که فعالین آزادی زنان را به انتظار رشد اقتصاد و صنعت و تکنولوژی در کردستان حواله میدهد، توصیه‌اش به آنها، در برابر ستمکشی امروز زنان، سکوت و اطاعت است. صاحبان این استدلال، خطاب به مردمان برابری طلب خطبه سر میدهند که؛ شلوغ نکنید! اگر زنان کتک میخورند، اگر کشته میشوند، اگر حق طلاق ندارند، اگر از هزار و یک بی حقوقی رنج میبرند، علتش کمبود کارخانه و صنعت است! و لابد اگر بعضی از مردان کرد عراقی حتی از کشورهای اروپایی و خیلی صنعتی روانه کردستان میشوند تا خواهران و اعضای مونث خانواده را به اسم ناموس به قتل برسانند، علتش در عدم رشد اقتصاد و صنعت در کردستان است، نه فرهنگ و ناموس پرستی ملی‌مذهبی کردی، و حمایت احزاب ملی حاکم از این فرهنگ!!

آیا مردم کردستان عاشق فرهنگ سنتی اند؟

در کردستانی که رفاه وجود داشته باشد، اثری از شورباو له‌په (لپه و پیاز داغ به اضافه آب) و شورباو ته‌ماته (گوجه و پیاز داغ و آب) و "دوینه" و "شه‌له‌م" و ما باقی غذاهای (از نظر ناسیونالیستها) "خیلی کردی" نخواهد ماند. در کردستانی که رفاه و دانش و سواد عمومی باشد، جدیدترین لباسهای مد روز دنیا، لباسهای سنتی در کردستان (که امروزه در حاشیه جامعه بسر میبرد) را یک شبه به موزه‌ها خواهد فرستاد. اگر به جای استبداد آزادی باشد، ناموس مورد حمایت ناسیونالیستها و اسلاميون، از طرف اکثر جامعه که جوانان هستند، به آشغال‌دانی تاریخ سپرده خواهد شد.

ولی حتی امروز در بین جوانان که اکثریت جامعه‌اند، مدرن بودن مد است. امروزی بودن مد است. با فرهنگ بودن معنا دارد و کهنه پرستی بی‌رونق است. لذا نگاه مدرن و امروزی به زن،

به سرعت ذوب شدن یخ استبداد رو به رشد است. به همراه رشد جنبش کمونیسم کارگری و ترقیخواهی مردم آزادیخواه، فرهنگی در حال رشد است که مهر محلی بر خود ندارد، رنگ سنتی ندارد. مدرن، سکولار و مترقی است. بخشی از همان فرهنگی است که نه ایرانی است نه عراقی و نه ترکی، نه فرانسوی و آلمانی و انگلیسی است، بلکه جهانی است.

جامعه سرمایه داری همانطوریکه روستا را تابع شهر کرده است، شرق را هم تابع غرب کرده است. چیزی که در غرب مد است، طبیعتاً در شرق هم مد است. اولین فیلمی که در بازار به سرعت میچرخد، آهنگی که به سرعت مرزهای تمام دنیا را میشکند و مدل لباسی که همه را به دنبال خود میکشد، هیچکدام تولید محلی نیست، بلکه غربی است. به همین دلیل جهانی است، نه کردی و فارسی و دیگری.

امروز آنچه فرهنگ سنتی کردی نام دارد در جامعه رو به اضمحلال است، فرهنگ بالنده ای که امروز در کردستان رو به رشد است دیگر حتی فرهنگ کردی نام ندارد.

نه در سیاست، سوسیالیسم و اول ماه مه و روز جهانی زن و رفاه اجتماعی پدیده های کردی و ایرانی و عراقی اند. نه در زمینه پوشاک، کت و شلوار و مینی ژوپ مهر کشور معینی به خود دارند. در نگاه به زن در فرهنگ امروز نیز، مدرنیسم و برابری حقوق زن و مرد، از جنس کردی و ایرانی نیست. همانطوریکه در تکنولوژی هم، رادیو و تلویزیون و اینترنت و صنعت مدرن، مهر محل معینی بر خود ندارند. تولیدات هر کجا که باشند، مردم آنها را به عنوان دستاورد جهانی جامعه بشری برسمیت می شناسند. به همین اعتبار نمیشود بر هشت مارس و برابری زن و مرد و فرهنگ مدرن بشر و ارزشهای معتبر جهانی مهر محلی کوبید. زن و مرد کرد زبانی که برخوردشان به زن، برابری طلبانه و همراه با احترام، به مثابه انسان برابر با مرد است، فرهنگ شان مدرن، امروزی و مترقی است. خانواده ای که برای تحصیل و رشد و ترقی دخترشان به اندازه پسرشان مایه میگذارند، فرهنگشان بومی و سنتی نیست، بلکه مدرن و معتبر، از نوع جهانی است.

فرهنگ بومی و محلی، فرهنگ دوره ای است که زندگی انسان در حصار محلی و منطقه ای محدود بود، دوران دوران ملوک الطوائفی فنودالیسم و عشایر و امرای امارات محل بود، بازار میدان کالاهای مازاد همسایگان محل در برابر هم بود. و...

زمانی که دنیای سرمایه داری غرب مرزها و محدودیت های جغرافیایی را در ارتباطات انسان کنار نهاد، و نظامش جهانی شد، دیگر همه چیز، از فرهنگ گرفته تا اقتصاد، از مد لباس گرفته تا شیوه غذا خوردن، از گرایشات سیاسی گرفته تا جنبشهای فکری، از سبکهای نقاشی گرفته تا سبک شعر و فیلم همه جهانی شدند.

به این ترتیب، زن و مرد کرد زبانی که ارزشهای معتبر جهانی در نگاه به زن را میجویند، و علاقه دارند که برابری حقوق زن و مرد در کردستان ارزش اجتماعی حاکم باشد، طبیعی است که باید همراه صف انسانهای برابری طلب، فرهنگ و رسم و سنت و اخلاقیات گذشته را کنار بگذارند. ناموس و غیرت مردانه به ارث مانده از رفتگان را جای مناسبی پرت کنند، اسلام و ارزشهای دینی هزاران ساله را به نمایندگان راستین خدا واگذار نمایند. آنگاه خود، آزاد از دست دین و ارزشهایش، رها از بندگی خدا، دور از خرافه های ملی و قومی، فارغ از تعصب و جهالت

و تعلقات محلی، به عنوان انسانهای کاملاً آزاد، و فقط انسان، نه کمتر، به جرگه‌های پپیوندند که می‌خواهند دنیا جای مناسب و شایسته‌ای برای بشریت امروز، برای زن و مرد و کودک و پیر و جوان باشد.

جنبش مردمان این نوعی قادر است کردستان را به منطقه‌ای در جهان تبدیل کند که مردمانش در فرهنگ و سنن و آداب و رسوم انسانی، در صف مدرن‌ترین‌های جهان‌اند. جنبش مردمان این نوعی آنگاه می‌تواند مدعی شود که فرهنگ مدرن کردی نیز، همچون فرهنگ مدرن جهانی مترقی و پیشرو است. می‌تواند مدعی شود که صاحب همان ارزشهای معتبر فرهنگی و اجتماعی است که در هر جای مدرن دیگری موجوداند.

جنبش این نوع مردمان در امروز کردستان ایران، خوشبختانه رو به گسترش است. بخش عمده جوانان، و توده وسیع زنانی که تقلائی شان برای داشتن زندگی و فرهنگ و مناسبات دیگری است، جزو این جنبش آزادیخواهانه‌اند. کمونیسم کارگری در کردستان، برای ایجاد تغییرات پایه‌ای به نفع آزادی و برابری و رفاه، به این جنبش زنان و مردان و جوانان مدرن متکی است. آرزوی این مردمان برای داشتن یک زندگی شایسته و انسانی در بند بند برنامه کمونیسم کارگری (یک دنیای بهتر- اثر منصور حکمت) منعکس شده است.

کسی که به ایجاد تغییرات بنیادی در فرهنگ و سیاست و اقتصاد جامعه می‌اندیشد، باید به این جنبش و این صف پیوندد.

منابع مورد مراجعه؛

هانا، فصلنامه ادبی هنری اجتماعی (کردی زبان) به سردبیری سلیمان قاسمیانی (کاکه)

کتاب "حزب دمکرات، ناکامیهای گذشته و معضلات آینده" از همه سور (حسین مرادیگی)

نقد "کاکه" بر؛ رقص کردی و حاجی قادر کویی در فصلنامه هانا

نقد ریووار (مصلح شیخ‌الاسلامی) بر زیبایی شناسی حاکم بر شعر کردی، در هانا

گزارش و فیلم مستند هلاله طاهری از کردستان عراق

نشریات حزب دمکرات کردستان ایران

"کردستان" (جمهوری مهاباد)، نوشته کریس کوچرا

"کردها" نوشته کندال و مصطفی‌نازدار

"ناسیونالیسم در ایران" از ریچارد کاتم

"مطالعات کردی" جلد اول، بنیاد کرد در پاریس

.....

کرد و کردستان،

دو جنبش، دو تصویر

بجای مقدمه؛

از یک "نامه" رسیده،

شما "کرد" نیستید!

مدتی قبل ای میلی داشتم از طرف یک فعال ناسیونالیست، به سبک و شیوه ناچالب خود انتقاد کرده بود که "شما کرد نیستید"، "شما ضد کرد هستید".

این اولین بار نبود که "کرد" نبودم، و عدم تعلق من به یک هویت قومی و ملی افشا می شد! خیلی پیش آمده که در جمعی بر سر ماهیت ناسیونالیسم کرد بحث کرده‌ام. وقتی نقد به سنن و اخلاقیات و سیاست کهنه و ناسیونالیستی بالا رفته است، بعضیها ناگهان سینه جلو می‌آورند و به جای جواب دادن به نقد و حرف حساب، انگار کشفی کرده‌اند، به حساب خود برای شروع تعرض، هویت قومیات را مورد سوال قرار می‌دهند که "واقعاً شما هم کرد هستید؟" و از این طریق به حساب خود دست انتقاد شما را در گردوی ملی می‌گذارند!

اولین باری که خطاب به من گفته شد "ایشان کرد نیست"، سال ۱۹۹۳ بود. یکی از همکلاسیه‌هایم در خارج، که اتفاقاً فردی بود آشنا. پرچم ناسیونالیست‌های کرد را سر کلاس آورده بود معرفی کند. اولین بار بود که میدیدم کسی این پرچم را معرفی میکند. سابقاً این پرچم را تا آنجا که من دیده بودم، حزب مسعود بارزانی در دست داشت. اینها در جنگهای سال ۱۳۶۰ در اطراف اشنویه و نقده، جان یازده نفر از رفقای مرا در جنگ دره "بایزای" گرفتند، و سال ۱۳۵۸ یازده نفر از مردم اشنویه را در خیابان کشتند، به خاطر تظاهراتشان علیه رژیم، که چند روزی بود شهر را اشغال کرده بود. لذا به غیر از نقد سیاسی به این پرچم، برایم علم منفور و زشتی هم بود که آن خاطرات تلخ را یادآوری میکرد. بعد از معرفی آن همکلاسی، معلم کلاس نظر مرا هم خواست. در جواب، به انتقادات سیاسی‌ام پرداختم و گفتم که این پرچم به اندازه حزب مدافعش (در آن دوره، قیاده موقت-حزب فعلی مسعود بارزانی) به منافع مردم ربط دارد، این پرچم احزاب ناسیونالیست است، می‌خواهند پرچم مردمش کنند و... همکلاسی‌ام صحبت‌هایم را قطع کرد و با تنفر رو به معلم کرد و گفت که "این کرد نیست"! معلم با تعجب سوال کرد و بحث ادامه پیدا کرد...

آخرین باری که در میان جمعی، در نقد آداب و رسوم و فرهنگ و اخلاقیات عقب افتاده در جامعه کردستان بحث می‌کردم، یکی از مخاطبین با حالتی معترضانه سوال کرد که "راستی از

کرد بودند احساس پشیمانی نمیکنید؟ و بعدا قیافه جدیتری به خود گرفت و ادامه داد که: "واقعا شما کرد هستید؟"

با دریافت ای-میل اخیر متوجه شدم که باید در اینمورد چیزی گفت. لذا این نوشته به همین سوالات اختصاص دارد که؛ "کرد کیست؟" و نتیجتا "کردستان چگونه است؟"، و بالاخره در مورد هویت قومی؛ "کرد هستید یا نه؟".

"کرد" کیست؟

تصویری عتیق از "کرد"؛

ادعا میشود "کرد" ها مردمانی هستند که در کوهها و کوهپایه‌های مناطق کوهستانی بین چند کشور زندگی میکنند. شیوه زندگی‌شان کشاورزی و دامپروری است. تاریخ و فرهنگ و لباس و آداب و رسوم و افتخارات ویژه خود را دارند و نسبت به حفظ آن دارای تعصبات ویژه‌تری‌اند. مردمان دینداری هستند و مسلمان. یک جنبش ملی هم دارند برای گرفتن حقوق‌شان.

تصویر بالا، ذهنیت اکثر مردمان حتی دنیاست، تا جایی که اسمی از "کرد" شنیده‌اند. قدیمترها که مدیا نقش امروز را نداشت، وجود این تصویر در میان بخشی از روشنفکران جوامع غربی محصول کار محققین و مورخین "شرق‌شناس" بوده که برای تحقیقات جامعه‌شناسانه در قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست به مناطق مختلف کردستان رفته‌اند، و یا سفرنامه جهانگردان و یادداشت‌های کارمندان کنسولگریهای دول غربی در شهرهای کردستان یا مجاور آنها در همان دوره‌ها بوده است. در مجموعه این مکتوبات و اسناد، تصویر همان است که در بالا آمد.

برای این طیف از روشنفکران و محققین غربی، تصویر هر اندازه وحشی‌تر، کوهی‌تر، عتیق‌تر و عقب‌افتاده‌تر باشد، جذابیت ویژه‌ای برای خوانندگانشان دارد، که به دنبال کشف کشف‌نشده‌های تاریخ جهانند. اگر محققى برود و گزارش و کتاب تهیه کند و برگردد پاریس و لندن، و اعلام کند که خواست مردم در کردستان تقریباً همان خواستهایی است که مردم در غرب داشتند و بخشا هنوز دارند، که مسکن و کار و طب و تحصیلات مدرن و رایگان میخواهند، که آموزش و پرورش علمی و بدور از مذهب میخواهند، که دولت غیر مذهبی میخواهند و رفاه و آزادی میخواهند، با این گزارش لگد به شیرش زده، و بازار فروش تحقیقاتش را تخته کرده‌است.

در غرب و در میان خود غربیها بعید است کسی برود برای کتابی در مورد کردستان پول بدهد که چیز متنوع و کشف‌نشده‌ای در باره یک "قوم بی‌آلایش کوهستانی" و بدور از سروصدا و دود شهرهای مدرن برایش ندارد.

در مورد فیلم هم همینطور است. فیلمهای جنگ با سرخپوستان جذابیتش برای بیننده غربی اساساً در به تصویر کشیدن زندگی بسیار ابتدایی و ماقبل تاریخی از آنهاست. فیلم "گبه" که فکر میکنم کار مخملباف بود، را یکی از همکارانم در لندن دیده بود، روز بعدش تعریف و تمجیدی میکرد که به این فکر افتاده بودم دوباره بروم! بعدها از دوستانی شنیدم که این فیلم در خود ایران، یعنی حتی جایی که تفریحات دیگر زندگی ممنوع یا محدوداند، بیننده زیادی نداشته است. و بعد متوجه میشوی که این فیلم برای بازار غرب ساخته شده است، که دیدن "گبه" و چادر و زندگی و لباس و سنن عشایر و پالان رنگین الاغ و زنان پوشانده شده در دهها متر پارچه رنگ وارنگ، برای بیننده‌ای در قلب زندگی ماشینی غرب، تنوعی ارزان و دست نیافتنی برای تعطیلات آخر هفته به حساب میاید.

فیلم "تخته‌سیاه" همینطور، که جمعی معلم، تخته‌سیاهی در دست، در به در به دنبال پیدا کردن شاگرد مدرسه‌ای‌اند! دیدن چنین سرزمین بکر و دور از تمدنی، بعید نیست به آرزوی بیننده غربی تبدیل شود! "زمانی برای مستی اسبها" اثر بهمن قبادی هم تقریباً چیزی مشابه است، تا جایی که به خاطر دارم، کوچکترین نشانی از شهر و مدنیت، آسفالت، برق و حتی ماشین و تراکتور و دوچرخه و کمترین آثاری حتی از یک شهرستان و دهستان در آن ندیدم. سلیقه‌ای که دنبال محصولات سینمایی شرق، برای عرضه به بازار و بیننده غربی است، به فیلمی که مردم کردستان را روستائیان لب مرز تصویر میکند، که در فلاکت کوهستانی فقط از کار قاچاق زندگی میکنند، میتواند جایزه بدهد.

به همین دلایل، از میان اکثر محققین غربی که سراغ مناطق کردنشین رفته‌اند، اثری از شهر و مدنیت و آرزوهای مترقی این مردم در تحقیقاتشان نیست. جهانگردانی که برای دیدن پدیده‌های عتیق به این دیار سفر کرده و سفرنامه نوشته‌اند که امروزه به عنوان تاریخ "کرد" مورد استفاده و استقبال ناسیونالیست‌هاست، به قول عزیز نسین، پیدا کردن کهنه‌ترین پالان خر و قدیمترین گلیم دستباف پاره‌پاره شده دوردست‌ترین ده، جذابترین کشفیاتی بوده که این جهانگردان به دنبالش بوده‌اند.

"کرد" در این تصویرها اساساً مرد است، با متعلقات و مایملکاتی از جمله زن و بچه و گوسفند و اسب و چادر و گله و عشیره، در کوهستان، و در صورت ارفاق در خانه‌های کاه‌گلی به هم پیوسته در عمق دره و دامنه کوهپایه‌ها. در این تصویر همه دیندار و معمولاً مسلمانند، حاضرند مرگشان را ببینند ولی نمازشان قضا نشود. شیخ موجودی است که همگی به سر و بعضی اعضای بدنش قسم میخورند، و آب دست‌نمازش را هم برای تبرک بین خود تقسیم میکنند! در راس "کردها" رئیس عشیره و قبیله‌ای هست که به احترام او، کار توالترعایا در کنار رودخانه هم پشت سر ایشان است! زن در این تصویر نه شخصیتی مستقل، که در کنار اسب و تفنگ، جزو دارایی‌های شخصی "کرد" است. احترام بچه و حق و حقوقش هم در ردیف گوسفند و بز و بقیه دارایی‌های "کرد" است. در این تصویرها، تعصبات شدید نسبت به ناموس، قبیله، طایفه، عشیره، شیخ، دین، خدا، خلفا، تکیه و خانقاه و... از ویژگیهای اخلاقی

و فرهنگی "کرد" است! "کرد" در این تصویرها، در کله‌شقی هم‌تا ندارد، و در رعایت سنن و آداب و رسوم عشیره‌اش از هر موجود دیگری سمج‌تر و متعصب‌تر است.

لباس "کرد" در این تصویر "که‌وا پانتول" برای مردان، و دهها متر پارچه بر سر و گردن و کمر و دست و پا برای زن است. موزیک "کرد" اساساً نوای "شمشال" و "بلویر" (نی) است که در دامنه کوه برای خود و گله‌های گوسفندش مینوازد!

در تصویر محققین غربی از سواد و مدرسه و علم و آب و برق و جاده و شهر و مدنیت خبری نیست. نتیجتاً از خواست و مطالبات مردم در جامعه شهری هم اثری نیست، از جنبشهای سیاسی و اجتماعی دیگر هم اثری نیست. و با این حساب، یک سلطه تضمین شده سیاسی، یک مختاریت محلی برای سران عشایر که بدون دغدغه مشغول حکومت بر رعایایشان باشند و فرهنگ و آداب و رسوم و زبان و لباس و هویت قومی و قبیله‌ای خود را حفظ کنند، مطالبه‌ای است که از سرشان هم زیاد است!

آنچه آمد، مختصراً تصویری است که قدیمترها دهها محقق و دهها جهانگرد غربی از اواسط قرن نوزده تا اواسط قرن بیست، در موردش کتابها و رساله‌های متعدد نوشته‌اند، و ناسیونالیستهای محترم کرد نیز آنها را ترجمه کرده‌اند تا با استفاده از این توصیفات عتیق و پوسیده، برای مردمان مدرن امروز، تاریخ سر هم بندی کنند و با اشاره به مدارج "علمی" نویسندگان محترم و اسم و رسم خارجی‌شان، این درجه احترام "بین المللی" این "کرد" را موجب افتخار و منت هم بدانند!

اینکه خود این تحقیقات چه اندازه واقعیت‌های حتی آن دوره‌ها را منعکس میکند، شخصاً تحقیقی نکرده‌ام، ولی یکی از این گزارشهای "علمی" از کردستان، مربوط است به دوره جوانی نسل من، که علاقمندم آنرا برای شما خواننده این سطور هم نقل کنم؛

در سال ۱۹۷۵، گروهی از دانشگاهیان ژاپنی برای تحقیقات علمی در مورد موزیک کردی به کردستان آمده‌اند، نه به شهرها، که به روستاهای حومه مهاباد و ارومیه رفته‌اند، و نتیجه تحقیقاتشان در مقاله‌ای به امضای "ایاکوتاتسومورا" از "دانشگاه ملی موسیقی و هنرهای زیبای توکیو" به چاپ رسیده است. در این تحقیقات "خیلی علمی" آمده است که؛ "نتایج تحقیق ما در مورد رده بندی موسیقی کردی به ترتیب زیر است؛ ۱- آوازهای تک صدایی نیمه چادر نشینان ۲- آوازهای ضد آوایی همراه رقص در دهات ۳- موسیقی نوازندگان نیمه حرفه‌ای در شهر مهاباد ۴- آذان و قرآن خوانی.!!"

برای مردمان نا آشنا به این جامعه میتواند جالب باشد که در حالی آذان و قرآن خوانی به عنوان بخشی از موزیک آن جامعه به حساب می‌آید که موسیقی پاپ سالها قبل از ۱۹۷۵، بخشی از موسیقی در کردستان بوده است. محصولات موسیقی پاپ کردی، امثال "عمرزهی" خواننده محبوب کردی‌زبان آن دوره نوجوانی من، سالها بود به بازار آمده بود، و تا آن سال،

موسیقی مشهورترین خوانندگان غرب نیز همزمان با شهرهای دیگر ایران وارد بازار موزیک آن جامعه هم شده بود. گزارش این دانشگاهیان، که با افتخار در مجله "مطالعات کردی" شماره چهار، تابستان ۱۳۶۵، توسط انتشارات "بنیاد کرد" در پاریس چاپ شده است، نه حالا، که در وقت خودش هم اگر در کردستان منتشر میشد، اعتراض مردمان حتی آن روستاها را هم میتوانست موجب شود. نسل من میتواند به عنوان شاهد زنده تاریخ، این تحقیقات "علمی" را ببیند و خود قیاس کند که تحقیقات قبلتر چقدر منصفانه و علمی بوده است.

چهره امروز کردستان

آنچه که ملی گراها تصویر و تبلیغ میکنند؛

اگر به ملای روستایی در مرزهای کردستان مراجعه شود، تقریباً چیزی شبیه به همان تصویر به دست داده میشود. میگویم در مرز، چون امام جمعه مسجد جامع مهاباد سه سال قبل در خطبه جمعه‌اش گله کرد که تعداد بسیار کمی پشت سرش دولا دولا میشوند. به هواداران مفتی زاده اگر مراجعه شود، تصویر همان مردمان مسلمان، دین دار، متعصب، عقب افتاده و ناموس پرست است. از عالیجنابان متشخص مرتجعتری، امثال آقای ادب و جلالی زاده در کردستان هم اگر سوال شود، بعید به نظر میرسد به هیچ نوع خصوصیت دیگری به غیر از آنچه آمد، برای "کرد" رضایت بدهند. اگر سنی گری و تعصبات پوسیده از ویژگیهای "کرد" نباشند، معادله نمایندگی مردم کردستان از طرف اینها در مجلس اسلامی از پایه به هم میخورد.

در نقشه‌های جغرافیا نیز که از طرف جمهوری اسلامی منتشر میشود، بعضی وقتها در بالای استان کردستان عکس پیر مردی را به تصویر میکشند با ریش بلند و دستار سنتی، تا به طرف القا شود که این شکل و لباس، ظاهر تیپیک مردم در کردستان است!

از این نوع تعریف از "کرد" ها را میتوانید در دربار شاهان و مباحثاتشان به "عشایر غیور مرزدار کرد" به وفور پیدا کنید. نزد فلان و بهمان دکترای انستیتوی کرد و نیز در ذهن پرزیدنت خاتمی و دکتر مهندسهائی از نوع مامور اعدام ۵۹ نفر در مهاباد، دکتر اصلاح طلب جلالی پور، و... همچنین.

تعداد زیادی برای این تاریخ نویسی و "حقیقت جوئی"، تز دکترا نوشته اند و بعضیها هم پای ثابت سمینارهای سطحی دوائر پول بگير غربی بعنوان "کارشناس مسائل کرد" هستند.

در میان "مردم" اما؛

اوایل سال جاری بود که در مراجعه‌ام به کتابفروشی یک ایرانی کرد زبان در لندن، متوجه شدم که مجسمه دو کودک در لباس سنتی کردی را پشت شیشه، به عنوان دکور به نمایش گذاشته بود، گویا اینها بچه‌های "کرد" اند. به دوست همراهم گفتم که امثال این آقایان به روستائیانی که بعد از انقلاب با این لباسها به شهر سنج می‌آمدند، به عنوان شوخی و تحقیر "شکوفه‌های انقلاب" می‌گفتند، حالا در "غربت"، برای بازار گرمی به نمایشش گذاشته‌اند، تا به حساب خود سر مشتریهای ساده‌لوح‌شان کلاهی "کردی" برود.

بعضی از روشنفکران خوشفکر ناسیونالیست کرد هم در خارج کشور، در کتابهایی که برای شستشوی مغزی کودکان مینویسند، عکس "ماما" و "بابا" را در همان لباس بومی و سنتی می‌پیچانند، و یواشکی در ذهن کودک می‌چپانند که پوششی که او بر تن دارد، از نوع خودمانی "بابا" و "ماما" نیست، متعلق به بیگانگان است.

داستان بدیل درست کردن برای عروسکهای باربی توسط جمهوری اسلامی در نوع خود جالب است. میدانستند که کودکان در ایران مثل همه جای جهان به باربی علاقه داشتند، جمهوری اسلامی عروسکهای را با لباس محلی و از آن جمله "که‌واپاتول" و لباس دخترانه "کردی" به بازار آورد، معلوم بود که حاجی سرمایه‌گذار این صنعت ضرر میکند و همینطور هم شد. ناچار به فتوای اسلامی روی آوردند که چون باربی حجاب ندارد و نیمه برهنه است، از نمایش علنی در فروشگاهها جلوگیری میشود. و بازار قاچاق باربی رونق تازه ای گرفت!

نقاشان ناسیونالیست هم وقتی کردستان را به نقش در میاورند، خیلی وقتها گله‌ای گوسفند، چوپانی در لباس عشایر با یک "شمشال" (نی) در دست، در دامنه یک آبادی با خانه‌های تماما کاه‌گلی و یک جاده خاکی، بر صفحه میاورند، برای دادن رنگ و لعاب عاشقانه، گاهها در کنار چوپان نی‌بدست، دختر جوانی در دهها متر پارچه را که کوزه‌های آب چشمه‌ای در آن نزدیکی بر سر نهاده است، به تصویر میکشند، و احتمالاً به حساب خود در یک نگاه تمام داستان عاشقانه "مم و زین" (افسانه‌کردی نوشته احمدی خانی) را به یاد خواننده میاورند.

اکثر آلبوم‌های بسیار رنگین منتشر شده عکاسان ناسیونالیست کرد را بنگرید، با عنوان بزرگ "کردستان" بر جلدش، همین تصویر عقب‌افتاده، بی‌سواد، بی‌فرهنگ، سنتی و توهین‌آمیز را از جامعه بدست میدهند، که هنوز آن را جامعه‌ای روستایی و چادرنشین در انتهای دره و دامنه کوهها تصویر کرده و در کمال گستاخی به مردم و شعورشان توهین میکنند.

در ذهنیت ایدئولوژیک ناسیونالیستی، و همچنین متاسفانه بیمار اینها، کردستان هنوز مجموعه‌ای از همان ده‌کوره‌هایی است که در نوشته‌های "علمی" و تاریخی محققین "شرق‌شناس" و جهانگردان قرون قبل تشریح شده است، و "کرد" هنوز آن انسان متعصب، عقب‌افتاده و سنتی دوران‌های قدیم است!

از جمهوری اسلامی و ملای روستای مرزی و این و آن روشنفکر و هنرمند ملی‌گرا که بگذریم، تصویر "کرد" نزد احزاب ناسیونالیست کرد چیزی تقریباً شبیه به همین است. موسیقی اصیل کردی از نظر حزب دمکرات کردستان ایران همان شمشال (نی) چند صد سال قبل قبایل چادرنشین است، که هر روز در ابتدای شروع برنامه‌های رادیویی‌اش، به عنوان موسیقی اصیل و احتمالاً ملی! کرد برای شنوندگانش پخش میکند. دین اسلام هم به عنوان مذهب مردم کردستان تبلیغ میشود و برنامه‌های روزانه رادیویی‌اش با قرائت آیاتی از "قرآن مجید" شروع میشود. به این لحاظ به راستی باید از گروه محققین ژاپنی برای گزارشات‌شان تشکر کرد، چون در کنار نی چوپانان و قرآنی که دمکرات پخش میکند، حداقل از موزیک نیمه حرفه‌ای در شهر هم اسمی برده شده است، و به این لحاظ درجه‌ای فرهنگ بالاتر را به نسبت حزب دمکرات امروز، برای مردم آن روز قایل شده است!

البته اگر شما به همین محققین دویست سال قبل انتقاد کنید، میتوانند دستتان را بگیرند و ناموس و فرهنگ اصیل و اخلاقیات شیخ محمود و ملامصطفی‌بارزانی و اسماعیل‌آقای سمیتکو (شکاک) را در اعماق قلب ناسیونالیستها نشانت دهند، که هنوز عزیزترین ارزشهای فرهنگی ملی‌گراها در کردستان ایران و عراق و ترکیه است. در مورد لباس سنتی و بومی صدها سال قبل هم، میتوانند انگشت در چشم نابینایت کنند که حاضر نیستید این "واقعیت" را بپذیرید که اگر این لباس پوشش "کرد" نبود، یونیفورم نیروهای پیشمرگ "کرد" هم نمی‌شد!

کسی که در مقابل کل این تقلاهای آگاهانه برای دادن یک تصویر زشت از مردم کردستان مقاومت کند، کسی که به ساختن این قیافه ناجالب از "کرد" نقد داشته باشد، و بویژه کسی که متولد این جامعه هم باشد و در مقابل دادن این تصویر کهنه از مردم پیرامونش و از خودش و عزیزانش بایستد، و آنرا توهینی به خود و مردم هم بداند، "کردپرستان" عزیز به راحتی حکم میدهند که "طرف اشکالی دارد، ذهنی است، واقعیات کردستان را درک نمیکند و..."

ادعای همکلاسی ام که "کرد نیستید"، سوال مخاطب بحث سیاسی‌ام که "واقعاً خود را کرد میدانید؟"، و نامه فردی که برایم میل کرده بود که "ضد کرد هستید" از همینجا سرچشمه میگیرد. از این واقعیت سرچشمه میگیرد که تصویری کاذب، تصویری وارونه، و یک هویت سیاسی فرهنگی و ایدئولوژیک جعلی، در مقابل جمعیت وسیع منتسب به این ملیت گرفته شده است، و شب و روز در جامعه در گوش‌شان خوانده میشود که این تصویر زشت، عتیق، کهنه و بو گرفته "تصویر شماسست"!

اینهمه تقلای کور چرا؟

کسی نمیتواند مدعی شود که ملی‌گرایان کرد، از زندگی و فرهنگ مردم شهر و مناطق مختلف خبر ندارند، خود اینها اغلب اهل شهراند. کسی نمیتواند بگوید که اینها کر و کوراند، و از برق و تلفن و تلویزیون (و اخیراً آنتن‌های بشقابی) در مناطق روستایی بی‌خبراند. کسی نمیتواند

بپذیرد که اینها از واقعیت‌های تغییر یافته، و از تحولات اساسی در عمق جامعه بی‌خبراند. اینها خوب میدانند مسجدپروها مورد تمسخر و جوک نسل جوان‌اند. اینها میدانند نسل امروز تقبل آداب و رسوم کهنه آبا و اجدادی را حماقت میدانند. اینها میدانند کهنه‌گرایی و سنت‌گرایی در میان نسل امروز به حساب جهالت گذاشته میشود. میدانند قیافه و ظاهر نسل امروز چه تضادی با فرهنگ "اصیل" کردی دارد. این را هم میدانند که مدرن و سکولار بودن در میان زنان و مردان با فرهنگ مد است.

علیرغم تمام این اطلاعاتی که اینها از مردم و شهر و مدنیت دارند، اصرار اینها به اینکه ماکان مردم را عقب‌مانده و کهنه‌گرا و سنتی و مذهبی تصویر کنند کاملاً آگاهانه است. اصرار اینها که مردم را در سطح همان رعایای قدیم ببینارند، دلایل سیاسی ایدئولوژیک قابل درکی دارد؛

۱- کهنه فروشی در بازار سیاسی

ارائه تصویری عتیق و سنتی از جامعه امروز، برای توجیه عرضه یک کالای کهنه سیاسی به اسم "کردایه‌تی" (ناسیونالیسم کرد) در یک بازار سیاسی متناسب با کهنگی خویش است. تقلای ملی‌گرایان کرد بی‌شبهت به مجاهدات اسلامیون نیست. هر کسی میتواند از خود سؤال کند مگر خامنه‌ای و خاتمی و خیل اسلامیون از دشمنی نسل جوان با دین و اسلام بی‌خبراند؟ مگر خود آخوندها از خطر بی‌دین شدن و پرهیز جوانان از اسلام و خدا و مسجد نمی‌گویند؟ مگر خودشان از رشد "تهاجم فرهنگی" در میان جوانان که هفتاد درصد جامعه‌اند، به امان نیامده و نسبت به آن، به همدیگر هشدار میدهند؟ با این وصف، هر وقت جامعه را مورد خطاب قرار میدهند، مردم در چشم آنها "امت مسلمان" است. هر زمان که تبلیغات میکنند، مردم را "امت در صحنه" و "ملت مسلمان" به حساب می‌آورند. دلیل این حقه‌بازی اسلامی روشن است؛ اگر مردم "امت اسلام" نباشند، جمهوری "امت اسلامی" دیگر چه صیغه‌ای خواهد بود؟ اگر مردم "امت" نباشد، "رهبر" چه توجیهی برای ماندن خواهد داشت؟

عین همین حقایق در مورد ملی‌گرایان کرد هم صدق میکند. اگر مردم "ملت کرد" عقب‌افتاده‌ای محسوب نشوند که اینها تصویر میکنند، به خواستی عقب‌افتاده و کم‌فناعت نمیکند، و نتیجتاً حزب عزیز "ملت کرد" بیکار و بی‌مشتری میماند. اگر مشکل مردم فقط حفظ "هویت ملی" نباشد، دکان حزب ملی تخته شده است. اگر "که‌وا پانتول" به موزه برود، مردم پیروی از "که‌وا پانتول" پوشان را حقارت میدانند. اگر خرافه ناموس‌پرستی به گور سپرده شود، حزب باناموس، پوچ‌تر از این خواهد بود که کسی برایش تره خورد کند. و اگر سنی‌گری همراه شیعه‌گری جهالت حساب شود، قرآن خوانی حزب دمکرات هم نمیتواند سنگین‌تر از قرآن "رهبر اسلامی" باشد.

ناسیونالیست‌های کرد بدون تصویر "کرد و کردستان" با آن مشخصات کهنه و عتیق مورد نظرشان، بازاری خلوت خواهند داشت. این یعنی تا حیات سیاسی دارند، باید بر طبل کهنه بکوبند. باید وجود جامعه‌ای مدرن با توقعات بالا را منکر شوند، باید وجود آب و برق و تلفن و تلویزیون در روستاهای کردستان را ندیده بگیرند، تا وجود عقب‌افتاده‌شان برای جامعه‌ای

عقب‌افتاده‌تر را لازم بدانند.

۲- نادیده گرفتن جنبشهای سیاسی و اجتماعی جامعه مدرن

جنبش و سیاست ملی‌گرایان، فرهنگ و هنر و ادبیات شان، سنن و آداب و رسوم شان، اخلاقیات و ارزشهای معتبر در زندگی شان، همه متعلق به کوه و دره و روستا در دوران کهنه است. نتیجتاً اینها با جنبشهای شهری، با خواست و مطالبات شهری، و با آزادیخواهی و برابری‌طلبی جامعه شهری، نه فقط بیگانه‌اند، بلکه آنرا سیل خطرناکی می‌بینند که جامعه را شستشو میدهد، و کهنگی در سیاست و فرهنگ و هنر و تکتک عرصه‌های زندگی را با خود میبرد. نتیجتاً بهترین کار از نظر اینها، انکار ایدئولوژیک سیاسی این جنبشهای مردم است.

در یک جامعه مدرن شهری، وجود جنبشهای مختلف سیاسی و اجتماعی جزو واقعیات و داده‌های جامعه‌اند. ملی‌گرایان کرد از نظر خود باید همه مظاهر جامعه مدرن شهری را منکر شوند، تا این محصولات سیاسی جامعه مدرن را در عمل نادیده بگیرند، تا برابری‌خواهی زنان، شکستن سنتهای ملی و دشمنی با اسلام و فرهنگش در میان جوانان دختر و پسر و دانشجویان را، و جنبش کارگران و معلمان برای برابری و آزادی را انکار کنند. در نظر اینها کردستان جامعه‌ای ساده، از دنیا بی‌خبر و حاشیه‌ای است، با تنها معضلی به اسم مسئله ملی.

اگر از اینها سؤال شود که چرا نسبت به مسائل متعدد جامعه بی‌حرف و بی‌برنامه‌اند، میتوانند جوابت دهند که "ملت کرد فقط یک خواست ملی دارد". به این شیوه، در کنار اینکه در مورد مطالبات مختلف مردم تحریف تحویل میدهند، یک تقلای مداوم هم دارند، تا خواستهای متعدد سیاسی و اجتماعی مردم را نادیده بگیرند. یک دلیل اصلی در اتحاد نظرشان با اسلامیون، در مورد "ملت مسلمان کرد"، برای همین ندیده گرفتن جنبشها و مطالبات متعدد است.

جانب این است، اگر تمام این تقلاها برای پوشاندن مظاهر مدرن جامعه است، اگر تمام این تقلاها برای پانین آوردن توقعات مردم است، فردا اگر خودشان به بعنوان نماینده و رهبر آن عقب ماندگی لانس شده و تقدیس شده به قدرت برسند، در مقام وکیل و مباحث و حکام محلی، اتفاقاً خود و خانواده محترم و اعوان و انصارشان از غربی‌ترین و مدرن‌ترین و ناصیل‌ترین و غیر کردی‌ترین امکانات بهره میگیرند. نگاهی به سر و وضع و دارائی و املاک و هتل و کاخ و تفریحگاههای در مالکیت عشیره بارزانی و طالبانی و اقربای در "حکومت" شان، این حقیقت را به همه نشان میدهد.

۳- پوشاندن هویت کاذب ملی به تن "کرد"

کسی که در چهارچوب تعریف ملی‌گرایان از انسان کردزبان قرار نگیرد، از نظر آنها "کرد" نیست. کسی که فرهنگ و سنن و آداب و رسوم و عادات و اخلاقیات و ارزشهای اجتماعی

حاکم بر جامعه امروز کردستان را زیر سؤال ببرد، "کرد" نیست. کسی که خرافات و تعصبات لانه کرده در سوراخ سنبه‌های فرهنگ جامعه را نپذیرد، "کرد" نیست. کسی که جهالت ناموس را پرت میکند، "کرد" نیست. کسی که به جهالت افتخارات قومی در تاریخ شیخ پشم‌الدین‌های دوران عشایر و فنودال میخندد، اصلاً "کرد" نیست.

به زبان دیگر، "کرد" کسی است دارای فرهنگ "اصیل"، که با مدرنیسم جوانان و برابری طلبی زنان و مذهب گریزی نسل نو سرسازش ندارد. نمیداند روز جهانی زن و اول ماه مه چیست. نمیداند حقوق برابر بین زن و مرد چیست. با منافع زمینی خود بیگانه است، لذا بیمه بیکاری و مسکن و طب رایگان سرش نمیشود. لایق نان و پیاز و خوراک "کردی" است و با نام پدیده‌ای به اسم رفاه و برابری بطور کلی بیگانه است. عاشق شهادت و خاک و کوه و سنگ و مرز است، از مدنیت بیخبر است، لباس مدرن را از آن بیگانه و فارسی!! میداند، کله شق و نفهم و متعصبی است که در راه حفظ ناموس جان میگیرد و خون میریزد. عقب‌افتاده‌ای است که حاکمیت احزاب کهنه‌گرای ملی کرد از سرش هم زیاد است! از نظر اینها، در یک تصویر ساده، عکس روسای عشایر و بارزانی و شیخ محمود دستار بر سر و پوشیده در لباس بومی را میشود بلند کرد و به عنوان نمونه تیبیک "کرد" به دنیا معرفی کرد. کسی که بلحاظ سنت، اخلاق، فرهنگ و سیاست، در این تصویر از کرد می‌گنجد، یا قبولش دارد، از نظر ناسیونالیست‌ها "کرد" به حساب می‌آید. کسی هم که از این نرم و کهنگی در فرهنگ و سیاست بدور است، "کرد" نیست. امثال ما که در تقابل این کهنه‌گرایی دست‌اندر کار جنبشی برای رفاه و برابری و آزادی هستیم، و می‌خواهیم خرافات و تعصبات قومی و ملی و جنسی و دینی و سیاسی فرهنگی را از این جامعه جارو کنیم، ما در چهارچوب این تعریف از "کرد" نمی‌گنجیم. از نظر آنها ما خوشبختانه از این افتخار جاهلانه محرومیم. و البته نه فقط ما، که اکثریت این جامعه که در آرزوی آزادی و رفاه و برابری اقتصادی و اجتماعی است، زنانی که برابری مطلق میخواهند، کارگرانی که قدرت جامعه را میخواهند، و جوانانی که به امروزی بودن و مدرن بودن خود مفتخراند، بلی این اکثریت جامعه، باید از این "محرومیت" خوشحال باشند. هویت ایدئولوژیک ملی، مبارک آنها باد که "کرد" بودن و هویت قومی برای شان بالاترین نعمت زندگیست. اینها در انتخاب هرگونه هویت قومی، ملی، دینی، فرهنگی، جنسی و سیاسی برای خود آزاداند. مردم در کردستان اما، قبل از اینکه زبان و جنس و فرهنگ و دین و عقاید سیاسی برایشان هویت تراشی کنند، انسان‌اند. آزادی را تماماً میخواهند به عنوان انسان، مثل هر انسان دیگری روی این کره خاکی. رفاه را میخواهند تماماً، مثل هر انسانی دیگر در این جهان. برابری در اقتصاد میخواهند، برابری زن و مرد میخواهند، فرهنگ مدرن امروزی را در مناسبات خود میخواهند، مثل هر انسان دیگر در این جهان. کسی که بخواهد به اسم "کرد" کلاه قومی سرشان کند، تا رضایت‌شان را به کم و قناعت‌شان را به فقر مادی و معنوی کسب کند، کسی که بخواهد میان آنها که پول جارو میکنند و آنها که فقر درو میکنند، به عنوان "کرد"، "وحدت ملی" ایجاد کند، شعبده‌بازی اش باید بی تماشگر باشد.

کردستان آنطور که هست؛

تصویری دستکاری نشده؛

وجود یک جنبش ناسیونالیستی که وجود ستم ملی در کردستان را وسیله‌ای در معامله برای رسیدن به نوایی میداند، یک پدیده واقعی است. این جنبش تاریخ و رهبر و احزاب و سازمان خود را دارد. لباس و فرهنگ و دین و اخلاقیات و ناموس و غیرت و شعار و سیاست و پرچم خود را دارد. دوره‌ای می‌جنگد، دوره‌ای در انتظار به سر می‌برد، دوره‌ای مذاکره می‌کند. و این سیکل جنگ و انتظار و مذاکره سیمای سیاسی تمام عمرش را تصویر می‌کند. آمپر قدرت و تأثیرش در جامعه، دوره‌ای بالا می‌رود، و این وقتی است که دولتی و قدرتی حاضر شده به بازی‌اش بگردد. دوره‌ای هم پایین می‌آید، اینهم دوره‌ای است که هیچ قدرت و دولتی در منطقه، به عنوان مشتری سراغش نیامده است. در حالت دوم ناچار است دندان روی جگر بگذارد، در لای اختلافات این و آن دولت برای نفس کشیدنش درزی پیدا کند، و به امید طلوع بحرانی بین این و آن قدرت، شبهای طولانی‌اش را به روز برساند.

به این واقعیت، مصائب و بدبختیها و مشقاتی را که اینها در جدالهای خونین و همیشگی بر سر ریاست و سرکردگی بر جنبش کردایه تی، به مردم تحمیل کرده و میکنند را اضافه کنید. تاریخ تصفیه‌های خونین و جنگهایی که به قصد پاکسازی متقابل با بهره‌گیری از نیروی دولتهای "ضدکرد" بطور شاخص بین دو حزب اصلی ناسیونالیست در کردستان عراق ثبت شده است، یک وجه دیگر سیمای این جنبش است.

این جنبش تا زمانی که سرکوب و ستم ملی هست، تا زمانی که مسئله ملی حل نشود، دستاویزی برای کلاه گذاشتن سر "ملت" دارد. تا آن زمان، مالکین در کردستان، ملاها و سران عشایر قدیمی، اقشاری از بازاریان و تجار اهل سنت و سود و سرمایه در شهر و ده، طیف روشنفکران تاریک‌اندیش و هنرمندان کهنه‌گرای ملی، اعضای شوراهای اسلامی و کدخدای دهات و همه نیروهای "کرد" دیروز و امروز در خدمت دولت اسلامی، اسکلت اصلی این جنبش‌اند. این طیف رنگین، این حافظان کهنگی، "ملت" اصلی جنبش ناسیونالیستی و احزاب ملی‌اند.

آنطرف‌تر، در نقطه مقابل این جنبش ملی و "ملت" مورد نظرش، جامعه صف دیگری هم دارد؛ صف مردمان خواهان آزادی و برابری، صف زنان و مردان خواهان رهایی از هر نوع محرومیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، صف آزادیخواهی تمام عیار زنان و مردان آزاده‌ای که هیچ شباهت سیاسی فرهنگی با آن تصویر زشت ملی مورد نظر ناسیونالیست‌ها ندارند. برای نسل جوان این صف، اسلام و دین، چه نوع سنی‌اش چه نوع شیعه‌اش، پدیده‌بدبویی است که باید از جامعه جارو شود و قرآن حزب دمکرات را البته شایسته خود آنها میداند. مدرن و امروزی بودن در میان جوانان این صف مد است. در این صف، یعنی در حقیقت در بخش اعظم جامعه، هر دختر و پسر جوانی که فرصتی پیدا کنند، برای ناموس و حیا و شرم ملی‌گراها و آداب و رسوم آبا و اجدادی "ملت‌کرد" تره خورد نمی‌کنند. در این صف کارگران و معلمان و دانشجویانی هستند که آزادی و برابری و رفاه را تماماً می‌خواهند، به همین دلیل کلاه کردی‌گری (کردایتی) سرشان نمی‌رود.

امروز کردستان جامعه‌ای اساساً شهریست، حتی زندگی در روستاهایش هم تغییرات اساسی کرده است. جامعه با فرهنگی است با درصد بالایی از سواد و جوانان دانشگاه رفته و تحصیل

کرده. حزب دمکرات البته حق دارد از تعداد هزاران دانشگاه رفته‌روستاها بی‌خبر باشد، چون این نسل صد تصمیم غلط در زندگی بگیرد، پیوستن‌شان به پیشمرگان دمکرات یکی از این اشتباهات نخواهد بود. بی‌ارزش شدن کردی‌گری در میان این جوانان برای ناسیونالیست‌ها به روشنی قابل رؤیت است. این را محافل تاریک‌فکر ناسیونالیست در داخل کردستان ایران، به خوبی متوجه شده‌اند. به همین دلیل است که بحث "بی‌هویت شدن" جوانان در کردستان برایشان مشکلی شده است. نگرانی‌شان این است که جوانان در کردستان هویت ملی‌شان را از دست داده‌اند، بلحاظ فرهنگی مدرن شده‌اند، "کردایتی" برایشان کم‌رنگ شده، و از این لحاظ مورد سرزنش عقب‌افتاده ناسیونالیست‌ها قرار می‌گیرند که "فقط به دنبال مد روز و زندگی و خوشگذرانی‌اند!!"

آنها که تعصبات یدئولوژیک ناسیونالیستی مانعی بر واقع‌بینی سیاسی‌شان است، آنها که برای میلیون‌ها مردم این جامعه و مشکلات متعدد و پیچیده‌شان یک نسخه بی‌قیمت ملی تجویز میکنند، آنها که با عینک ملی حکم می‌فرمایند که معضل اصلی حفظ هویت "ملی" و ناموس و فرهنگ قومی و "نی" چوپان و ارزشهای اخلاقی بارزانی "نهمر" و دین سنی و ارزش خلفا و اداره جامعه به زبان کردی است، جواب محکمی می‌گیرند. آنها از نسل جوان این جامعه، از زنان آزادیخواه و برابری طلب، و از مردمانی که رفاه و آزادی و برابری زندگی‌شان است، و از اعماق جامعه، با صدایی بلند جواب می‌گیرند؛ دنیا بسی تغییر کرده است دوستان، قبول کنید!

"کازیوه" ویژه مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کردستان است.

www.kazewa.com

من ملیت ندارم، همچنانکه قومیت و مذهب هم ندارم!

نوامبر ۲۰۰۴

این عنوان جوابیه من است در پاسخ نامه زیر؛

آقای محمد فتاحی سلام! من شما را از دور می شناسم. اهل کردستان هستم و در تهران در دانشگاه ... همراه ... نفر دیگر با هم زندگی میکنیم. نشریه شما دستم افتاده بود، در مورد آن با دوستانم بحثم شد و سر خیلی مسائل بحثهای زیادی درگرفت. مسائلی و برای من سوالاتی پیش آمد که دوست دارم واقعیتشان را از شما بشنوم. اینها که مینویسم را قبلا هم از دوستان نزدیکم شنیده‌ام، خودم بالمشخصه نمیدانم چقدر واقعیت دارد. دوست دارم شما بگویید. میگویند اعضای کمیته کردستان حزب شما به جای کردی فارسی با هم صحبت میکنند. شنیده‌ام حتی از کرد بودن خود شرم دارند، اینجا و آنجا شنیده‌ام که حتی به فرهنگ کرد هم توهین کرده‌اید یا میکنند، اینها چقدر واقعیت دارد؟ میگویند به همین دلیل حتی یک نشریه کردی هم منتشر نمیکنید. دوست دارم بدون کم و کسر واقعیت را صراحتا توضیح دهید. خیلی ممنون از لطف شما. فرهاد

دوست عزیز فرهاد!

(اسم شما را عمدا تغییر دادم چون احساس کردم اسم مستعار نیست، اگر من اشتباه کرده‌ام ببخشید)

لا بد میدانید که منم افتخار عضویت در کمیته کردستان حزب حکمتیستها را دارم. افتخارم منتها اشتباه نکنید نه به دلیل کمیته کردستان بودنش که به دلیل کمیته این حزب و منصور حکمتی بودنش است. سوالی که شما طرح کرده‌اید را علاقمندم به عنوان یک فرد از آن کمیته جواب دهم، چون من نه نماینده آن کمیته‌ام نه نماینده تکت تک رفقایم در جواب به سوالی که بخشا هم فردی هست.

سوالاتتان را به ترتیبی که طرح کرده‌اید جواب میدهم. شخصا علیرغم احترامی که برای همه مردمان کردزبان دارم، علیرغم اینکه عمری در آن منطقه زندگی کرده‌ام، و هزاران خاطره تلخ و شیرین از آن دارم، علیرغم اینکه کماکان یک هدف اساسی من کمک به بهبود زندگی انسان دردمند در آن جامعه است، علاقه ویژه‌ای به زبان کردی، به ملیت و قومیت کردی و به فرهنگ کردی ندارم.

زبانیه عنوان یک زبانی که مردمانی در گوشه‌ای از دنیا با آن ارتباط برقرار میکنند، فکر میکنم برارای هر انسانی با هر فکر و اندیشه‌ای یک مزیت است که در کنار زبانهای که میدانند به زبان کردی هم آشنایی یا حتی تسلط داشته باشد. زبان وسیله ارتباط است و شما به نسبت تسلط به آن قدرت رابطه با دنیا دارید. تسلط به زبان کردی یعنی امکان ارتباط با میلیونها انسانی که با آن زبان

خود را بیان میکنند. این توانایی را هر کسی علاقمند است داشته باشد. نه فقط این اگر امکان پذیر بود خود شما دوست داشتید به هر چه زبان دنیاست تسلط کامل داشتید. این نظر من و هر آدم نرمالی در این دنیاست. در مورد زبان کردی، به غیر از این که عرض شد، من علاقه ویژه‌ای به آن به عنوان زبانی ویژه که امتیازات ویژه را شامل است ندارم. پای یک مقایسه را به میان کشیده‌اید، من از شما می‌پرسم اگر مقایسه‌ای در میان باشد، از من و خودتان بگذرید، اکثر مردم دنیا کدام زبان امروز دنیا را برای خود انتخاب می‌کردند؟ فکر نمی‌کنید در آنصورت انتخاب بین انگلیسی و فرانسوی و... می‌بود؟ همینکه این دو زبان در تمام دنیا زبان اول و دوم میلیاردها مردم اند، لابد واقعیتی را میرساند. لذا اجازه دهید منم مثل اکثر دنیا آرزو کنم به جای تسلط به زبان کردی به یکی از این زبانها تسلط کامل داشته‌م. در اینصورت اجازه می‌خواهم آرزو کنم کاش فرانسوی زبان مادری ام بود، انگلیسی را به جای فارسی تسلط داشتیم، و اسپانیولی را هم به جای آذری خودمان مسلط بودم و...

اگر شما هم مثل من فکر میکنید جدلی لازم نیست، اگر فکر میکنید تعصب باید به خرج داد، در اینصورت چرا زورتان به ما چند ده نفر عضو کمیته کردستان میرسد، در حالیکه در این دنیا، به غیر از دوستان متعصب شما، میلیاردها انسان برای این خواست تعصب‌آمیز تره خورد نمیکنند؟

نکته آخر در اینمورد؛

از نظر زیبایی هم زبان کردی را نشنیده‌ام کسی گفته باشد از زبانهای زیبای دنیاست. دلیل اصلی احتمالا در زمخت بودن آن است که حروف را باید از حلق تلفظ کرد. به این لحاظ به زبان عربی و تیره زبانهای نزدیک به آن نزدیک است. زبانهای فارسی و ترکی استانبولی به مراتب لطیف‌ترند، همانطوریکه زبان فرانسوی را همه لطیف میدانند ولی این امتیاز را به زبان آلمانی نمیدهند. اینها که می‌گویم نه از عشق من به فرانسویها و نه از نیت بدم نسبت به زبان کردی و عربی و دیگری است، ادعایی است که خارج از دایره من و شما گفته میشود.

دوست عزیز من، فرهاد جان! در مقاب متعصبین قومی یا ملی لازم است این را هم اضافه کنم که زبان هیچ هویتی به انسان نمیدهد، می‌گویم هیچ، مطلقا. مگر فرد آمریکایی به دلیل زبان انگلیسی‌اش ملیت انگلیسی گرفته است؟ فرد کانادایی، نیوزیلندی، استرالیایی، آفریقای جنوبی... اینها به دلیل زبان شان ملیت انگلیسی دارند؟ فرد اهل کشورهای متعدد آمریکای لاتین که زبان اسپانیولی دارند، اسپانیایی میشوند؟ به همین ترتیب، میلیونها مردم کشورهای عرب‌زبان همه ملیت‌شان عربی میشود؟ جواب تماما نه است. همین زبان کوچک فارسی کسی را ایرانی نمیکند چون کنار دست ایران در چند کشور دیگر هم فارسی زبان هست، که مدعی اند ملیت‌شان متفاوت است. نتیجتا نه همه انگلیسی‌زبانان یک ملیت را دارند، نه همه عرب‌زبانها، نه همه اسپانیولی‌زبانها و نه همه فارسی‌زبانهای دنیا. توجه میکنید زبان تمام مردم دنیا برای آنها قومیت و ملیت نمیشود. اگر کسی بیاید و ادعا کند جنس کرد متفاوت است و تمام کردزبانهای دنیا در کشورهای ترکمنستان، ارمنستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، ترکیه، عراق، سوریه، لبنان، ایران و... همگی یک ملت را تشکیل میدهند، این ادعا به اندازه ادعای صدام حسین صادق است که معتقد بود و هست که تمام مردمان عرب زبان دنیا یک ملت‌اند. البته این را هم می‌پذیرید که نزدیکی زبان شما به فارسی

ده بار بیشتر است تا نزدیکی به زبان زازا در ترکیه که بخشی از زبان کردی در آنجاست. بین شما و فردی از اهالی ماردین در منطقه کردزبان ترکیه، هیچ ارتباطی بدون وجود مترجم مسلط به زبان هر دو شما ممکن نیست. می‌خواهم بگویم اگر در این دنیا کسی پیدا شد از شما بپذیرد که از همه کردی‌زبانان دنیا یک ملت بسازید، آنوقت ملت مورد نظر شما بر مبنای زبان مطلقاً ایجاد شدنی نیست. اصرار ناسیونالیست‌های کرد بر وجود یک ملت به نام کرد بر مبنای وحدت زبانی باور کنید به مراتب از ادعای صدام حسین ضعیف‌تر است. فکر میکنم اگر کمی تعصبات کوری که در گوش ماها از کودکی خوانده‌اند را کنار بگذارید، متوجه میشود منطق چیز دیگری میگوید. نتیجتاً اگر من و بقیه اعضای کمیته حزب ما در کردستان کردی با هم صحبت نکردیم، رگ تعصب هیچ انسان نرمالی در میان دوستان شما نباید به ناراحتیهای متعدد روزانه‌شان چیزی اضافه کند.

نکته دیگری خدمت‌تان عرض کنم؛

بیا زبان دنیا را ول کنیم، فکر کنیم تمام مردم دنیا کردی‌زبان‌اند، در اینصورت اگر کسی مثل من پیدا شد و به عقب بودن زبان کردی میلیاردها مردم این دنیا ایراد گرفت و آرزو کرد کاش زبان مدرنتری موجود بود، کفر کرده است؟ دوست من، آدم اگر تعصب را کنار بزند، و کمی در دنیای حتی ذهن خود فکر کند، پذیرش اینکه کردی به دلیل اینکه زبان دستاوردهای علمی در هر عرصه‌ای که شما فکرش را میکنید نیست، فرهنگ و دامنه لغات و... کم و نه فقط کم، ناقص و نه فقط ناقص، که حتی زیادی کهنه، و نه فقط کهنه که در ردیف کهنه‌ترین و به درد نخورترین زبان امروز عالم است. لذا اگر من در صورت اختیار انتخابش نکردم ناراحت نباید شد، این به معنی بی احترامی به احدی نیست، دوست داشتنی‌ترین دوستانم در این دنیا خلیلهای‌شان کردزبان‌اند، به اضافه اینکه کردی زبان اول خودم هم هست. از اینها بگذرم، حتی از زاویه حرمت برابر انسان زن و مرد و کودک و مسن به زبان کردی بنگرید، این زبان جزو ضد زن‌ترین، مردسالارترین و به همین دلیل مرتجع‌ترین زبانهای دنیاست. توجه کنید گفتم دنیا نه خاورمیانه و زبانهای اطراف. برای آزمایش، در یک شوخی دوستان خیلی مرد و غیرتمند کرد زبان‌تان را زن خطاب کنید و از روی عکس‌العمل‌شان دقت کنید جنس زن در این زبان چه موجود حقیر و پست و بی‌ارزشی حساب میشود. در اینمورد نوشته مفصلی دارم که برایتان میل کردم.

فرهنگ کردی ؛

در مورد فرهنگ اصلاً نگو! کاش مشکل فقط در مورد زبان بود! نباید ناراحت شوید، متأسفانه از هیچ گوشه‌ای از پدیده‌ای که فرهنگ کردی نام دارد، خوشم نمی‌آید. فکر نکن من تعصبات ویژه ضد فرهنگ کردی دارم، حالا برایتان می‌شمارم، دانه دانه که اکثریت مردم کردستان مثل من فکر و عمل میکنند. تک تک حساب کنم؛

لباس کردی ؛

شکل لباس کردی را با پوشش اکثر مردمان دنیای قدیم تمام مردمان عالم مقایسه کن، همه تقریباً

عین هم‌اند. شما بگو تفاوت اساسی مردمان عشایر قشقایی و لر و بختیاری و بلوچ و افغانی و ... با کردی چیست؟ جامانه را که میدانید صدام و ملک حسین اردن هم هرگاه به تحمیق ملت نیاز داشتند سر میکردند، عین مسعود بارزانی "خودمان"!

جهت اطلاع شما اسم تک تک تکه‌های لباس کردی هم اصلا کردی نیست، همه ریشه خارجی دارند. اگر باور ندارید بروید از آنها که به چند زبان غربی تسلط دارند بپرسید، بروید معانی‌شان را در چند دیکشنری غنی جویا شوید.

اینها همه به کنار، و فرض کنید ادعاهای من ضد کردی است، شما به من بگویید اکثر مردم کردستان از آن لباس خوششان میاد یا از لباسی که پوشش تمام مردم جهان است و به کردی بی ربط است. این را باید درک کرد که استفاده بخش کمی هم از مردم از آن لباس، به دلایل فقر فرهنگی و سیاسی است، نه به خاطر انتخاب آگاهانه و از روی علاقه. و متوجهید که به تدریج استفاده از آن حتی در روستاها هم کمتر میشود.

موزیک کردی؟

یک نوارش را هم ندارم! ناراحت نشید، فارسی را هم ندارم! در اینمورد هم تقصیری عاید من نمیشود! اکثر مردمان شرق که به غرب آمده‌اند، به هر نسبتی که با زبان و فرهنگ غرب آشنایی پیدا کرده‌اند، به همان نسبت هم موزیک محلی و بومی را کنار نهاده‌اند. دلیل ساده‌اش این است کسی که راه به دریا دارد، در رودخانه شنا نمیکند. کسی که به شراب و آجودانگیری پیدا میکند دوغ گاوهای قدیم خانواده ما را نمیخورد. کسی که خانم جنیفر و صدا و آهنگ و زیبایی‌اش را بشناسد از آهنگ‌های پیمان عمر و فلان خانم خواننده کردزبان دیگر لذت نمی‌برد. کسی که کمی با غولهای هنری غرب، میگویم کمی آشنا شود، هنرمند محلی دیگر واقعا برایش اعصاب خرد کن است. مگر کسی که توان خرید شامپاین دارد شراب‌دست‌ساز محلی و بومی را اگر خیلی هم کردی باشد میخورد؟ کسی که موزیک کردی را بهترین میداند دلیلش را باید نه در کیفیت موزیک کردی که در فاکتورهای دیگری ببینید که بحث‌شان در حوصله این نوشته نیست، منتها یک خاطره برایتان بگم؛

یکبار همراه پارتنرم در یکی از آبهای ترکیه در هوای قشنگ آفتابی در کشتی در حرکت بودیم. در صندلی مقابل ما پلیس مرد جوانی نشسته بود که میخواست سر صحبت با پارتنرم را باز کند، با زبان شکسته و بریده‌ای سوال کرد ترکیه از نظرتان قشنگ است؟ پارتنرم جواب داد که بد نیست. طرف با افتخار و همراه غرور توضیح داد که چگونه ترکیه قشنگ‌ترین کشور دنیاست. دوستم سوال کرد که کجای دنیای خارج از ترکیه را دیده‌است، از پلیس متعصب و جوان ترک جواب گرفتیم هیچ‌جا!

میخواهم بگویم اگر کسی گفت کوههای کردستان بلندترین‌های جهانند، بدانید که طرف از حداقل جغرافیا خبر ندارد. ضمن اینکه نزد مردمان نرمال‌تر و منطقی‌تر نه جزایر قناری برای اسپانیایی‌ها افتخار آفرین است، نه باسن جنیفر برای هم‌شهری‌یانش و نه مرزهای قشنگ در

کشورهای قشنگ دنیا برای ساکنان‌شان. اگر در مناطقی از دنیا موزیک فلان خواننده، خاک فلان مرز و رنگ طبیعتش موجب افتخار میشود، باید به حال و روز آن فرهنگ تاسف بخورید، و باید آرزوی رهایی مردم از آن فقر فرهنگی را داشت، همین.

در اینمورد میشود خیلی نوشت و گفت ولی جایش نیست، حوصله شما هم سر میرود.

رقص کردی؛ رقص کردی از ویژگیهای فرهنگی است که کردی نام دارد. این رقص شباهت عجیبی دارد با تقریباً اکثر رقصهای چند صد سال قبل مردم در بخشی از آسیا و اروپا. اگر عمر انسان هزار سال می‌شد حالا من و شما مردمان زیادی را میتوانستیم به شاهد بگیریم که رقص کردی در کنار رقصهای چند صد سال قبل در سرزمین‌های بین امپراتوری شاهان ایران و روم و عثمانی و... همگی محصول فرهنگ دوران‌های قدیم انسان قبل از پیدایش "ملت"ها است. در آن زمان مردم به عشایر و طوایف و قبایل تبدیل می‌شدند و اگر از کسی سوال می‌شد که عضو کدام ملت است، در ذهن نمی‌گنجید جواب دهد، منتها میتوانست به شما بگوید رعیت کدام مالک یا عضو کدام عشیره و قبیله است. رقصی که کردی نام دارد متعلق به آن دوران است. اگر در میان مردمان این منطقه به رقص کردی معروف است نه به دلیل کردی بودنش که به دلیل اولاً هژمونی فرهنگ ناسیونالیستی، در ثانی به دلیل استفاده آن در این دوره مدرن تاریخ در این منطقه دنیا است. فراموش هم نکنید که در دوران مدرن، اسم خیلی پدیده‌های محلی را مردم در مقابل پدیده مشابه خارجی اسم بومی می‌گذارند و می‌گذاشتند. احتمالاً کلمه تخم مرغ کردی(خانگی)، آدامس کردی(بنیشت نوعی آدامس بود که از نوعی گیاه در کردستان گرفته می‌شد، احتمالاً حالا هم میشود)، روغن کردی(به روغن حیوانی گفته می‌شد در مقابل روغن گیاهی) و... را شنیده‌اید. مردم تا سالهای قبل از ۱۳۴۱ اسم اینها را همان تخم مرغ و آدامس و روغن میگفتند، وقتی که سرمایه‌داری گسترش یافت و وارد ده هم شد، تخم مرغ (ماشینی!) آدامس(اوایل در میان روستائیان بیسواد گفته میشد آدامس آمریکایی) و بقیه تولیدات بازار هم وارد ده شدند، نتیجتاً مردم بومی اسم کالاهای بومی و محلی را خانگی و یا کردی گذاشتند تا تفاوت‌شان با نوع بازار یا جدید را بگویند. تمام عناصر فرهنگی که اسم کردی بر خود دارند اینگونه وارد تاریخ و سیاست شده‌اند. همین ناموس را که اگر جرئت کنید کسی را به نداشتن آن متهم کنید، متعلق به فرهنگ و سنن کردی نیست، ایرانی و حتی اسلامی هم نیست، ریشه در دورانهای جهالت بشر در دورانهای قبل از اسلام دارد. در حالیکه هم من و هم شما میدانیم که ناموس و ناموس‌پرستی بخشی از فرهنگ و اخلاقیات کردی هم تعریف میشود، طوریکه باناموس بودن یکی از خصوصیات کسی است که خود را کرد میداند. مثلاً ادعا میشود زن کرد با ناموس و شرف است. ناسیونالیسم و ملی‌گرایان کرد با دفاع از این پدیده زشت خدا بدانند موجبات مرگ و کشتار چندصد هزار زن را در تاریخ یک قرن گذشته موجب شده‌اند.

تاریخ در اینمورد بحثی لازم نیست، ولی علاقمندم از دوست مهابادی تان یک سوال کنید. در تاریخ معاصر شهر مهاباد، اسناد یکبار غارت آن در دوره جنگ جهانی دوم موجود است. فرماتده این غارت اسماعیل‌آغای سمکو(سمیتکو) و نیروهایش از عشایر وی بودند. اسماعیل‌آغا از قهرمانان تاریخی ناسیونالیسم کرد بشمار میرود و اسم یکی از نیروهای نظامی حزب دمکرات هم به نام وی بود. از دوست مهابادی‌تان سوال کنید اگر در آن دوره دنیا آمده بود، همراه قهرمانان کردایتی غارت میکرد، یا در مقابل‌شان به مقاومت مردم شهر می‌پیوست؟ از همین دوست عزیزتان بپرسید، وقتی جنازه سلیمان معینی از جوانان مبارز مهابادی، در سال ۱۳۴۷ توسط ملا مصطفی بارزانی قهرمان

تاریخی دیگر جنبش کردایه‌تی تحویل محمد رضاشاه ایران داده شد، اگر آن زمان بدنیا آمده بود در مقابل اقدام جنایتکارانه ملا مثل مردم شهر دلش خون می‌شد، یا با او همکاری می‌کرد؟

بپرسید اگر به جای قاضی محمد ایشان دولت تشکیل میداد کماکان مالکین و سران عشایر و فنودالهای آن دوره را وارد دولتش می‌کرد؟ آیا کماکان سیستم ارباب و رعیتی را حفظ می‌کرد؟ آیا کماکان مخالف حق رای زنان بود؟ آیا...؟

فکر کنم شماها هم بدانید که خوشنام‌ترین این قهرمانان قاضی محمد است. و صمیمانه و صریح بگویم که تمام تاریخ تقلایی که برای قهرمانی ایشان ساخته‌اند، تاریخا یک دروغ مستند است. داستان این است که ارتش شوروی در دوره استالین در جنگ جهانی دوم بخشهایی از ایران را اشغال کرده بود. طبعاً میدانستند که روزی عقب نشینی خواهند کرد. لذا قبل از اینکه ایران را ترک کنند دو دولت محلی در کردستان و آذربایجان که در اشغال‌شان بود، سرم‌بندی کردند تا پایگاه سیاسی شوروی باشند. با عقب نشینی روسها، وقتی ارتش شاه حمله کرد، بدلیل پوشالی و بی پایه بودن هر دو دولت، مال قاضی محمد بدون مقاومت تسلیم شد، مال پیشه‌وری هم بعد از یک مقاومت بسیار ضعیف درهم شکست. تمام قهرمانی‌های قاضی در این است که بدون مقاومت تسلیم و اعدام شد. دوست جوان من! تاریخ نوشته شده تا امروز کردستان هم مثل همه جای دنیا تاریخ حاکمان و زورگویان و طبقات بالای جامعه بوده است. مهم نیست زبان اینها، دین اینها، قومیت اینها و فرهنگ اینها چه بوده است، برای من و تو باید این موضوع روشن باشد که تاریخ اینها تاریخ من و تو و مردمان تشنه آزادی و برابری نیست. همانطوریکه تاریخ شاهان و حاکمان ایران هم به من و تو مربوط نیست، تاریخ عده‌ای زورگو و چپاولگر در دورانهای مختلف تاریخ ایران است. نباید اجازه داد قهرمانان ناسیونالیسم کرد به عنوان قهرمانان من و تو به مردم فروخته شوند. قهرمانان این تاریخ قهرمانان من و تو نیستند، آنچه که در مورد همین چند قهرمان گفتم در مورد تک تک اینها صدق میکند.

عرصه‌های دیگر فرهنگ؛

از لباس و زبان و موزیک که گذشتیم، در عرصه فرهنگ میرسیم به ادبیات، شعر، اخلاقیات و سنن و آداب و رسوم و...

از من بپذیرید غنای ادبیات کردی پایین‌تر از ادبیات اکثر مردمان دنیاست. اگر کسی هست بگوید نه، علاقمندم چند نمونه نه، فقط یک نمونه برای شما ذکر کند. علتش هم در این است که ادبیات کردی متعلق به یک جامعه به هر لحاظی عقب است، تقصیر در خود ادیب کرد زبان نیست. شعرش هم بخشی از ادبیاتش است، همین. اخلاقیات و سنن و آداب و رسوم را دیگر نگو، که چقدر کهنه، عتیق و برای انسان برابری طلب چقدر نجسب است.

در نظر شما هم باید چنین باشد! شما به عنوان جوان از ناموس پرستی بهره نمی‌برید. دوست دارید با دوست دخترتان سکس داشته باشید مثل همه دختر و پسرهای آزاد در دنیای غرب، بدون اینکه کسی حق دخالت داشته باشد. و شما میدانید که طبق فرهنگ کردی متأسفانه شما از این بی‌ناموسی‌ها حق ندارید بکنید!

طبق آداب و رسوم کردی شما باید مطیع گفته بزرگترها باشید در حالیکه حداقل اکثر شما نسل جوان به چشم خود شاهدید که شما از نسل گذشته فهمیده‌تر، از دنیا باخبرتر، در علم و دانش باسوادتر، و حتی برای تغییر امروز جامعه با شهامت‌تر و با جرئت‌ترید. اگر چنین است، آداب و رسوم کردی و گفته‌های آبا و اجدادی را نباید نشنیده گرفت؟ منتها فکر نکنید نقد به فرهنگ کردی برای دفاع از فرهنگ ملی و بومی و محلی جای دیگری در این دنیا است. تمام عناصر کهنه و عقب افتاده و ارتجاعی موجود در فرهنگ کردی را میشود تقریباً در تمام فرهنگ‌های بومی و محلی سرتاسر دنیا دید. فرهنگ مورد دفاع من آن فرهنگی است که نه کردی و ایرانی و ترکی است، نه عربی و فرانسوی و انگلیسی و ایتالیایی است. در تمام فرهنگ این جوامع، آن بخش که فرهنگ ویژه محلی است، بخش ارتجاعی فرهنگ این جوامع را تشکیل میدهد. بالاترین فرهنگ همان فرهنگ مشترک مدرن در کل دنیای غرب است، که امروز جهانی است نه غربی. همین فرهنگ است که امروزه در میان اکثریت مردمان دنیای شرق، و منجمله در میان شما نسل جوان در ایران و مردمان اطراف فرهنگ مورد دلخواه است. آزادیخواهی و برابری‌طلبی و ارزش و احترام انسان صرفنظر از دین و ملیت و رنگ و زبان، فرهنگ مورد دلخواه اکثریت مردمان جهان و منجمله مردم در شهر محل تولد شما در کردستان، در محل تحصیل شما در تهران و... هم است. اگر این فرهنگ هنوز نتوانسته فرهنگ غالب و حاکم در جامعه شود نه به دلیل عدم تمایل مردم، که به دلیل حاکمیت سیستمی است که مانع پیشرفت آن است. به خاطر هزار و یک امکاناتی است که در اختیار فرهنگ کهنه هست و در اختیار فرهنگ مدرن نیست. همین نشریات کردی‌زبان در ایران را بنگرید چه اندازه فرهنگ کهنه، پوسیده، گندیده و نامطبوع تولید میکنند، بدون اینکه نقد به این فرهنگ ملی اسلامی اجازه انتشار داشته‌باشد. خلاصه کنم در فرهنگ موجود در کردستان، من متعلق به آن فرهنگی هستم که اکثر جامعه آنرا قلباً می‌خواهد، که آنهم کردی و بومی و محلی نیست، فرهنگ مدرن دنیا است، فرهنگ انسان مدرن در جامعه مدرن است. این فرهنگ لباس و موزیک و رقص و همه چیز دارد که با نوع بومی و محلی متفاوت است.

فرهاد عزیز!

نوشته‌ام خسته‌کننده شد. فقط یک نکته مانده آنهم مسئله افتخار به کرد بودن و هویت قومی و ملی است. فرهاد جان من ملیت و قومیت ندارم، همانطوریکه مذهب ندارم. اینها امر خصوصی انسان‌اند. شما مختارید هر لحظه خود را مسلمان، مسیحی یا بودایی بدانید و هویتی قومی یا ملی هم برای خود انتخاب کنید، منتها اجازه بدهید کسانی مثل من هم حق داشته‌باشند این هویت‌ها را خرافه تعریف کنند. مفهوم ملت کرد همان اندازه واقعیت دارد که ملت مسلمان یا امت مسلمان. در همین ایران یکی به زور می‌خواهد هویت ایرانی به من بدهد، دیگری هویت کردی به یقه‌ام می‌چسباند، در حالیکه از هر دوتای‌شان متنفرم، اینها هویت‌های تراشیده شده تاریخ بشراند، و بشر میتواند و باید خود را از این هویت غیرانسانی رها کند. باور کنید انسان بودن هیچی کم ندارد، لازم نیست کسی برای تراشیدن هویت برای خود دنبال پایه‌های کاذب برود. در همین ایران احتمالاً خودتان دیده باشید که یک نفر کرد زبان که متعلق به ناسیونالیسم ایرانی است، به ایرانی بودنش افتخار میکند و آن یکی که به ناسیونالیسم کرد وابسته است به کرد بودن خود افتخار میکند، و خیلی مسلمان‌شان به دین و هویت دینی‌شان افتخار میکنند. من و امثال من تعلق به هیچ‌گونه ناسیونالیسمی و ملیتی و قومیتی و

مذهبی نداریم، افتخار به تک تک اینها را هم عین خرافه میدانیم. هر کسی که به هویت انسانی فکر کند متوجه میشود که به هر نسبتی خود را به هویت های محدودتر، محلی تر، ایدئولوژیک تر و تعصب آمیزتری وصل میکند، به همان نسبت از جایگاه انسانی اش میکاهد.

در خاتمه برای رفع نگرانیهای مهم دوستان شما عرض شود، در جلسات کمیته کردستان اگر رفقای غیر کرد زبان حضور نداشته باشند، متاسفانه یا خوشبختانه زبان بحث، کردی است! منتها برای رساندن مطلب طبعاً ناچار میشویم هر اندازه میتوانیم، با اجازه ناسیونالیستهای خیلی متعصب، به اندازه کافی از اصطلاحات غیر کردی هم استفاده کنیم، تا از این طریق به قدرت و غنای این زبان بیفزاییم.

بژی! (از کلمات قشنگ کردی است، یعنی زنده باشید)

بعدالتحریر؛

انسان کرد زبانی که برای معرفی خود به دیگران مشکل دارد، میتواند خود را به عنوان تبعه یا شهروند آن جامعه معرفی کند. باید توجه کرد، کسی که خود را به عنوان "کرد" معرفی میکند، تفاوت دارد با کسی که خود را به عنوان اهل، تبعه یا شهروند کشوری معرفی میکند. "کرد بودن" اشاره به هویت قومی فرد است، و شهروند کشوری بودن هویت قومی به فرد نمیدهد. کسی که خود را بختیاری، قشقایی، کرد، فارس، لر و... معرفی میکند، دارد خود را به قوم و قبیله و عشیره ای وصل میکند، دارد هویت قومی یا ملی برای خود تعریف میکند. درست مانند کسی که به هویت دینی خود مراجعه میکند و خود را مسلمان، مسیحی، بودایی یا... معرفی میکند. ناسیونالیسم فرد را تشویق میکند به قبول هویت قومی یا ملی. مذهب فرد را به تقبل هویت دینی. نژادپرستی فرد را به قبول هویت نژادی تشویق میکنند و... در مقابل، ما مردم را تشویق میکنیم تا از هویت انسانی خود دست نکشند، و از این طریق بر حقوق جهانشمول انسانی خود تاکید کنند. هویت های قومی و دینی و... حقوق فرد را در حصار قومی و دینی و... محصور میکنند، در مقابل، هویت انسانی حقوق فرد را انسانی، جهانی و برابر تعریف میکند.

کتاب خاطرات مظفر محمدی را در سایتش بخوانید.

www.mozafarmohamadi.com

حزب دمکرات و قرآنش

مهرماه ۱۳۸۲

برای مردمانی که حزب دمکرات کردستان ایران را از نزدیک نشناسند، بعید نیست باور کنند که این حزب جریان سکولاری است که با مذهب میانه ای ندارد. لابد اینها خیلی تعجب خواهند کرد، اگر بشنوند از روزی که این حزب در بیست و چند سال پیش رادیو دایر کرد، برنامه های روزانه اش، با "آیاتی چند از کلام الله مجید" شروع میشود! طبعاً اشتباه است، اگر کسی فکر کند که هدف از این نوشته، مطلع کردن بی خبران از یک سیاست و عملکرد روزانه این حزب در دو دهه گذشته است. این قضیه هم فعلاً مورد نقد من نیست که اینها حاکمیت شبانه روزی اسلام و قرآن را بر زندگی و هست و نیست جامعه ناکافی میدانند، ترجمه آیه به آیه و سوره به سوره این کتاب آسمانی را برای به سیاهی کشاندن جامعه کم میدانند، و در کنار قرآنت شیعی، ترجمان سنی آنرا هم برای غلیظ کردن رحم خدا لازم دیده اند. اگر قرار باشد این کار نقد شود، هر روز هفته باید مطلبی نوشت و در مقابل کلام الله مجید رادیو دمکرات، از زندگی و حیات مردم، از عشق و علاقه مردم به شادی، به خنده، به سکس و خواب و خوراک و هوا دفاع کرد. این کار لازم است، و شاید تا آنجا که به ما برمیگردد، کوتاهی کرده ایم. حسابش را بکنید که ما لازم میدانیم، که در مقابل ترجمه عملی آیات و احادیث حاکمان اسلامی برای ویران کردن زندگی، از حق حیات مردم دفاع کنیم. در این صورت چه دلیلی دارد که در مقابل صدای ناخوشایند قرآن رادیو دمکرات که با ژست اپوزیسیون فضا را آلوده میکند، سکوت کنیم؟ مثلاً به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایراد میگیریم، میگوییم ضد انسانی است، چون اسلامی است. روزی که برای مثال قرآن دمکرات هم تبلیغ میکند که میتوان زنان را در صورت سرپیچی از فرامین مردان کتک زد، آیا نباید به آنها اعتراض کرد؟ نباید احساس تنفر خود را به گوششان رساند؟ نباید در مقابل سوره نسای پخش شده از رادیوی شان، اعتراض مردمان را علیه شان سازمان داد؟ آیا تهیه طومارهای بلند در اعتراض به رهبری این حزب، تا پخش تبلیغات اسلامی را قطع کند، کار نالازمی است؟ چرا به قطع دست و پای مردم طبق اصول اسلام اعتراض میشود، چرا به تبلیغ همین اصول از رادیوی یک جریان اپوزیسیون اعتراض نشود؟ آیا اسلام سنی و شیعه متفاوت اند؟ عمر ابن الخطاب دمکرات و علی ابن ابی طالب جمهوری اسلامی ارزشها و روشهای زندگی متفاوتی را نمایندگی میکنند، که نسبت به یکی ارفاق قایل شود؟ همه اینها قابل بحث جدی، قابل پیگیری، و ملازمه کار انتقادی و روشنگرانه است. منتها هدف این نوشته چیز دیگری است.

هدف، روشن کردن علل و ریشه های این سیاست و عملکرد اسلامی روزانه دمکرات است. در پرتو این بحث، خواننده این سطور میتواند روی اهداف این حزب در پخش قرآن بیندیشد، و خارج از اینکه چه رابطه ای با این حزب دارد، کلاه خود را قاضی کند، و نه به این حزب، که به فقر فرهنگی و سیاسی کسانی بیندیشد که سرنوشت سیاسی خود را به این پدیده عتیق و کپک زده گره زده اند.

کار دینی یا فعالیت سیاسی

اگر روزگاری، مسجدی هفته‌ای یکبار قرآن پخش میکرد، کسی به این فکر نمیافتاد که دستگاه مسجد مشغول یک فعالیت سیاسی ویژه بود. امروزه پخش کمتر و بیشتر قرآن از بلندگوی مساجد هم معنی سیاسی دارد. چه کسی نمیداند که زیر سلطه حسنی امام جمعه ارومیه، فعالیتهای سیاسی دستگاه مسجد با جایی دیگر تفاوت دارد؟ چه کسی نمیداند که امروزه دستگاه اسلام در ایران، همراه شبکه مساجد و مراکز قرآن و آیات و احادیث و امامان و حجج اسلام، نه ابزارهای خرید مکانی در بهشت برای دنیای مردگان، که وسایل تامین دریایی از جهنم برای زندگان در همین جهانند؟

وقتی پخش قرآن از بلندگوی مساجد، یک کار صرفاً دینی و برای رضای خدا نیست، در بوق کردنش توسط رادیوی احزاب سیاسی، بطور اولی ربطی به اقدامات خیر جهت کرایه گوشه‌هایی از بهشت برای آینده اعضای یک حزب ندارد. حزب دمکرات با این کار اسلامی روزانه اش، میخواهد بگوید اسلام بخشی از موجودیتش است. میخواهد بگوید، همان اندازه که نفس کشیدن بخشی از سوخت و ساز حیات فیزیولوژیک است، شروع کار روزانه با قرآن نیز، نه فقط یک فعالیت سیاسی رو به جامعه، که بخشی از سوخت و ساز طبیعی او، و بخشی از موجودیت و هویت سیاسی اوست.

توجیه سیاسی چیست؟

این کار را میشود بدون توضیح از جریانی مذهبی مثل مجاهد انتظار داشت چون پرچمش رسماً شیعه دوازده امامی است. دمکرات اما ژست یک سازمان غیر مذهبی و یک حزب سیاسی به خود میگیرد که علیرغم ملا بودن رهبرش، حجاب اسلامی سر کسی نکرده است. پس برای کشف توجیهات این حزب، باید از مسجد و حوزه تعقل دینی شان بیرون رفت، و در عرصه اندیشه و تفکرات سیاسی شان نسبت به جامعه تعمق کرد؛

از نظر حزب دمکرات، ملت کرد در ایران از دو جهت مورد ستم است؛ از این جهت که کرد است، و از این جهت که سنی است! برای دفاع از ملیت کرد، خود را ملزم میداند که از رسم و رسوم آبا و اجدادی دوران فنودالیسم و عشایر و فرهنگ عهد بوق دفاع کند تا زنده اش نگهدارد. برای دفاع از اسلام سنی نیز، به پخش قرآن شیعی رضایت نمیدهد، لذا ورژن سنی مذهبانش را قرائت میکند، و بخشی از برنامه حزبی اش را هم به قول و قرارهای اسلامی مزین کرده است. این امر است که آنها را قرآن خوان هر روزه کرده است!

پس لازم است به حکم دمکراتی "سنی و مسلمان بودن ملت کرد" پرداخت؛

اینکه زیر سایه شکنجه و اعدام اسلامی، مذهب بر بخشی از ارزشهای زندگی جمعیت معینی از مردمان در ایران سایه افکنده است، شکی نیست. در اینهم شکی نیست که این ارزشها و باورهای دینی هر روزه به زور سرکوب و جهنم فقر فرهنگی و اقتصادی تولید و بازتولید میشود. این امر ویژه ایران و کردستان هم نیست. در تمام دنیا، دکانهای دین آنجا مشتری بیشتری دارند که فقر و استبداد بر زندگی مردم بیشتر است. به هر نسبتی که رفاه و آزادی در جامعه ای هست، مساجد، کلیساها، معابد و کلاخانه های خدا خلوت تر و بی مهمان تراند.

در ایران البته یک فاکتور مهم در این میان عمل میکند؛ جامعه ایران سالهاست که دوران مدرن خود را طی کرده است. سالهاست که ارزشهای غیر دینی در زندگی مردم جای پر فرهنگ و اخلاقیات اسلامی تنگ کرده‌اند. کسی که قبل از جمهوری اسلامی پامی شد و ادعا میکرد که ایران یک جامعه اسلامی است، بی شک موجبات خنده مخاطبینش را فراهم میکرد. وقتی یک جامعه اسلامی است که شکل و شیوه و فرهنگ زندگی اش اسلامی باشد. فرهنگ و سنن و اخلاقیات اسلامی باشد، و اسلام بر گوشه و زوایای مختلف زندگی حکومت کند. در جایی که نه لباس و پوشاک مردم، نه فرهنگ مناسبات و رفتارشان اسلامی است، نه عشق و علاقه شان به علم و دانش و پیشرفت ربطی به اسلام دارد، چگونه میشود اسلامی اش نام نهاد؟

اگر گفته میشود اسلام ریشه هزار و چند صد ساله در تاریخ این جامعه دارد، و به هر دلیل هنوز باور مردمانی در این سرزمین است، کاملاً درست است. ولی این واقعیت یک صدم حقیقتی است که در این جامعه به چشم میخورد. این را هم باید دید که در تاریخ دوران مدرن این جامعه، اسلام پرچم هیچ جنبش و تقلائی برای تغییر در زندگی نبوده است. نه فقط این، هر تقلائی سیاسی و فرهنگی در جامعه، شاخ و برگ این درخت کهن را تکانده است. مدرسه و دانشگاه آمده حجره را جمع کرده است. دکتر و طب آمده، دعای ملا را بر باد داده است. علم و دانش، خرافه را گور کرده است. تکنولوژی هم سیستم زندگی کهنه را کنار نهاده است. اگر تا دیروز بخشی از جامعه مشروب الکلی مصرف میکرد، امروز اکثر خانواده های تنگدست هم که قادر به خریدش نیستند، خود در تولیدش تخصص پیدا کرده‌اند. برق و تلفن و جاده اسفالت به ده کوره‌ها هم رفته و در نتیجه فرهنگ و شیوه زندگی مردم در آنجا نیز تغییرات جدی کرده است.

جمهوری اسلامی بیست و چند سال است تقلا میکند و خون میریزد تا چرخهای این جامعه را بر دایره اسلامی استوار کند، تا فرهنگش را اسلامی کند، تا نرم زندگی را و ارزشهای معتبر در جامعه را اسلامی کند، ولی شکست خورده است. نه فقط این، بلکه با دخالت ایدئولوژیک در فرهنگ و نرم زندگی، عکس‌العمل شدید زن و مرد و جوان را هم نسبت به فرهنگ و ارزشهای دینی و سنتی تحریک کرده است. امروز در بین نسل جوان، یعنی اکثریت جامعه، رسماً مسجدبروها و نمازخوان ها را عقب افتاده میدانند. هیولای "هجوم فرهنگ امپریالیستی" که نمایندگان خدا را به هراس انداخته است، چیزی غیر از رشد یک فرهنگ مدرن در عمق جامعه نیست. خود آیت‌الله‌ها مدعی اند که بی دینی اکثر جوانان، یعنی بیش از هفتاد درصد جمعیت جامعه را فرا گرفته است. حزب دمکرات اگر بطور جدی مدعی است که این جامعه اسلامی است، باید برود برادران دینی اش در حکومت را قانع کند که نگرانی شان بیجا است!

در کنار همه اینها اما، حقیقتی هست که نمیتوان نادیده‌اش گرفت؛ ادعای دمکرات همه‌اش پوچ و بی پایه نیست. دمکرات "واقع بین تر" از این است که هیچ گوشه‌ای از حقایق را نبیند. لابد مردمانی را سراغ دارد که در چهارچوب تعریف ما از بخش مدرن جامعه خارج‌اند. اینها بالاخره "ملت کردی" را سراغ دارند که هنوز صبح زود، اولین کار زندگی شان مسجد رفتن است، که جان میدهند ولی هیچده رکعت و پنج وعده سجده شان در شبانه روز را فراموش نمیکنند، که مرتب خمس و نکات میدهند. که به وقت حج میروند، که رعایت دین را به این و آن تذکر میدهند، که روزی دهها بار آیت‌الکرسی به دور و بر فوت میکنند تا دین شان را باد نبرد، که مناسباتشان با زنان شان طبق فرموده‌های خدا و عین رفتار پیغمبر است، که ناموس اسلامی‌شان از دمکراتیها قویتر است، و...

وجود "ملتی" با این خصوصیات در جامعه کردستان، بلی حقیقت دارد! کسی که این "ملت" را نمی بیند کور است، از این جامعه بی خبر است، و شایسته دنیایی از سرزنش! لذا بایسته و شایسته است که به وجود این "ملت" اعتراف کرد؛

تمامی ملاهای ریز و درشت سنی در هر شهر و محله و ده و ده کوره‌ای به اضافه طلبه‌های حجره‌های تاریکی بخش، در پناه بعضی مساجد. این یعنی هزاران نفر، همگی عمامه به سر. تمام مالکین و زمینداران و ثروتمندان هزاران روستای کردستان. سران قدیمی عشایر و طوایف و قبایل در بعضی از مرزها و مناطق مرزی. تمامی شیوخ و تکیه‌گاه‌ها و خانقاها و مریدان شان، که احتمالاً هنوز در نم اسلامی بعضی کوه و دره‌ها، قارچ روییده بر فاضلاب فرهنگ کهنه بعضی از روستاهای محروم مرزی‌اند. تمامی تاجران و حاجی بازاریانی که از شیره جان مردم میلیون میلیون رویهم انباشته‌اند. به اینها اکثر اعضای شوراهای اسلامی شهر و ده را اضافه کنید، مسئولین و همه‌کاره‌های کرد زبان ارگانه‌های مسلح و غیر مسلح رژیم را که روز آخر جزو مسئولین حزب دمکرات خواهند بود را هم حساب کنید. طیف تاریک فکرائی از نوع مسئولین نشریاتی مثل "سروه" و "آبیدر" که از آخور اسلامی میخورند و روزنامه و مجله ملی مذهبی دایر کرده‌اند، تا خرافات ملی اسلامی شان را به زبان کردی در حمایت از وضع موجود، چون آفات به جان مردم بیاندازند و به جنگ مدرنیسم و برابری طلبی و آزادیخواهی روند.

بلی همه اینها را هم اضافه کنید، آنگاه متوجه میشوید، که حقیقتاً "ملت" مسلمانی به طول و عرض تمام کردستان هست، که خیلی بیش از هزاران نفر جمعیت دارد. حزب دمکرات حزب واقعی و اجتماعی و سیاسی اینهاست. سنت و اخلاقیات و فرهنگ و ناموس و دین دمکرات، تماماً به تن این "ملت" دوخته شده است.

حزب دمکرات به ملتی متعلق است که فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهایش، ناموس و اسلام و دینش، باور و عقاید و خرافاتش، همگی روزانه زیر پای مردمانی له میشود، که رفاه، آزادی، عشق، شادی و زندگی میخواهند.

دمکرات مدعی است که حزبی پنجاه و چند ساله است. باید اعتراف کرد اینها خیلی کهنه‌تراند!

قرآن در برنامه دمکرات

حزب دمکرات با اتخاذ این سیاست که جامعه کردستان اسلامی است، بندهای مختلفی از برنامه‌اش را به حمایت از اسلام و گسترش آن در جامعه اختصاص داده است. این حزب با این سیاست، کاری کرده است که تشخیصش از جریانی تماماً اسلامی تقریباً مشکل است.

دفاع سیاسی دمکرات از سنی‌گری، دست حزب دمکرات را باز گذاشته تا از موضع ملا و آخوند کرد، به نابرابری اش با طفیلیگری آخوند شیعه، و محدودیتش در چپاول ثروت جامعه اعتراض کند. جایگاه این مسئله از نظر این حزب آنقدر مهم است که در اولین بند مربوط به حقوق ساکنان منطقه خودمختار در برنامه اش بگنجانند که؛ "حکومت خودمختار به کانونهای دینی کمک میکند، و رهبران میهن پرست مذهبی را از لحاظ مادی و معنوی یاری میرساند!" دمکرات خواهد ثابت کند

که اگر به آخوند کرد زبان کم لطفی شده است، آنها با قول تامینات مادی و معنوی جبران‌شان میکنند، و برای حفظ کیان سنی گری به اندازه کافی از ثروت جامعه مایه میگذارند. به همین دلیل برای مراکز و انجمن و نهادهای مرتجع سنی از جیب دولت هزینه میکنند، تا در آینده، خرافه دین در قلب "ملت کرد" را به خوبی حفاظت کنند. اطلاع از این نکته احتمالا برای همه جالب باشد که این قشر، تنها بخش جامعه کردستان‌اند، که دمکرات از حالا قول تامینات مادی و معنوی‌شان را داده است!

دمکرات حزب مدافع وضع موجود است، حزب مقاومت در برابر هر تحول جدید است، حزب سنت و فرهنگ و اخلاقیات آبا و اجدادی است، لذا جایگاه مقدس مذهب در دفاع از کهنه، در دفاع از وضع "خدادادی" موجود و در دفاع از نابرابری طبقاتی را به خوبی میداند. به همین دلیل آخوند تنها قشری در جامعه‌اند که دمکرات‌ها همه جانبه‌شان را متعهد شده است. برای هر کس که عقل آخوند در مغز نداشته باشد، معلوم است حمایت معنوی یعنی بستن دهان هر کسی که به "مقدسات دینی" و مفتخوری آیات عظام عضو دمکرات نقد پایه‌ای کرده و ماهیت خرافی دین‌شان را افشا کند. قول کمک به نهادهای دینی، یعنی در کنار مسجد انواع دستگاه و سازمان اسلامی برای تحمیق مردم با هزینه دولت، مشغول پاشیدن زهر دین در وجود جامعه شوند.

حزب خیلی دمکرات اما به این اندازه از حمایت رضایت نمیدهد، و در اولین بند سیاست فرهنگی اش اعلام فرموده که "کمک‌های حکومت خودمختار در زمینه آموزش شامل مدارس دینی نیز خواهد شد." این یعنی اشکال آموزش اسلامی در دوران حکومت فعلی، در سنی نبودن مدارس، و وجود لیست دوازده امامی کتابهای درسی به جای چهار خلیفه است! از نظر اینها کودکان را میشود ملک طلق والدین تعریف کرد که هر بلایی سرشان آورد. منجمله آنها را دست اسلامیون رها کرد، تا مخدرات اسلامی به خوردشان دهند.

با تحولات جاری در ایران، مردم میخواهند شاهدرفتن اسلام و فرهنگ و اخلاقیات اسلامی و آخوند و آموزش و پرورش اسلام زده‌اش باشند. حزب دمکرات میخواهد در فردای بعد از این رژیم، آموزش اسلامی مدارس را از نو بازگرداند، تا به حساب خود در کالبد جنازه‌ای خاک شده روح جاویدان بدمد!

رهبر فعلی دمکرات در خاطراتش نوشته که در دوره انقلاب سال پنجاه و هفت بی خبرانی در مغز گاو بودند. حالا که دارند از زبان خود سران رژیم هم میشنوند که اسلام در خطر رفتن است، به نظر میرسد این بار در اوج "بیداری" در مغز گاو خوابیده‌اند! آخر چگونه میشود جوانان این جامعه علیه هر چه آثار و نقش اسلام است بپا خیزند، همزمان با چشم باز هم بپذیرند که این بار به جای آخوند شیعی، آخوند سنی با هزینه و حمایت دولت، بجای امامت، درس خلافت دهد؟! گویا زنان هم می‌پذیرند که به جای آخوندهای فعلی، ملاهای آتی سوره نسا و شرایط کتک خوردن و چهار همسری و بی حقوقی زنان را به هزینه دولت و خزانه مردم در بلندگوی مساجد و مدارس و رادیوها کنند، با این تفاوت که این بار توضیحاتش و توجیهاتش به زبان کردی باشد! دین از نظر اینها، قرار بود وسیله تحمیق ملت باشد، ولی به نظر میرسد متاسفانه قبل از همه به جان خود رهبران دمکرات افتاده است!

استفاده طبقاتی از قرآن

دمکرات طبق اساسنامه اش خود را حزب تمام اقشار و طبقات مردم کردستان میداند. یعنی هم حزب کارگری که شب و روز در اختلاف با کارفرما و صاحب سرمایه است، هم سرمایه داری که ثروتش حاصل کار کارگر است. هم حزب مالکین و زمینداران است، هم حزب کارگرانی که اینها شیره جانشان را سود میکنند. هم حزب زنانی است که خواهان برابری اند، هم حزب آخوندی که طبق قرآنش، زن ملک و برده مرد است. هم حزب مدافعین سیستم اقتصادی فعلی است، هم حزب مخالفین این نظام استثمارگرانه!

این ادعای بی پایه را اما، نه کارگر و زحمتکش آگاه و زن آزادیخواه و جوان مدرن قبول دارد، نه حزب دمکرات هم میتواند عملی اش کند. در دوره قاضی محمد که این حزب قدرت گرفت، نوع حاکمیتش فنودالی بود و نفع احدی از اکثریت جامعه، یعنی دهقانان را در بر نداشت. تحت حاکمیت این حزب، دو انتخاب طبقاتی در برابر حزب بود؛ یا نظام فنودالی و سیستم ارباب و رعیتی پرچیده شود، یا این سیستم کهنه، این بار به زبان کردی حکومت کند. حزب دمکرات دومی را انتخاب کرد. لذا اگر مدعی شود که در آن دوره همزمان منافع فنودال ها و دهقانان، هر دو را نمایندگی میکرد، ادعای بی پایه ای هم وزن با تاریخ پنجاه شصت ساله اش تحویل جامعه داده است.

در دوره دو دهه گذشته نیز، کسی از دمکرات نشنیده به ظاهر هم کنار کارگر بایستد، و از او در مقابل سرمایه داران دفاع کند. در مقابل، تقلا دارد کارگر و سرمایه دار را به اسم ملت با هم جمع کند، و به نفع سرمایه داران و صاحبان ثروت، کارگر و زحمتکش را مطیع نظم دلخواه آنها کند.

قرآن دمکرات این ماموریت را دارد که با خدایی نامیدن نظم دلخواه سرمایه داران، از آن دفاع کند. ماموریت دارد که روزانه در گوش "ملت" بخواند که؛ "دنیا را با همه نقش و نگارش، خدا آفریده است. نابرابری طبقاتی موجود در دنیا از روز اول بوده است، خواست باری تعالی است، و تا ابد خواهد ماند. اگر کسی در فقر و دیگری در ناز و نعمت، کار رنگین اوست. بشر را او عمداً به طبقات مختلف تقسیم کرده است، تا همه را در این دنیا آزمایش کند. میخواست ببیند، صاحبان ثروت چه اندازه به فکر آنکه در فلاکت دست و پا میزند میافتند، یا کسی که در دنیا همیشه در فقر است، از سهم خود شکرگزار است، یا از کار خدا ناراضی، و کفر میکند..."

کارگر و زحمتکشی که قرآن دمکرات را می پذیرد، سربزیر و مطیع است. راضی به نداری است. ساکت در برابر دستمزد کم. منظم در ساعات طولانی کار. و شکرگزار برای سهم ناچیزش از نعمات دسترنج کارش. اینها در این دنیا گرسنه خواهند زیست و در مقابل، به سهمی از بهشت خیالی رضایت خواهند داد.

به این شیوه، قرآن دمکرات میخواهد سازش بین طبقات را، با تحمیل حماقت دینی به مردمان کارگر و زحمتکش تامین کند، و از آنها بره های مفیدی برای صاحبان سود و سرمایه بسازد.

قرآن دمکرات و زنان

رهبری حزب دمکرات به زنان میگوید؛ "در شرایط و موقعیت فعلی که خلق کرد از آزادی و دمکراسی و حقوق ملی خود محروم است، در چنین شرایطی طرح و مطالبه برابری زن و مرد امکان ندارد." (کردستان، ارگان حزب دمکرات. شماره ۲۲۴). بعداً تقلاً دارد قانع شان کند تا رسیدن به خود مختاری، از طرح شعار برابری با مردان خودداری کنند! از آنجا که زنان روزانه زیر ستم و اذیت و آزار و تبعیض‌اند و هر لحظه رهایی میطلبند، این فرمایش دمکرات بر آنان گران میاید. در مقابل، حزب دمکرات هم به قرآن و کتاب خدا متوسل میشود، تا به حساب خود ذهن برابری طلب آنها را کور کند. روزی سوره نسا را پخش میکند تا از زبان خدا به آنها بگوید که شما چیزی بیش از کشتزار مردان نیستید. روز دیگر با پخش سوره دیگری میخواهد به آنها بفهماند که ادعای برابری شان کفر است، چون خدا فرموده که زن زیر فرمان مرد است. در مقابل زنان نافرمان، روز دیگر سوره‌ای از قرآن دمکرات خطاب به مردان پخش میشود که میگوید؛ اعتراض شان بالامیگیرد، روز دیگر قرآن دمکرات با صدایی بلند از طرف خدای بزرگ بر سر زن داد میزند که؛ اگر شما را ناقص العقل نمیدیدم، از صدوبیست و چهار هزار پیغمبرم، یکی را از میان شما زنان بر میگزیدم. اگر شما را برابر مردان میدیدم، حق نبوت، امامت، خلافت، خطبه خوانی، پیش نمازی، شرکت در نماز جمعه، امامت جمعه، قضاوت و... را به شما هم میدادم. موقعیت خود را درک کنید، من اجازه رفتن تان به مسجد را هم نداده‌ام، چون ذاتاً نا پاک هستید. اینهمه اعتراض تان به نابرابری با مرد بیجاست، شما زن هستید. زن هم طبق دستور من از مرد پایین تر است! اصلاً چه میگویید، اگر قرار بود بعد از من، زن کس دیگری را پرستش کند، دستور میدادم به مردش سجده ببرد!

رهبران دمکرات هنگام پخش این تلاوات از رادیوی شان، در چشمان زنان شان خیره میشوند، و انتظار دارند با گوش دل بشنوند، تا بفهمند، که اگر در حزب دمکرات زن هیچ موقعیت و مسئولیتی در رهبری حزب شان ندارد، به خاطر رعایت همین اوامر خداست، که زن را ناقص العقل، مطیع و هیچکاره خلق کرده است.

خطاب به زنانی که از نظر دمکرات و مردان ناموس پرست پررویی میکنند، و حق طلاق میخواهند، قرآن دمکرات در گوش زن "کله شق" میخواند که طلاق حق مرد است، نه زن! نهایتاً در برابر زنی که سوال میکند، پس سهمش در این جهان چیست، قرآن دمکرات پاسخ میدهد که؛ شما حق دارید هر اندازه که بخواهید مردان تان را خدمت کنید. حق دارید زندگی آرامی داشته باشید، به شرطی که از صاحبان تان اطاعت کنید. حق دارید نفس بکشید، راه بروید، غذا بخورید، آب بیاشامید، ببینید و بشنوید. میدانید که خدا سهم شما را هم چشم و گوش و بینی، دست و پا، و زبان و دندان و دهان داده است! بیخودی اعتراض نکنید، حتی عقل هم داده است، منتها کمتر از مردان! ارث هم شامل تان میشود. البته باز نه به اندازه مردان!

خطاب به زنی که جدا شده و مدعی حق سرپرستی کودک است، قرآن دمکرات با صدای بلند پاسخ میدهد که بچه مال زن نیست. همچنانکه ملک و دارایی و خانه هم مال زن نیست. بعد ادامه میدهد که خود زن را هم مرد خریده است و طبق اصول اسلام، پول و جواهرات و مهریه پرداخته

است.

اگر زنی به چند همسری اعتراض کرد، قرآن دمکرات جوابش میدهد که باید قبول کند، باید اصول دین خود را عمل کند. و طبق آن، به تعداد چهار زن برای شوهرش رضایت دهد. باید زندگی زنان پیغمبر مسلمانان را سرمشق زندگی زناشویی خود کند. در غیر اینصورت، در مقابل حکم باریتعالی ایستاده است، و لعنت او را بر خود خریده است.

باز هم قرآن دمکرات، کسی را که در مقابل فروش دختر بچه اش مقاومت میکند، سرزنش میکند، که چرا عایشه را نمی بینید که در هشت سالگی به عقد پیغمبر در آمد!

دمکرات با اتکای تنها به سنن کهنه و پوسیده کردی قادر به مطیع کردن زن نیست. پیشنهاد طرح نکردن خواست برابری زنان را هیچ انسان آزاده‌ای نمی پذیرد. لذا قرآن روزانه را به کمک میطلبد تا در مقابل آزادیخواهی زن، سنگر خودمختاری اش محکمتر گردد!

قرآن و اپورتونیسیم سیاسی

حزب دمکرات را اگر کسی از زاویه قرآنش بنگرد، یک سازمان اسلامی متعهد است، که تا قرآنش را پخش نکند، دهان باز نمیکند. اگر کسی به گوشه دیگری از سیاستهای شان مراجعه کند، متوجه ادعای سکولار بودن و خواست جدایی مذهب از دولت شان میشود. علت این تناقض چیست؟ چرا اینها رو به طرفی سنگ اسلام بر سینه میزنند، از طرف دیگر سنگ سکولاریسم؟ چرا از طرفی با ملاحای کرد زبان یک جبهه اند، از طرفی هم عضو انترناسیونالیست سوسیالیست است؟ اگر کسی از نزدیک با رهبران شان آشنایی داشته باشد، متوجه میشود که اکثرشان اتفاقاً نه عقیده‌ای به دین دارند، نه برای اسلام تره خورد میکنند. پس علت چیست؟

کسانی که به تاریخ دمکرات و سیاستهایش آشنایی دارند، متوجه اند که این حزب در دوره قبل از روی کار آمدن اسلام سیاسی در ایران، هیچ اثری از اسلام در برنامه‌اش نبود (برنامه مصوب کنگره سوم شان). در کنگره چهارم شان که در دوران جمهوری اسلامی بود، نه تنها دین وارد برنامه‌شان شد، بلکه خمینی را هم به عنوان امام و رهبر به رسمیت شناختند و همین مانده بود از امامان شیعه هم ستایش کنند. در دوران وجود شوروی و تعلق شان به بلوک آنها، کردستان جامعه‌ای طبقاتی توصیف شد، و قاسملو در کتابش "کرد و کردستان"، طبقه کارگر در کردستان را با آمار و به دقت نشان میدهد. چند دهه بعد از آن تاریخ، وقتی همین حزب با رهبری همین آقای قاسملو به جنگ ما کمونیستها آمد، ادعا کرد که در کردستان طبقه کارگر موجودیتی ندارد، کردستان جامعه‌ای طبقاتی نیست، چیزی به اسم کارگر و سرمایه دار نداریم، و کومه‌له بیخود بین ملت کرد اختلاف میاندازد!

این تناقضات منتها ویژه دمکرات نیست. جلال طالبانی وقتی با کمونیستها بحث میکند، در مقابل شان از کاپیتال و مارکس نقل قول میاورد، در مقابل اسلامها هم به قرآن مراجعه میکند. وقتی با مقامات آمریکایی طرف است، از بوش راست تر است، وقتی با سوسیال دمکراتهای اروپایی روبرو است، سوسیال دمکرات است. سال گذشته به مقامات ترکیه هم گفته بود که از این به بعد بوقلمون نمیخورد، چون در انگلیسی به آن ترکی میگویند!

پ ک ک هم عین اینها. با اسلامیها که روبرو میشوند، مسلمان اند، در مقابل سوسیالیستها هم مارکسیست میشوند. یک روز مدعی چهار و پنج پارچه کردستان اند، روز بعد آماده مزدوری برای حاکمان همه این پارچه ها میشوند. یک روز از نظرشان مخالفین کردستان مستقل، یا مزدور و یا خل اند. روز دیگر علیه اراده مردم در هر پارچه‌ای آماده مقابله‌اند. کسی فراموش نمیکند که اینها علیه تظاهرات مردم در کردستان ایران اطلاعیه مطلوب رژیم اسلامی دادند و...

با این نمونه ها میخواهم بگویم که حزب دمکرات و همه احزاب ناسیونالیست، عقاید و سیاستهای شان بسته به هوای روز است. به شوروی که احتیاج دارند، سوسیالیسم شان گل میکند، به اسلامیها که نیاز دارند، قرآن روی سر میگذارند.

علت اصلی در این است که اینها میخواهند در کردستان به نان و نوایی برسند. میخواهند در قدرت سیاسی محل شرکت داده شوند. میخواهند حاکم کردستان شوند. حالا اگر رسیدن به این هدف با سازش با اسلامیهاست، با بعثیهاست، یا با فاشیستهای ترک است، اصلا مهم نیست. اسم قدرت شان میتواند خودمختاری باشد، میتواند فدرالیسم باشد، میتواند خودگردانی باشد، خودگردانی اسلامی باشد، حکم ذاتی باشد، حقوق بشر باشد، حقوق شهروندی باشد، اصلا و ابدا مهم نیست. ارتش دولت مرکزی قدرت اصلی، و اینها پاسبان محل باشند، باز هم برایشان مهم نیست. مردم کردستان حق تعیین سرنوشت، حق دخالت و رای دارند یا ندارند، برایشان مهم نیست. آنچه مهم است، آنچه اصل است، و آنچه از نظر ناسیونالیسم کرد تعیین کننده است، این است که اینها حاکم بالا سر مردم در کردستان باشند. ستم ملی و سرکوب در کردستان برای اینها وسیله ای است که با استفاده از آن، خود را به مردم و جامعه تحمیل کنند، و در کنار طبقه حاکمه در مرکز، اینها هم در محل بخور بخور خودشان را داشته باشند.

علت اصلی سیاستهای فرصت طلبانه اینها، بی پرنسیپی سیاسی اینها، و نان به نرخ روز خوردن شان، در این امر نهفته است که اینها هیچ ربطی به منافع مردم، به رفع ستم ملی و به هیچ امر مردمی ندارند. امر اینها کدخدای کرد محل شدن است. فقط همین!

به سایت بی خدایان سری بزنید. در این سایت در کنار نشریه بی خدایان، کتابهای اعظم کم گویان در نقد اسلام هم موجود اند.

www.bikhodayan.com

حزب دمکرات کردستان؛ هویتی کهنه، آرمانهایی کهنه‌تر

شهریور ۱۳۸۲

در این نوشته می‌خواهم نشان دهم که حزب دمکرات در سیاست کهنه است، در فرهنگ کهنه است، در آرمان و عقیده هم کهنه‌تر. رفتارش با زن، با جوان، با کودک، با انسان مدرن و حق طلب، با عشق و خوشی، با زندگی و امروز و فردای آن، و حتی با صفوف خودش، همه و همه ارتجاعی و کهنه است. نه امروز، که همیشه کهنه بوده است، همیشه هم از توقع انسان ترقیخواه در دوره‌های تاریخی گذشته عقب بوده است. وقتی فنودالیسم میبایست برود، در "دیوخان" (بارگاه ارباب) خیمه زده بود، وقتی جامعه شهری می‌شد، به ده و کوه و دره پناه می‌برد، حالا که ده هم از تعرض مدرنیسم مصون نیست، به دامان کهنه‌ترین لایه‌های فکری فرهنگی در حاشیه جامعه، و به تونل تاریک فرهنگی محصول هواداران جناحهای رژیم اسلامی در کردستان پناه برده است.

مقدمه سیاستهای روز جریانات ناسیونالیست میتوانند مورد نقد جدی باشند، همانطور که همیشه بوده‌اند. میتوانند موضوعاتی برای جوک در مجالس و محافل متعدد باشند، که همیشه هستند. در موارد بسیاری حتی در محافل اطراف خودشان، کلی داستان و لطیفه در باره سیاست و عملکردهایشان است؛ داستان سازشهای اینها با حکومتهای مرکزی درست در گرماگرم جنگ شان، هزیمت کردن‌هایشان در اوج قدرت، ادعاهای بی‌پایه‌شان در اوج بی‌افقی، بند و بستهای مخفی شان با حکومتهای مرکزی در گرماگرم اختلافات، بوسه‌هایشان برگونه‌های دیکتاتورترین‌ها، لبیک‌هایشان به جنایتکارترین‌ها، اسکورت خشن‌ترین نظامیان به خاک مقدس‌شان، آویزان شدن شان به سیاستهای حاکمان غرب و شرق، و به سیاستهای منطقه‌ای و محلی این و آن رژیم، جاخوش کردن‌شان و نفس کشیدن و زندگی کردن در اختلافات مرزی این و آن ارتش، سیاست نان به نرخ روز شان، «چپ» و راست شدن‌های سال به سال‌شان، تغییرات "ایدئولوژیک" فصلی‌شان، و دهها سیاست رنگارنگ، همه و همه، نقل مجالس و محافل خودشان است، موضوع تمسخر و جوک رقبای هم‌رنگ‌شان و حتی محافل هوادار و دوست خودشان است. از ابراهیم احمد و نزدیکان ملامصطفی بشنوید چگونه سیاست کرده‌اند و مخالفین را سر به نیست نموده‌اند، از قاسم‌لو در مورد هزیمت قاضی محمد بشنوید، از دوستان پ.ک.ک در مورد عقل و شعور و منش و فرهنگ اوجلان، در مورد خصوصیات سیاسی فرهنگی ملا عبدالله از رفقاییش در خود کمیته مرکزی شان بشنوید، و از نزدیکان و پیشمرگان محافظ طالبانی در مورد سیاست و اخلاق و خصوصیاتش.

در همه این موارد، جوک در مورد هست و نیست‌شان، تحقیر و تمسخر سیاست و کارهایشان نقل و نبات دم دست همه‌شان است.

هدف این نوشته اما نه بحث در مورد این موضوعات، و نه درباره سیاست‌های روزانه و رسماً اعلام شده همگی‌شان، که انگشت گذاشتن بر بعضی عناصر هویتی و پایه‌ای یکی از این جریان‌هاست؛ حزب دمکرات کردستان ایران.

هدف، اشاره به نکاتی در ساختار سیاسی، هویتی و سازمانی این جریان، و نور انداختن بر ماهیت محافظه‌کارانه، راست، سنتی و مضر این سازمان سرتاپا کهنه است.

واقعا دمکرات نماینده کیست؟

جامعه و کیسه "ملت"؛

حزب دمکرات کردستان مدعی است همزمان هم نماینده مردمان بی نان و آب است، هم نماینده مالکین و سرمایه‌دارانی که دشمن نان و آب مردم‌اند. هم حزب مردمان زحمتکش است، هم از منافع کسانی دفاع میکند که در سایه فقر مردم پول انبار میکنند. این کار اما به سادگی ممکن نیست. لذا از نظر احزابی نظیر دمکرات، باید فرمولی اختراع شود که طبقات متضاد جامعه را در کنار هم متحد کند، و آنگاه خود به عنوان نماینده این واحد ظاهراً متحد، در چشم جامعه ظاهر شود! بهترین کار، همان است که احزاب نوع دمکرات میکنند؛ دوختن کیسه‌ای به اسم "ملت"، ریختن تمامی طبقات جامعه در درون این کیسه، و سپس وارد شدن در بازار سیاست برای معامله بر سر حق و حقوق این "ملت". این کار را امروزه عشایر و قبایل اقصابا نقاط هم یاد گرفته‌اند!

واقعیت این است که "ملت" مقوله‌ای ساخته شده، جعلی و بی معناست. همان اندازه معنی دارد که خدا معنی دارد، دین معنی دارد، مذهب و بقیه خرافات معنی دارند. همه اینها محصولات سیاسی مورد دفاع نظام طبقاتی فعلی‌اند. همه اینها وقتی موجودیت دارند که کسی و کسانی در ذهن خود قبولشان کنند. نه ایران یک ملت و چند ملت است، نه فارس و کرد و ترک واحدهای ملت‌های متفاوتند. برای نمونه، فارسی‌زبانان ساکن تهران به عنوان یک کلیت هیچ منفعت مشترک، و به طریق اولی هیچ وجه مشترکی ندارند. بخشی از آنها بقیه را استثمار میکنند، بخشی از آنها ثروت و سامان‌شان مدیون فقر و بدبختی بقیه است. بخشی از آنها زندگی را بر دیگران جهنم کرده‌اند. به روز سیاه‌شان نشانده‌اند. دست‌مزدشان را نمیدهند. حق‌شان را میخورند. جان‌شان را میگیرند. هست و نیست‌شان را به فنا میبرند،.... جمع اینها نه فرهنگ‌شان یکی است. نه خورد و خوراک و ناهار و شام و ظاهر و باطن‌شان. نه خانه‌هایشان حتی در همسایگی هم است. نه دوستی و رفت و آمدی باهم دارند. نه حاضراند با هم سر یک سفره بنشینند. سنتها و ارزشهای زندگی‌شان، رفتار و کردار و اخلاقیاتشان، آرمان و امید و آرزوهایشان، افتخارات امروز و فردای‌شان، همه و همه با هم در تضاداند. اگر در این وسط کسانی پیدا میشوند که این واقعیات روشن را انکار کنند، اگر کسانی پیدا میشوند و جوه مشترک و منافع و فرهنگ و تاریخ و زندگی مشترک برای اینها ابداع میکنند، اگر کسانی پیدا میشوند که اینها را به عنوان خواهر و برادر ملی در کنار هم می‌چینند و برایشان حزب و دکان و بازار سیاسی باز میکنند، باید یقه‌شان را گرفت، به جامعه معرفی‌شان کرد، و به عنوان حقه‌کلاهدارهای زندگی و سیاست افشایشان کرد. شهروندان جامعه را نمیشود نه "امت" کرد، نه "ملت". هیچ کیسه دینی و ملی و قومی جای مشترکی برای طبقات مختلف جامعه نیست. "امت"

ساخت اسلامیهایی است که میخوانند مردم را با خرافه دین عبد و عبید خود کنند، "ملت" هم از کارخانه هوت‌سازی ناسیونالیست‌ها در آمده است، تا مردم را به اسم ملت به زیر فرمان ملی درآورند.

امروز در میان مردمانی که "دولت مستقل ملی" بر سرنوشت‌شان حاکم است، زندگی انسان به اندازه کافی تباه هست. به تهران و آنکارا و بغداد و دمشق و کابل و اسلام‌آباد و... نگاه کنید و جهنم زندگی اکثریت را زیر سیطره این دولتهای مستقل ببینید. هیچ مکان و نقطه راحتی برای اکثریت جامعه موجود نیست. در همه‌شان، دولت مستقل، دولت طبقه حاکمه، دولت سرمایه‌داران و مالکین و استثمارگران است. حزب دمکرات خودمان هم آرزوی داشتن حاکمیت نوع آنها را به اسم «ملت» کرد دارد. خودمختاری و فدرالیسم اینها حکومت مسئولین دمکرات، بازاریان شهر و سرمایه‌داران و استثمارگرانی است که کارشان تامین سود و سرمایه‌های کلان برای خودشان است. گذاشتن کلاه "ملت" بر سر مردمان جامعه، جهت تحمیل این "حاکمیت ملی" است.

هویت اصلی این "ملت"

ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی، همچون کمونیسم و لیبرالیسم و... محصول رشد سرمایه داری در غرب است. در غرب قرون گذشته، هنگامی که جامعه سرمایه‌داری متولد می شد، ایدئولوژی ناسیونالیسم آن ابزار کارای بورژوازی برای مقابله با دنیای کهنه بود. تاریخ آن دوره، تاریخ کنار نهادن مذهب و فنودالیسم توسط بورژوازی انقلابی، در جهت رفع موانع سیاسی و اقتصادی رشد سرمایه‌داری بود. فرهنگ و اخلاقیات و آداب و سنن و ارزشهای جامعه نوین آن دوره، محصول یک جنگ تمام عیار در عرصه سیاست، اقتصاد، فلسفه، فرهنگ و... علیه بقایای دوران جهالت حاکمیت مذهب و فنودالیسم است. به یک معنی، "ملت" ساخته شده در اغلب جوامع غربی، محصول این مبارزه همه جانبه بورژوازی (طبقه سرمایه‌دار) علیه دنیای کهنه ماقبل خود است.

از شانس بد ما متولدین دنیای شرق، حضور اکثر ایدئولوژیهای دنیای نوین آن دوره غرب در شرق، در لباس کالاهای بنجل بود. مثلا لیبرالیسم در شرق، سر بلند نکرده مرد! آنها که تصمیم گرفته بودند لیبرال باشند، اکثرا ضمایم جنبشهای ارتجاعی دوران خود شدند. لیبرال‌ترین این طایفه را میشود در میان صدیق‌ترین هواداران اصلاح جمهوری اسلامی یافت!

ناسیونالیسم هم که رسید، در خیلی از مناطق دنیا، به جای ابزاری برای مقابله با مذهب و فنودالیسم و فرهنگ دوران جهالت، به وسیله دست سرداران مذهبی و فنودال و مدافعین کهنه پرستی تبدیل شد. در جوامعی نظیر کردستان، بدلائل مختلف، ناسیونالیسم نه ابزار مقابله با دنیای کهنه فنودالی، که اتفاقا در مقابل رشد رگه‌هایی از مدرنیسم در فرهنگ جامعه سنگر گرفت.

ناسیونالیسم کرد از آغاز تولدش به عنوان یک جنبش سیاسی، وسیله دست امرا و فنودالها و سران عشایر کرد زبان برای مقابله با دولتهای مرکزی، در جهت دفاع از سلطه فنودالی و عشایری شان شد. همین اشرافیت فنودالی تاریخا رو به مرگ، فرهنگ و سنن و عادات کهنه قبیله‌ای و مذهبی خود را مبنای هویت ملی قرار داد، و در طول تاریخی که بعدا به آن خواهم پرداخت، به هویت «ملت» تبدیل کرد. اینها تحت عنوان دفاع از فرهنگ این "ملت"، به دفاع از تمامی فرهنگ و سنن و آداب و رسوم خود برخاستند که می بایست از جامعه جارو شود. آن فرهنگ و سنن، آن آداب و

رسوم قومی و عشیره‌ای، امروز پرچم هویت دمکرات است، و خلا مطالبات مترقی در برنامه دمکرات را دفاع از این فرهنگ پوسیده پر کرده است.

بعضی عناصر اصلی این فرهنگ و هویت و "ملت"؛

تاریخ؛

"کردایتی" (جنبش ناسیونالیسم کرد) هویتش را نه مبارزه برای تغییر فاکتوری مادی در جامعه به نفع مردم، که بطور کلی دفاع از "ملت" کرد قرار داده است. وقتی در مورد فاکتورهای تشکیل دهنده هویت مشخص این «ملت» سوال میشود، در کنار زبان، به مجموعه‌ای فرهنگی شامل تاریخ و فرهنگ و سنن ملی این «ملت» اشاره میشود.

در درون تاریخ وارونه این هویت، تاریخ تقلای طبقات بالای جامعه به حساب مردمان محروم ثبت میشود. اگر در تاریخ مورد نظر یک سلطنت‌طلب ایرانی، شاهان و سلاطین و حاکمیت و جنگ و صلح‌شان "تاریخ پر افتخار ملت ایران" نامیده میشود، فنودالها، سران عشایر، مالکین، خان‌ها و ملاها و شیوخی که در دوران‌های مختلف در راس حرکت ناسیونالیسم کرد قرار گرفته‌اند، تاریخ سازان و قهرمانان "ملت کرد" به حساب آورده میشوند. به همین دلیل، کل تاریخ ناسیونالیسم کرد، در عین حال تاریخ زندگی شیوخ کرد زبان دوران فنودالیسم و سران قبایل و طوایف نیز هست؛ تاریخ فنودالهای بابان، بدرخان، شیخ عبیدالله نقشبندی، شیخ محمود برزنجی، شیخ سعیدپیران، اسماعیل آقا سمکو (شکاک)، ملامصطفی بارزانی، و قاضی محمد، همگی رئیس عشیره و فنودال و شیخ و یا ملا بوده‌اند.

فرد علاقمند به تاریخشان، میتواند برود و جنبش ناسیونالیستی کرد را در سرتاسر قرن نوزده و بیست بررسی کند، و ببیند که هیچ مقطعی از حیات این جنبش عبارت از سنگر بندی در مقابل هیچ نوعی از خرافه و کهنه پرستی نبوده است. در مقابل میتوان متعدد خیل شیخ و ملا و رئیس عشیره مدافع اسلام و خرافات و فرهنگ کهنه را در راس این جنبش برشمرد.

حزب دمکرات به عنوان جریانی که از این سنت آمده و از این طریق بند نافش به روسای دراویش و صوفی و فنودالها و سران عشایر وصل است، سنن و آداب و رسوم عشایر و فنودالها را بخشی از هویت سیاسی فرهنگی خود میداند. به همین دلیل در تمام تاریخ حیاتش، روح کهنگی در کل سوخت و ساز سیاسی اش جاری بوده است. تسلط این روح کهنه گرایی بر این جریان، نیرویی از آن تحویل جامعه داده است، که مطلقا ابزار ترقی در هیچ عرصه‌ای از زندگی مردم نبوده است. نه وسیله مبارزه علیه خرافات مذهبی بوده است. نه ابزار مقابله با سنن و اخلاقیات و رسومات کهنه فرهنگی بوده است. نه برای آزادی زن کاری کرده است. نه در دوران فنودالیسم لحظه‌ای در سنگر دهقانان ایستاده است. به این معنی، تاریخ جنبشی که از قرن نوزده شروع شده، و دمکرات از اخلاف آن است، در هیچ مقطعی از حیاتش، نماینده و پرچم یک وجب تغییر مدرن در هیچ عرصه‌ای از زندگی مردم نبوده است.

تاریخ حزب دمکرات و جنبش ملی کرد، به زندگی و تقلای انسان کرد زبان برای داشتن یک زندگی

بهتر بی ربط است. حزب دمکرات حق دارد به تاریخ هر چه شیخ و رئیس عشیره و مالک و فنودال است افتخار کند، ولی تقلایش برای انتساب این تاریخ به انسان کارگر و زحمتکش جامعه، به زن و جوان و مردمان طالب رفاه و آزادی و برابری، بیش از اندکی خنده‌دار است.

این تاریخ تراشی برای "ملت"، ویژه ناسیونالیسم کرد نیست. تاریخ شاهان و حکومت فرمانروایان دورانهای مختلف تاریخی، از نظر ناسیونالیسم ایرانی، نه تاریخ زورگویان و مستبدین تاریخ، که تاریخ "ملت" ایران است! از این زاویه است که تاریخ دوهزار و سه هزار ساله حکومت شاهان و امیران و جنایتکاران و سران قبایل و فنودال و حکومت سلسله نر این و آن پادشاه به حساب مردمانی نوشته میشود، که سهمشان از سلطه حاکمانشان تنها سرکوب و خشونت و فقر بوده است.

تاریخ مورد ادعای دمکرات، نه تاریخ مردمان خواهان زندگی بهتر، که تاریخ مالکان، سران عشایر، فنودالها، شیوخ و سران مذهبی، تاریخ طبقات مدافع دورانهای کهنه، تاریخ این "ملت" سر تا پا مرتجع در کردستان است.

لباس "کردی"؛

در کنار تاریخ، لباس بومی کردی جایگاه مهمی در شکل دهی هویت ملی مورد نظر ناسیونالیسم کرد دارد. هر چند که نقش شکل پوشش قبایل و عشایر دورانهای کهن تاریخ، در شکل دادن به هویت ملی، اخص ناسیونالیسم کرد نیست. لباسهای قبایل عرب زبان صحرا نشین هنوز هم بخشی از هویت ناسیونالیسم عرب در خیلی از کشورهای عربی در آسیا و آفریقا هست. لباسهای قبایل افغانی، پاکستانی، هندی و... نیز در تعریف هویت ملی این ممالک مذهب‌زده، نقش قابل توجهی داشته است، هنوز هم دارد.

وجه مشترک تمام این ناسیونالیستها که اساسا شرقی و دین زده‌اند، در این است که در تمام تاریخ حیات‌شان، برای مدرنیزاسیون و ترقی جامعه نه خشتی روی هم گذاشته‌اند، و نه امر مثبتی را موجب شده‌اند. در آنصورت خود را ناچار نمیدیدند هویت‌شان را از پوشش و لباس قبیله‌ای بدوزند.

در تمام ممالک یاد شده، در کنار لباس بومی، لباس بشر دوران مدرن نیز رشد کرده است. و بسته به فاکتورهای مختلف، به درجات متفاوت جای پوشش بومی را گرفته است. لباس بومی در این سرزمینها، بمثابة بخشی از فرهنگ زندگی دنیای قدیم، پوشش متناسب با دورانهای کهنه جامعه بشر است. کتو شلوار و لباس امروزی زنان و مردان، نه در ایران فارسی، نه در الجزایر فرانسوی، و نه در هند و پاکستان انگلیسی است. "که‌وا، پاتول و.." (لباس قبایل کرد زبان برای مردان)، "دیش‌داشه و عبا" (لباس قبایل عرب‌زبان برای مردان)، و انواع پوشش قبایل دیگر برای مردان، و دهها متر پارچه در هم و بر هم در فرمهای مختلف بومی و قبیله‌ای برای پوشاندن سرتاپای زنان در فرهنگ بومی عربی و کردی و افغانی و...، مدل‌های مختلف لباس در دنیای امروز نیستند.

اگر کسی دور از کره زمین به شکل و ظاهر انسانها روی این سیاره بنگرد، تنها مردمان نقاطی از این کره را در پوشش دورانهای کهن میبیند که فقر مادی و فرهنگی، خرافات دینی و قومی و

قبیله‌ای و یا استبداد سیاسی سایه بیشتری بر وجوه زندگی‌شان انداخته است. کسی که "لباس افغانی" را در نظر بگیرد که قبلاً رو به نابودی میرفت، و با تسلط جنبش ملی اسلامی مجاهدین افغانستان "مد روز" شد، به عینه متوجه میشود که اندازه استفاده از پوشش دوران قبیله‌ای چه تناسب غریبی با اندازه حضور ارتجاع ملی مذهبی در صحنه سیاسی و در زندگی مردم دارد.

لباس بومی کردی نیز، امروزه در شهر و ده، به نسبت حضور فقر فرهنگی، بر زندگی مردمان زحمتکش سنگینی میکند. ناسیونالیسم (واقعی‌چاره) کرد از محصول این فقر فرهنگی، برای خود افتخار دوخته است، و از این اثر رو به زوال دوران قبایل برای خود هویتی جعلی و پوچ ساخته است!

نکته جالب، و باز هم از شانس بد دمکرات، اینکه خود لباس بومی کردی نیز خیلی یا اصلاً بومی و "کردی" نیست! شکل این لباس، چه مردانه و چه زنانه آن، شباهت زیادی به خیلی از لباسهای بومی مردمان مناطق مجاور دارد. شلوار بومی مردانه و دامن بومی بلند زنانه مورد استفاده در مناطق مختلف خاورمیانه، از افغانستان و بلوچستان و پاکستان و هندوستان و مناطق عربی و... را برای نمونه میشود مقایسه کرد، که تقریباً یک شکل‌اند. و در همه آنها، سرتپای زن را طبق سنن ناموسی و دینی، به مثابه ملک و دارایی مرد، از دید مردان دیگر می‌پوشاند.

دستار یا پارچه‌ای که مردان قبایل مختلف به دور سر پیچیده‌اند، حتی رنگ و اندازه و مدلش هم در خیلی از این ممالک، یکی است. کت یا پوشش بالاتنه مورد استفاده در آن نیز، بازهم در یک چهارچوب قرار دارند. این شواهد زنده بار دیگر نشان میدهد که تمدن جوامع قرون قبل‌تر بشر، علیرغم محدودیت در روابط‌شان، به دلایل متعدد سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی از هم متأثر بوده‌اند، و شکل و شیوه زندگی را نیز از هم آموخته‌اند.

به لحاظ اصطلاحاتی که برای نامگذاری تکه‌های مختلف لباس بومی بکار رفته است، نیز شباهتهای زیادی در زبانهای غربی و شرقی هست. اسامی "که‌وا"، "پاتول" یا "پانتول"، "چاکه‌ت" و... را با تغییرات جزئی در تلفظ، در زبانهای متعدد اروپایی، از جمله در فرانسوی، اسپانیایی، سوئدی و... نیز میشود پیدا کرد. بنا براین، کاملاً بعید به نظر میرسد حتی یک تکه این اسامی هم در اصل ریشه در زبان اقوام کرد زبان داشته‌باشند. شک دارم احدی فکر کند "پانتولین" فرانسه از "پانتول" کردی، و یا اسپانیولی زبانان اروپا و آمریکای لاتین "چاکتا" را، و انگلیسی زبانان دنیا "جاکت" را از "چاکت" قبایل کرد گرفته باشند، و یا احیاناً شمال اروپا "که‌وایی" را از "که‌وا" ی کردی. تفاوت‌های جزئی تلفظ این اسامی در زبانهای نامبرده، به اندازه تفاوت در تلفظ مثلاً "تراکتور" در مناطق مختلف است که "ترختون"، "ترکتون"، یا "تراختور" و... تلفظ میشود. دستار مردانه قبایل کرد زبان را مجاهدین افغان و عشایر بلوچ و... هم دارند، که شبیه عمامه اسلامیهای دنیاست. "جامانه" را نیز از ناسیونالیستهای عرب و احتمالاً قبایل و طوایف قدیمترشان گرفته‌اند. با در نظر گرفتن همه این واقعیت‌ها میشود دید که پایه‌های پوشاک هویت ناسیونالیسم کرد چه اندازه پوچ و پوشالی، و ادعای کردی بودنشان چه اندازه احمقانه است!

جریانی که هویت سیاسی‌اش به پدیده‌ای این بی پایه و این چنین گذرا در تاریخ، و محصولاتی کهنه و عتیق از روابط مرده اجتماعی اقتصادی دوران‌های گذشته بند است، و ریشه در دنیای کهنه دارد، در دیدن رشد مدرنیسم و ترقیخواهی در حال و آینده جامعه، کور است. جوانی که دنبال فرهنگ و

زندگی نوین است، از نظر اینها گول فارسها را خورده است! خیل میلیونی جوانانی که لباس بومی دوران‌های کهن را کنار نهاده اند، نا آگاهانی تعریف میشوند که تسلیم فرهنگ بیگانه شده اند! در این باره شماره ۱۱ نشریه‌ای به نام "تیشک" که به زبان کردی از طرف دمکرات منتشر میشود، خواندنی است! در این نشریه از مردم کردستان انتقاد میشود که در دو دهه گذشته "لباس کردی از تن درآورده‌اند و به اندازه زیادی آداب و رسوم خودمان را فراموش کرده‌اند"! در کنارش هم گله و زاری شده که به بچه‌های کرد شیوه زندگی بیگانه آموخته میشود! متوجه میشویم که اسلاميون حاکم در نگرانی شان از هجوم فرهنگ "بیگانه"، یعنی مدرنیسم، به سنن فرهنگی قرون سابق تنها نیستند. این یکی وحشت اسلامی دارد، دیگری هراس ملی به جانش افتاده است.

با این فرهنگ، حزب دمکرات به زبان خود میگوید کسی که فرهنگ آبا و اجدادی را برای رفتگان گذاشته است، کسی که لباس بومی کردی (که دیگر معلوم نیست پوشش اولیه کدام قبیله و جامعه بشری بوده است) را به تاریخ و موزه سپرده است، کسی که سنی گری را، و همراه آیین علی، دین عمر را نیز در آشغال‌دانی ریخته است، کسی که ناموس پرستی را دون شان انسان میداند، همه اینها جهتی رفته اند که با سیاست و فرهنگ و خودمختاری و فدرالیسم دمکرات خوانایی ندارد. این یعنی نسل جوان و دختر و پسر امروز جامعه. یعنی میلیونها مردمی که رهایی فرهنگی را بخشی از آزادی شان میدانند، و روح فرهنگ دمکرات و ناسیونالیسم کرد، آفتی در سبک زندگی مدرن شان است!

ناموس پرستی

ناموس و ناموس پرستی بخش مهمی از فرهنگی است که ناسیونالیستهای کرد هویت خود کرده اند. اگر از دمکراتیها در مورد بالاترین ارزش در زندگی شان سوال شود، جواب میاید "با ناموس" اند!

صرفنظر از اینکه ریشه و اصل پدیده کهنه ناموس پرستی به چه دورانی از جهالت بشر برمیگردد، و چه خرافاتی پشت این مسئله خوابیده است، یک مسئله بسیار روشن در این وسط به چشم همه میخورد؛ ناموس مرد لای پای زنان است! درجه رشادت، غیرت، مردانگی و شرف مرد به چگونگی حفاظتشان از این منطقه "مقدس"! گره خورده است. حزب دمکرات کردستان در نبود هدفی برای ایجاد تغییر در زندگی مردم، از این منطقه مقدس، در اوج افتخار، برای خود تاجی با عظمت ساخته است، و دفاع از آنرا وظیفه ملی خود اعلام کرده است. همین امر موجب شده که عنصر دمکراتی برای تصاحب این صفت ایدئولوژیک مردانه، ناموس پرستی را در ذهن خود به تعصبی غیر قابل سوال تبدیل کند.

در کردستان ایران و عراق، در کنار اینهمه قتل ناموسی، حزب دمکرات نه حاضر به محکوم کردن این "فعالیتها" ناموس پرستانه است، نه آماده پایان دادن به حمایت از این خرافه دوران جهالت بشر است. دلیل ساده این است که ناموس پرستی بخشی از هویت ایدئولوژیک شان است.

با این تفکراتشان، زن برابری طلب از نظر اینها هرزه و بی بند و باری است که مقید سنن "محترم" جامعه نیست، بی ادبی است که شرم نمیشناسد، و بی حیایی است که فرهنگ اصیل "کردی" را زیر پا میگذارد. زنان ایدآل این فرهنگ، "خواهران" و "مادرانی" اند که به خاطر احترام به خودمختاری دمکرات و حفظ ناموس "ملت کرد"، از خواست انسانی خود به عنوان

انسانهای برابر با مردان گذشت میکنند، و تالاب گور ناموس و ملک مردان شان باقی میمانند.

از شانس بد حزب دمکرات اما، ناموس پرستی نیز سنت ویژه به جا مانده از قبایل کرد نیست!

ناموس پرستان سرزمینهای مناطق زیادی از دنیا، بویژه اسلام زده هایشان، تقریباً اکثرشان در دوختن و کشتن و سر به نیست کردن زنان به دلایل ناموسی، دست ناسیونالیستهای کرد را از پشت بسته‌اند. "پرده"، نه فقط تاج سری برای ناسیونالیستها و سنت گرایان کرد، که توجیهی اصلی برای کشتار زنان در نقاط مختلف دنیا، توسط مردان باغیرت این سنت از اقوام و "ملل" مختلف است.

بدشانسی دیگر دمکرات و همه ملی مذهبیهای ایران این است که در سالهای اخیر، بویژه با ضعیف تر شدن حاکمان ضد زن، جوانان دختر و پسر خیلی بیشتری به صف پرت کنندگان خرافه های ناموسی در آشغالدانیها پیوسته‌اند.

ناموس پرستی سنتی متعلق به دوران جهالت بشر است، و حزبی که دفاع از ناموس را بخشی از فرهنگ و هویت خود میداند، نمیتواند تعلق خود به کهنه‌ترین، سنتی ترین و مرتجع‌ترین افشار جامعه را انکار کند.

اسلام و قرآن و...

اسلام بخشی جدایی ناپذیر از هویت امروزه دمکرات است. قرآن خوانیهای هر روزه رادیویی شان را (که در نوشته جداگانه‌ای به آن پرداخته‌ام) باید در نظر گرفت تا به عمق علاقه اینها به هر پدیده کهنه‌ای، به هر نوعی از خرافه و تعصب متعلق به دوران جهالت بشر، و به بی ربطی امروزشان به امید و آرزوی مردم پی برد. اخلاقیات پدرسالارانه اینها، فرهنگ بی حقوقی کودک در چهارچوب تفکرات اینها، و هر نوع اندیشه عهد عتیقی که میتواند در ذهن بگنجد، جزو کلکسیون افکار و اندیشه‌های اینهاست.

حزب دمکرات در کردستان، با داشتن این هویت، مدافع میلیونها جوانی که زندگی مدرن میخواهند نیست. مدافع زنانی که روزانه چوب فرهنگ مردسالار و ناموس پرست را میخورند، نیست. نماینده منافع مردمان برابری طلب نیست. نماینده میلیونها انسان متنفر از اسلام و سنتهای کهنه نیست. نماینده دختر و پسر جوانی که در هر فرصت ممکن ناموس پرستی را زیر پا میگذارند، نیست. دمکرات نماینده سیاسی افشاری است که پیشرویهای فرهنگی و سیاسی جامعه در گرو جارو کردن سنن و فرهنگ و اخلاقیات کهنه‌شان است.

باز هم و باز هم از بدشانسی دمکرات، اسلام و سنی گری هم حتی به تاریخ اولیه مردمان کرد زبان بی ربط است. اسلام نیز مثل خیلی از محصولات سیاسی فرهنگی، از سرزمینهای دیگری به این دیار وارد شده است، و اثری محلی و کردی بر خود ندارد. لذا پناه بردن دمکرات به این دین، مثل پناه بردنش به عناصر دیگر باورها و سنن عهد عتیق، برای کمک به تحمیق، و حفظ کم در دستر تر مناسبات طبقاتی حاکم بر جامعه است.

اشاره به تک تک عناصر هویت سیاسی ایدئولوژیک دمکراتیهای ناسیونالیست، کار بیشتری میبرد.

هدف من از اشاره به بعضی عناصر هویتی اینها، به تاریخ و لباس قبایل و عشایر، به ناموس پرستی و اسلام داری و فرهنگ پوسیده اینها، کنار زدن پرده عوامفریبانه‌ای است که روخسار این جریان را پوشانده است. فرد علاقمند میتواند سراغ بخشهای دیگری از فرهنگ و اخلاقیات اینها برود، و ببیند که علت مراجعه دمکرات به سوراخ و سنبه‌های فرهنگ کهنه برای سرهم بندی کردن یک چهارچوب هویتی، از چه فاکتور دیگری مایه میگیرد. فرد علاقمند میتواند سراغ ماهیت تک تک زیورآلات آویزان شده به هویت اینها را بگیرد و متوجه شود که نه فقط "که‌وا پاتول" اینها، که موسیقی "ملی" اینها، هنر "ملی" اینها، و بالاخره منافع "ملی"، سیاستهای "ملی" و کل متعلقات «ملی» اینها به همان اندازه تاریخ عشایری اسماعیل‌آغای سمکو و لباس قبیله‌ای ملا مصطفی بارزانی پوچ و به منافع مردم امروزی بی ربط است.

در آن چنان بررسیهایی نیز، روشن میشود که ناسیونالیسم کرد، در مقایسه با ناسیونالیسم در جهان "سوم" و "چهارم"، پدیده متمایزی را به نمایش نمیگذارد. مثل بقیه همجنس‌اتش در اینگونه مناطق، مقداری دین همراه تاریخ قبایل مربوطه، همراه مردسالاری و ناموس پرستی غلیظ و دشمنی قسم خورده با حقوق برابر زن و مرد، به اضافه مقداری اخلاقیات عهد عتیق و بو گرفته با هم مخلوط شده‌اند، تا معجونی به نام ناسیونالیسم در این مناطق را بدست دهد. وجه مشترک همه اینها، بدون حتی یک استثنا، دشمنی‌شان با بدیهی‌ترین خواست و مطالبات انسان امروزی برای رسیدن به یک زندگی شاد و آزاد و مرفه است.

قله آرزوی‌شان:

"کردی" کردن نظام موجود؛

در هیچ مقطعی از تاریخ ناسیونالیسم کرد به عنوان جنبشی سیاسی، خواستهای مترقی، منجمله مطالبه‌رهایی از مذهب و خرافه، از کهنگی و جهالت، خواست این جنبش نبوده است. در هیچ دوره‌ای، نه دهقانی، نه کارگری، نه زنی و نه جوانی مطالبات خود را در برنامه اینها نیافته است. طبق سیاست اینها، "کردی کردن" همین نظام و سیستم‌های سیاسی حاکم برای هفت پشت مردمان کرد زبان کافیت! کافیت اینها لباس "کردی" بپوشند و به زبان کردی حکومت کنند، همه مشکلات مردم حل است! فقر به کردی، گدایی به کردی، بیکاری به کردی، گرسنگی به کردی، زندان و استبداد به کردی، نبود مسکن و بهداشت و تحصیلات رایگان به کردی، آموزش دین و تاریخ خلفای سنی به کردی، ستم بر زن به کردی، خرید و فروش و معامله دختران جوان به کردی، سرتان را درد نیاورم، حکومت اسلامی یا بعثی یا شاهنشاهی، اگر در کردستان به زبان کردی و تحت سیطره لباس "کردی" پوشان ناسیونالیست کرد باشد، همه آرزوهای‌شان برآورده شده است؛ خودمختاری است، خودگردانی است، فدرالی، حکم ذاتی و حق تعیین سرنوشت و حقوق شهروندی و هر مطالبه‌ای است، که ناسیونالیست‌ها در طول حیاتشان، به تناسب دوران، به نوعی آرزوی‌شان را کرده‌اند!

از نظر اینها، مردم فارس زبان در تهران، شبانه روز باید خود را شاد و خوشبخت احساس کنند، چون در سایه حاکمان فارسی زبان، نه خودمختاری، که "استقلال" دارند! باید شب و روز از

شادی در پوست خود نگنجد چون دولت "ملت" فارس است! از "خودشان" است! به زبان فارسی خودشان است! قانون و پلیس و ادارات، ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی، زندان بان و شکنجه‌گر و بازجو، مامور اعدام و جلاد، قاضی و دادستان و دادگاه و... همه و همه از خود فارس‌ها و تحت سیطره خودشان است! فقر و بیکاری و اعتیاد و فحشایی هم اگر باشد، چون محصول حکومت مستقل "خودشان" است، البته قابل گذشت و اغماض است! رضایت و سکوت جوان تهرانی و اصفهانی و شیرازی در همین داشتن دولت خودشان است! آنها که هزار هزار در تهران و اصفهان و شیراز به خیابانها میایند و علیه این دولت «خودشان» شعارهای سرنگونی سر میدهند، از کمبود آگاهی ملی، و از قدر نشناسی‌شان در حق دولت "ملت فارس" شان است!

خوشا به حال آنها که "دولت‌شان" را دارند، و برآستی آفرین هم به عقل این دمکراتیها که این حقایق گرانبها، و این آرمانهای والا را کشف کرده‌اند! آدم میماند که بدون نوابغی این چنین نمونه، جامعه در چه تاریکستانی میبود!

ابلهانه است اگر کسی فکر کند که سیستم و نظام ایدآل ناسیونالیسم کرد متفاوت است. تمام عمر جریاناتی مثل دمکرات، تقلا برای سازش با همین حکومت‌های مرکزی، با همین جانوران اسلامی بوده است، تا رضایت داده شود که اینها جمهوری اسلامی در کردستان را، با دست خود به زبان کردی اداره کنند. از جمهوری اسلامی خواستند سرباز جنگ ایران و عراق‌شان کند، خواستند به عنوان صدیق‌ترین پیروان امام لبیک‌شان پذیرفته شود، خوشبختانه یا متأسفانه قبول نشد. در نجف برای ملاقات خمینی رفتند، در پاریس به زیارتش شتافتند، در قم وارد صف ملاقات شدند، و خوشبختانه در هیچ موردی موفق به دستبوسی امام نشدند. دبیرکل فعلی دمکرات در کتابش نوشته که امام راه‌شان نداد! در غیر اینصورت نظام اسلامی در کردستان توسط اینها به شیوه "کردی" اداره می‌شد.

کسی در مخیله اش نمیگنجد در تهران رفسنجانی و خاتمی و خامنه‌ای حکم برانند، در همان حال در کردستان زیر سلطه همین جمهوری اسلامی، قوانین برابری زن و مرد، آزادی پوشش و فعالیت سیاسی کمونیست‌ها و آزادیخواهان حکم برانند. میخواستند همین جمهوری، همین چهارچوب قوانین، همین سیستم، در کردستان لباس "کردی" به قواره زشتش پوشانده شود، و ناسیونالیست‌های محترم کرد حکم برانند. دیگر همه مشکلات حل بود!

از نظر اینها، فرد جوان در کردستان، صبح که بیدار میشود، از فرط ناراحتی از بیکاری و فقر و نبود امکانات، در فکر فرو میرود، به مشکلات خود و هموعانش میاندیشد و در اوج تعمق فکری، کشف میکند که اگر درخت خودمختاری و فدرالیسم میوه میداد، همه دردها مداوا میشد! کشف میکند که اگر کردستان هم مثل هر جای دیگری، مثل عراق و افغانستان و ایران و ترکیه و سوریه و... مستقل و خود مختار بود، او هم مثل جوان بغداد، تهران، کابل و دمشق آزاد و مرفه و شاد میزیست!!

اما در دنیای واقعی، کسی که رفاه و آزادی در سایه دولتهای "خودی" فارس و عرب و ترک و افغانی را نشان کارگر و زحمتکش و زن و مرد و جوان کردزبان دهد، شعبده باز بازنده‌ای است.

در نبود پلاتفرمی مدرن و آزادیخواه در برنامه و آرمانهای ناسیونالیسم کرد، نه حالا، که در تمام طول تاریخ، "کردی کردن" سیستم حاکم خواست اینها بوده است. در ایران، و همچنین عراق و

ترکیه، که ناسیونالیست‌های کرد برای "کردی کردن" سیستم حاکم جنگیده‌اند، اگر تاریخی یافت می‌شود که مستبدین آن تاریخ نماینده آزادی و رفاه و شادی بوده‌اند، ناسیونالیست‌های کرد می‌توانند بدون چون و چرا خود را شریک افتخاراتش کنند. در غیر اینصورت، نیروهایی که برای پذیرفته شدن توسط صدام و خمینی و خاتمی و نوع ترک‌زبان‌شان جنگیده‌اند، چرا می‌توانند مدعی شوند که نماینده ارتجاع مشابه، و یا کمی متفاوت با آنها در کردستان نیستند؟

کردی کردن جامعه، زدن رنگ کردی به سیستم و نظام موجود است. زدن رنگ کردی به نظامی است که زندگی اکثریت شهروندانش سیاه و جهنمی و تباه است

کردی کردن جامعه، یعنی ادامه حکومت طبقات دارا بر هست و نیست جامعه، به زبان و شیوه «کردی». «حزب دمکرات نماینده محافظت از این نظام حکومتی طبقات دارا و سرمایه‌دار جامعه به زبان کردی و سبک و شیوه خود است. وجود مردمان ستمدیده در صفوف دمکرات، تغییری در این واقعیت نمیدهد. چون معیار ارزیابی از احزاب سیاسی، اهداف و سیاست‌هایی است که در پیش گرفته‌اند.

سنن استبدادی در مبارزه سیاسی

مخالفت با آزادی بی قید و شرط سیاسی؛

دمکرات در کنار این عناصر کهنه در ساختار هویتی، سننی به همان اندازه کهنه، و به همان اندازه لامتغیر در سیاست و فعالیت دارد؛ از اینها، یکی اش دشمنی‌شان با نقد سیاسی است. به همین جهت، در برنامه‌شان هیچ اثری از احترام به آزادی بی قید و شرط سیاسی دیده نمی‌شود. از نظر این حزب، مرز آزادی سیاسی را حریم سیاست‌های دمکرات تعیین میکند. کسی که به آنها نقد کند، در ردیف دشمن است. و طبعا سلاح مقابله با دشمن جنگ خونین است. دست بردن به اسلحه در مقابل تمامی جریان‌های سیاسی در سالهای اول جنگ در کردستان، به همین دلیل بود. گروهی از فدایی یان را خلع سلاح کرد، پیکاریها را قتل عام کرد، در ترور شبانه شخصیت کمونیست صلاح شمس برهان در مهاباد نیز، انگشت اتهام همه به طرف دمکرات بود. جنگ سه ساله‌ای را نیز به کومه‌له تحمیل کرد، فقط به این دلیل ساده که کومه‌له در آن دوره از دمکرات انتقاد سیاسی میکرد. شرط خاتمه جنگ از طرف دمکرات، خاتمه انتقادات سیاسی به رفتار و کردار آنها بود! برای نسل جوان امروزی که آن تاریخ را شاهد نبوده است، درک این اندازه تحجر در سنت سیاسی حزب دمکرات می‌تواند کار سختی باشد.

دمکرات در طول دو دهه گذشته، بارها به خاطر زورگویی‌های آن دوره اش مورد انتقاد قرار گرفته است. بارها از آنها خواسته شده است که برای اطمینان از بکار نبردن اسلحه در اختلافات سیاسی، به گذشته سراسر زورگویی‌شان انتقاد کنند، از مردم و خانواده‌های صدها انسانی که به خاطر این سیاست دمکرات، در جنگ دمکرات علیه کومه‌له، در صفوف هر دو سازمان جان دادند، معذرت بخواهند، و آزادی بی قید و شرط سیاسی را در برنامه‌اش بگنجانند. سکوت معنی دارشان در برابر

این انتقادات، نشانه این است که در مقابل مخالفین سیاسی و بویژه کمونیستها، در صورت توان نظامی، روش شان همان سنت گذشته خواهد بود. در این مورد شباهت عجیبی به سلطنت طلبان دارند. آنها نیز انتقادی به زندانهای دوران شاه، به فرستادن مخالفین به اوین، به سرکوب منتقدین و معترضین ندارند، چون همان برنامه را در دستور دارند.

مخالفت با تبلیغ علیه مذهب؛

نکته سیاسی دیگری که در برنامه شان خود را به شکل برجسته‌ای نشان میدهد، نبودن آزادی بی مذهبی و آزادی روشنگری در مورد دین است. در مقابل این خواست آزادیخواهانه، «آزادی مذهب» را علم کرده‌اند! مشکل مردم آزادیخواه در کردستان اما داشتن آزادی مذهبی نیست، معطل خود مذهب است. دمکرات در کنار نداشتن آزادی بی مذهبی و نقد مذهب در برنامه‌اش، به ملاحظات کردستان قول داده است که در صورت پیروزی‌اش، از آنها حمایت‌های مادی و معنوی کند. حمایت معنوی را همه میدانند یعنی ایستادگی در مقابل کسانی که به مقدسات ملا و آخوند انتقاد دارند و ماهیت دین را افشا میکنند. در اینموارد، مدافعین استبداد سیاسی به اسم دفاع از مقدسات و باورهای مردم جلو می‌ایند، بر تعصبات و خرافات ملی، مذهبی، ناموسی و اخلاقی عقب افتاده تکیه میکنند، پروکاسیون راه می‌اندازند، و در پس گرد و خاکی که به پا میکنند، در صورت توان سرکوب و خشونت در پیش میگیرند. این شیوه کار در همه جا، شیوه شناخته شده ارتجاع حاکم بر جهان استبداد زده است.

خلاصه کنم، حزب دمکرات با خواستهای آزادیخواهانه مردم بیگانه است. با مدرنیسم در فرهنگ تقابل دارد، با برابری طلبی مردم در اقتصادیات مخالف است، با آزادی بی قید و شرط در فعالیت سیاسی نمی‌سازد، و تا آنجا که توان دارد مدافع مناسبات کهنه سیاسی اقتصادی بر جامعه است. حزب دمکرات نه برای تامین آینده‌ای شاد و آزاد و برابر در حال و آینده، حقیقتاً حتی برای نسل قبل نیز کهنه بوده است.

انسان امروزی برای رسیدن به خواستهای امروزی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه‌اش نمیتواند به ابزاری دست ببرد که از هر نظر کهنه، عتیق و مربوط به دورانهای قدیم است. نه فقط این، پیشرفت جامعه در گرو نقد پایه‌ای از سیاست و فرهنگ و سنن کهنه است.

انسان امروز شایسته یک زندگی است که در برنامه حزب کمونیست کارگری آمده است. نسل امروز، نسل خواهان تغییرات جدی در زندگی، باید به این صف بپیوندد.

اگر به مطالعه ادبیات زندان علاقمندید، کتاب نسرین پرواز را در سایتش بخوانید. این کتاب از خیلی لحاظ از ادبیات تا به امروز زندان متفاوت است؛

هیئت اجرایی راه کارگر باید از مردم کردستان معذرت بخواهد!

۱۷ نوامبر؟

در اطلاعیه ای که هیئت اجرایی راه کارگر، در رابطه با خبری از اعضای کرد زبان مجلس اسلامی به تاریخ ۱۵ نوامبر صادر نموده، به مردم کردستان توهین کرده است. خبر اینست که ظاهراً مرتجعین کرد مجلس اسلامی، در "اعتراض" به جنایتی در ماکو، به دبیر شورای عالی امنیت ملی نظام نامه نوشته اند.

اینجا من از "دلسوزی" مرتجعین فراکسیون نمایندگان کرد رژیم در مجلس اسلامی می گذرم که از سر نگرانی برای امنیت ملی رژیم اسلامی، به دبیر شورای عالی آن پناه برده اند. از سمپاتی و احترام هیئت اجرایی راه کارگر در نام بردن از این مرتجعین با عنوان نمایندگان کرد مجلس هم فعلاً صرف نظر می کنم.

اعتراض من اینجا به جوهر اطلاعیه رهبری راه کارگر است که می گوید؛ "در رژیم جمهوری اسلامی، مردم کرد دوبار مورد کینه و عداوت حاکمان هستند. اول به خاطر آن که کرد هستند و برای حقوق ملی خود مبارزه می کنند. دوم به خاطر آن که سنی هستند و از حقوق شهروندی برابر برخوردار نیستند و برای دستیابی به آن مبارزه می کنند." اول در مورد اینکه "کرد هستند و برای حقوق ملی خود مبارزه می کنند" نکته ای را متذکر شوم؛ حزب دمکرات، ناسیونالیست ها و همه مرتجعین در کردستان و خارج از کردستان هم تصویری که از آن جامعه میدهند اینست که آنجا یک مبارزه وجود دارد و آنهم برای حقوق ملی کرد است. جنبش کارگری، جنبش آزادیخواهی علیه ستم بر زن، سکولاریسم، جنبش جوانان برای خلاصی از دست اسلام و فرهنگش، جنبش مردم برای هزار و یک خواست در کنار خواست رفع ستم ملی، همه به هیچ گرفته می شود. تحرکات و مبارزات وسیع کارگری در دو دهه گذشته، مراسم های مستقل اول مه در مراکز شهرها و با شرکت هزاران نفر و با قطعنامه های سوسیالیستی و وجود تشکل های مستقل کارگری در این نگاه مرتجعین دیده نمی شود. کمونیسم و آزادیخواهی آن جامعه رسماً حذف می شود و در عوض پرچم ملی آن توسط ناسیونالیست ها و مرتجعین رنگارنگ بالا برده می شود.

راه کارگر پرچم این کمپ را بدست گرفته است. ادعای "کردستان کارگر ندارد و همه کردند و کمونیست ها تئوری های ذهنی دارند"، سالها شعار حزب دمکرات در جنگ علیه کومله له کمونیست بود که سرش به سنگ خورد. سالها بعد از آن دوره هنوز درک و قبول جنبش برابری طلب و غیر ملی برای راه کارگر انگار خیلی مشکل است! صف هزاران نفره کمونیست هایی که با شعار زنده باد سوسیالیسم در میدانهای نبرد جان باختند راه کارگر می تواند نبیند و خجالت هم نکشد که در صف مبارزین ملی قرارشان می دهد. در اینمورد هم شاید نمی شود زیادی خرده گرفت،

بالاخره راه کارگر هم مثل خیلی های دیگر می اندیشد و مرتجع تر از حزب دمکرات قبل از سال ۱۳۶۳ (قبل از جنگ با کومه له) شده است که حالی کردنش آسان نیست!

و اما در مورد اینکه "مردم کردستان سنی هستند"؟!؟

از نظر امیر مومنین ملا عمر، مردم افغانستان مسلمان واقعی اند. از نظر امام خمینی مردم ایران شیعه اند. از نظر راه کارگر هم، مردم کردستان سنی اند! البته در کردستان فقط راه کارگر نیست که همچون ادعایی دارد؛ مکتب قرآنی های دوره بعد از قیام هم اینطور فرمودند که دفاتر شان توسط مردم به آتش کشده شد. مفتی زاده و عواملش هم بودند که در نظر مردم رسماً مزدور و جاش لقب گرفتند و تشریف بردند. سپاه رزگاری و عوامل بعثی شیوخ در جنوب کردستان هم بودند که توسط کومه له آن زمان، خلع سلاح و تار و مار شدند. از آخوندهای مرتجع تر سنی در کردستان هم که بگذریم، در دوره اخیر، در چند سال گذشته، دوم خردادیهای کردستان و همین فراکسیون کردهای رژیم در مجلس، که خواب ترمز کردن مبارزه مردم را می دیدند، از سنی بودن مردم در کردستان می گویند تا حاکمیت جناح سنی رژیم اسلامی را بر آنها مشروعیت بخشند. در برخورد به همه این مرتجعین و مزدوران رنگارنگ، مردم کردستان در دوره های مختلف جوابهای مناسب را داده اند. به مکتب قرآنی ها، به سپاه رزگاریها، به مفتی زاده چی ها، به همه جواب شایسته خودشان را دادند. فراکسیون کردهای مجلس اسلامی هم، همراه کلیت رژیم اسلامی، جواب خود را از مردم هر روز معترض تر دارند دریافت می کنند. می ماند راه کارگر! در کردستان، خوشبختانه کسی دستش به راه کارگر نمی رسد تا جواب شایسته اش را بدهد. به همین خاطر، من دارم در خارج کشور از راه کارگری های محترم، از این جوانان آتئیست جبهه ملی، می پرسم که چرا به مردم کردستان توهین و بی احترامی می کنید؟ توهنی های این مردم به آنهایی که مسلمان و سنی نامیدندشان تا حکومت اسلامی و شاید نوع سنی آن را شایسته شان بدانند، عالیجناب ها را شیر فهم نکرده است؟ تصور این را بکنید که در تظاهرات چند هفته قبل شهر سنج که بدعوت سندیکای خبازان این شهر برگزار شد، اجازه می دادند عضو محترم هیئت اجرایی راه کارگر روی سکوی خطابه بایستد و رو به مردم جمع شده با عنوان شما مردم مسلمان و سنی سخنرانی کند. شما را با شرافت خودتان به قضاوت می طلبم، چند نفر در مورد احتمال جاش (مزدور) بودنش به تردید می افتادند؟ من شخصا شما را نه مزدور می دانم نه به قول مردم جاش. برعکس، روشنفکرانی می شناسم که علاقمند هستید زندگی بشر، حداقل در آن جهنم بهبود هایی پیدا کند. شما را به عنوان روشنفکرانی می شناسم که کم و زیاد دنیای خارج را هم تجربه کرده اید و احتمالاً متوجه شده اید لقب مسیحی دادن به مردم سوئد و فرانسه همان اندازه مزخرف است که لقب سنی و مسلمان به مردم کردستان. با این مشخصات، چرا برایتان سخت است در فکر کردن به مردم، برایشان هویت ملی و مذهبی نتراشید و از هویت انسان بودن و شهروند جامعه بودن خالی اشان نکنید؟ تصور انسان و مردم غیر منتسب به قومیت و مذهب چرا برایتان مشکل است؟ آنها که مردم را ملت و امت می نامند برای توجیه حاکمیت ملی گراها و یا مذهبی ها دارند تئوری می سازند. شما فکر می کنید که عقایدتان با ملی مذهبی ها تفاوتی دارد؟

عالیجنابان محترم!

شما که پشت سر هم از مرتجعین مسلمان نوع دوم خردادی، آزاد اندیش می تراشید، در برخورد به مردم آزادیخواه در ایران و در کردستان هم، میشود آنها را به شیعه و سنی تقسیم نکنید؟ رژیم اسلامی و نیروهای ملی مذهبی به اندازه کافی به آنها توهین و بی حرمتی کرده اند. می شود از شما خواهش کرد در مقابل توهینی که به آنها کرده اید عذرخواهی کنید؟ در صورت معذرت، توهین شما قابل بخشش است، چون مقصر اصلی شما نیستید، معجون رنگارنگ باورهایتان است. لحظه ای به آن فکر کنید، به سوسیالیسم نوع شریعتی تان، به دمکراسی خواهی تان بعد از انقلاب دمکراتیک آقای یلتسین، به محکم تر شدن ریشه های "اسلام آزادیبخش" در سوسیالیسم تان بعد از ظهور آقای خمینی، و به قوی تر شدن ناسیونالیسم جهان سومی تان بعد از فروپاشی شرق، اندکی فکر کنید، احتمالاً متوجه اصل قضیه شوید! نمیدانم، شاید هم، نسبت به شما توهم دارم، چون تصور ناسیونالیسم جهان سومی نوع دیگری اساساً ممکن نیست. با این حال، و شاید به دلیل همان توهماتم، دوست دارم بگذارید مردم و امثال من بتوانیم شما را در صف مرتجعین قرار ندهیم. از مردم، از کمونیست ها، از آتنیست ها، از جنبش سکولار، از زنان و مردان ضد اسلام و از صف آزادیخواهی در آن جامعه عذرخواهی کنید.

از سایت کورش مدرسی لیدر حکمتیست ها دیدن کرده اید؟

www.koorosh-modaresi.com

"کوردایه‌تی" همین است!

به دنبال مزدوری نیروهای پیشمرگ طالبانی و بارزانی برای جنگ آمریکا در عراق، و به عنوان نیروی وردست و نوکر برای سربازان بوش، بخشی از ناسیونالیست‌های چپ عصبانی شده و به اعتراض افتادند که این چه کاری است که اینها کردند، چرا کاری کردند که کرد بودن عار بشود، چرا به امر عادلانه "ملت" کرد خیانت کردند، و خیلی از انتقادات دیگر این نوعی، از موضع دلسوزان "ملت" کرد.

جالب این است که اگر این مسئله برای این منتقدین کرد مشکل ساز بوده، و احتمالاً در میان مردمان دوست و آشنا و همکاران اروپایی شان احساس گناه نموده و خجالت شان کرده است، برای شخص من در میان همکارانم فرصت و امکانی شد تا از وجود جنبشهای مختلف سیاسی در جامعه کردستان برایشان توضیح دهم، و از سوسیالیست‌ها و ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌های نوع کردی برایشان بگویم. بر عکس این منتقدین، این روزها به اتهام داشتن ملیت کردی، در مقابل هیچ کسی احساس بدهکاری و گناه نداشتم. دلیل اصلی هم در این است که کرد بودن را هویت خود ندانسته‌ام. هویتی انسانی برای خود تعریف کرده‌ام که اتفاقی هم در یک نقطه جغرافیایی معینی در این دنیا متولد شده‌ام، با مشخصات سیاسی اجتماعی معین.

طبعا خیلی عالی می‌شد اگر انسان می‌توانست ملیت را هم مثل مذهب در آشغال‌دانی پرت میکرد، و خود را از این نسبت هم آزاد میکرد. علیرغم تمایل من، بعضی فاکتورها و عوامل سیاسی و اقتصادی، انسانهای نقاط مختلف دنیای امروز را به ملیتها و قوم‌ها و طوایف مختلفی تقسیم کرده است. و این البته یک رکن اساسی فرهنگ و ایدئولوژی دنیای سرمایه‌داری است. این یک پوسته کاذبی است که بر تن هویت انسانی ما کشیده‌اند. هیچکس با تولد خویش، باتعلق به آب و خاک، زبان، میهن، خدا و شاه و دین و آئین را به دنیا نمی‌آورد. در کنار این عوامل، فاکتور اساسی دیگری عمل میکند که میتواند اراده فرد را نمایندگی کند. اگر پدر و مادر، محل و تاریخ تولد و زبان و دین و تعصبات اولیه خود را خود ما انتخاب نکرده‌ایم، ولی انتخاب دیگری هست که به من و اراده من و ما مربوط است؛ انسان بودن، و پرت کردن هر هویت کاذبی که محصول محیط جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی ماست. کنار نهادن مهری که جامعه علیرغم میل من، بر پیشانی من زده است.

در یوگوسلاوی پیشین و عراق فعلی دیدیم و می‌بینیم که چگونه سعی کردند و میکنند با باران بمب و موشک و تبلیغات مدام به ما بقبولانند که صرب و کروات و آلبانی تبار و عرب و عجم و شیعه و سنی و کلدانی و یزیدی هستیم که باید به خاطر آن هم شکم پاره کنیم و شکم مان را پاره کنند.

در کنار اینها دنیایی از تعصبات رنگارنگ توسط همین جامعه سرمایه‌داری برای آدم خلق میشوند، که گویا باید رعایتشان هم بکنید! تعصب محلی، ملی، قومی، دینی، و ناموسی و انواع تعصبات و خرافه‌های رنگارنگ دیگر به همین شکل. به یاد دارم در دوران نوجوانی در مدرسه، روزی دعوی احمقانه دهاتی و شهری داشتیم، روزی بر سر جهالت مذهبی و عمر و علی به هم می‌پریدیم، روزی سر خرافه قوم‌گیری و ملی‌گری و کرد و ترک بودن سر و صورت همدیگر را خونی میکردیم، روز دیگر هم به خاطر اینکه فلانی از خواهرم خوشش آمده بود، کثافت و تعصب ناموسی

به جنگ می کشاند. انگار اینهمه حماقت برای یک نفر بس نبود، متوجه شدم غیرت و مردانگی هم مثل بقیه خرافات، بدون اراده و آگاهی من، معجون تعصباتم را غلیظ تر کرده اند! بعدها به تدریج متوجه شدم که این جامعه و محیط چه حیواناتی از ما انسانها ساخته، و در چه گندابی از حماقت و خرافه و جهل گیرمان داده است! در نتیجه شروع کردم، یکی یکی پرت کردن شان، و هیچ آشغالدانی نماند، تکه‌ای از این کثافات را درش نیانداخته باشم. فکر میکردم مگر هویت انسانی و انسان بودن جرم است که بروم هویت دهاتی و سنی و شیعه و کرد و فارس و عشیره و طایفه و مردانگی و نرینگی و... بر خود نهم؟

داشتم میگفتم،

ناسیونالیستهای چپ، پیراهن ملی را هویت خود کرده‌اند، به رفیق و هم جنبشی های راست تر از خود انتقاد میگیرند که به جنبش شان خیانت کرده اند، و مایه شرم و خجالت برای شان شده‌اند.

انتقادات کهنه این عزیزان از برادران دست راست شان تاریخی به عمر این جنبش ملی کرد (کوردایه‌تی) دارد. به ملا مصطفی بارزانی انتقاد گرفتند که اعدام سلیمان معینی، مبارز ملی گرای سالهای ۱۳۴۶ و ۴۷، و تحویل جنازه‌اش به ساواک شاه، خیانت به کردان بود. همین انتقاد را باز هم از ملا مصطفی کردند، وقتی که سعید آلچی و رفقاییش را که از کردستان ترکیه بودند، به همان شیوه سلیمان معینی کشت. بعدها، همین ناسیونالیستهای چپ به قول خود خیانتهای ملا مصطفی را فراموش کردند، تا زمانی که نیروهای بارزانی، همدست جمهوری اسلامی شدند، در مناطق شمال کردستان با ما جنگیدند، و همراه پاسداران خدا ۱۱ نفر از ما و ۸ نفر از دموکرات را در دره بایزای در پاییز سال ۱۳۶۰ کشتند. در شهر اشنویه هم در سال ۱۳۵۸، تظاهرات مردم علیه حضور جمهوری اسلامی را به خون کشیدند، و ۱۱ نفر از جوانان شهر را روز روشن در خیابانهای اشنویه کشتند. این کار شان حتی بدون حضور نیروهای جمهوری اسلامی بود!

در مورد حزب بارزانی اگر ادامه دهم، به اشغال شهر اربیل با همکاری صدام و بعث در ۱۱ اوت ۱۹۹۶، به جنگ علیه پیشمرگان پ.ک.ک، با همراهی نیروهای ترکیه، و خیلی از موارد دیگری که گفتن شان نمیدانم چقدر لازم است. در تمامی این دوره ها، انتقاد ملی ناسیونالیسم چپ به اینها، این بود که بارزانیها خانن‌اند!

از حزب طالبانی بگویم؟ اولین اتحاد اینها در سال ۱۹۶۶ میلادی با حکومت بعث بود، علیه رقیب دیگر شان در جنبش کوردایه‌تی. به همین دلیل، طالبانی نزد منتقدین ملی اش به "جاش ۶۶" مشهور شد. اتحاد دیگرشان با جمهوری اسلامی برای اشغال سلیمانیه و فشار به رقیب بارزانی اش در همین جنبش بود، در سال ۱۹۹۶. در این دوره هم اینها به بارزانیها میگفتند جاش بعث، بارزانیها هم اینها را جاش ایران میدانستند. دو تایشان هم طبق تعاریف خودشان از جاش(مزدور دیگران)، در این کاتاگوری می گنجیدند! شاید هم اولین بار بود که در مورد هم درست میگفتند! طالبانی در جنگ ایران و عراق نیز همراه سپاه پاسداران بود و جبهه حلبجه را جمهوری اسلامی به کمک آنها گشود. همین حزب طالبانی ستونهای رژیم اسلامی را برای حمله به دمکراتیهای کردستان ایران اسکورت کرد، در سال ۲۰۰۰ هم به سفارش جمهوری اسلامی به مقرات کمونیست کارگری حمله کرد و پنج کمونیست را کشت و از جمهوری اسلامی هم رسماً و علناً تشویق و پول گرفت.

در تمام این دوره ها، همکاری و خدماتشان به هرکدام از رژیمهای منطقه، از نظر خودشان افتخار

بزرگی برای کرد بود، که کارشان به نزدیکی و همکاری با دولتهای منطقه ختم شده بود. از آنجا که این احزاب، در شکاف دول منطقه نان میخورند، اختلاف آنها و همکاری خود با آنها را بالاترین دستاورد برای جنبش کوردایه‌تی میدانند.

امروز که دوتایی توانسته‌اند در اختیار آمریکا قرار بگیرند که از دول منطقه قویتر است، و شکافی که برای نان خوردن شان ایجاد شده از شکاف اختلافات منطقه‌ای بزرگتر است، احساس میکنند که افتخار بیشتری برای جنبش شان (کوردایه‌تی) کسب کرده‌اند! تفاوت دیگری هم در به خدمت گرفته شدن این بار شان هست. قبلا تقریبا همیشه در تقابل با بخشهایی از جنبش کوردایه‌تی به دول منطقه خدمات میدادند، حالا در تقابل با جنبشی غیر از خودشان، آنهم در خدمت آمریکای قدرتمند اند!

دوستان عزیز چپ جنبش ملی کرد!

انتقاد شما به "خیانت‌های" رهبران جنبش تان، بهتر است روزی، در نقطه‌ای خاتمه پیدا کند. این نقد آبکی را بهتر است روزی کنار بگذارید. بچه‌ای هشت نه ساله بودم که در آهنگهای "کاویس ناغا"، خواننده بادینی زبان کرد نقد خیانت کردها به هم را شنیده‌ام. از عمر من پیش از چهل، و از مرگ آن خواننده فکر میکنم بیش از پنجاه سال بگذرد. قرار است تا چند نیم قرن دیگر این نقد آبکی به رهبران جنبش تان را تکرار کنید؟ کاویس ناغای بیچاره احتمالا بیسواد یا کم سوادی بوده در دوران عشایر. شماها که درس خوانده‌اید و دانشگاه رفته‌اید، میشود درک و عقل سیاسی تان اندکی بالاتر از بیسوادان نیم قرن پیش باشد. برای یکبار هم که شده باور کنید که رهبران جنبش کوردایه‌تی شما خائن نیستند. آنها هیچ دوره‌ای به جنبش ناسیونالیستی کوردایه‌تی پشت نکرده‌اند، به همین دلیل هم در راسش بوده‌اند. همیشه با این جنبش، و در راس آن قرار گرفته‌اند. نوکری و به قول شما خیانت و هر روز در خدمت دولت و رژیم بودن، نه خیانت، نه اشتباه، و نه فریب شان، هیچکدام نیست. ماهیت جنبش کوردایه‌تی، ماهیت ناسیونالیسم کرد و جوهر ملی گرایی کرد همین است. اگر نوکری این و آن بودن را از تاریخ این جنبش حذف کنید، تقریبا لحظه‌ای باقی نخواهد ماند. پایه‌های این جنبش به نوکری و مزدوری و اتکا به این رژیم و آن جنایتکار گره خورده است. در غیر اینصورت میتوانی لحظه‌ای تصور کنید این جنبش بدون اتکا به نوکری چه موجودیتی خواهد داشت؟ این جنبش عین کرمی است که در لای تخاصمات مرزی و منطقه‌ای نفس میکشد و تغذیه میکند. دعوایی در بین حاکمان نباشد، باور کنید جایی هم برای این "شورش" نیست.

این جنبش برای رساندن خیر و برکت به کسی نیست، جنبش رساندن کسی به آزادی نیست، جنبش زن نیست، جنبش جوان و کودک و کارگر و زحمتکش برای رفاه و نان و آب و امنیت و کسب و کار و آسایش نیست. جنبش برای رفع ستم ملی هم نیست. کوردایه‌تی، جنبش شما، احزابی را در خودش تولید میکند که به دنبال کسب قدرت سیاسی برای خود و طبقه سرمایه‌دار در کردستان هستند. این قدرت سیاسی را گرفتن، از نظر آنها از هر راهی مشروع است. این راه میتواند روزی به نوکری جمهوری اسلامی شان بکشاند. میتواند به خدمت ترکیه و عراق و سوریه و شوروی و آمریکایشان بکشاند، اصلا مهم نیست. همین جنبش وقتی به نوکری بوش نیاز دارد، در پلاکاردهایشان مینویسند "جرج بوش و طالبانی، برای گیانی گیانی". در دوره‌ای که به خدمت استالین در آمدند شعار میدادند که "استالین پیشه‌وایه، بو کوردان وهک باب وایه" یعنی استالین رهبر است، برای کردان مانند پدر

است. این برادر و پدر جنبش و رهبران شما میتوانند هر کس و ناکسی در این دنیا، و هر جنایتکار و فاشیست و خون‌آشامی باشند، به شرط اینکه "کرد" یعنی احزاب ملی کرد را در قدرت شریک کنند. این شریک قدرت هم فرق نمیکند جمهوری اسلامی یا بعث و یا فاشیستهای ترکیه یا کثافت دیگری است.

۲۴ سال عمر جمهوری اسلامی، ۲۴ سال تقلای حزب دمکرات برای سازش های علنی و پنهانی بوده است. اگر این رژیم با تمامی جنایاتش حاضر میشد قبول شان کند، پاسدار مه‌آباد میشدند، عمامه بر سر مینهادند و به هر گندابی میزدند، خوشبختانه رژیم قبول شان نکرد. اوایل فکر کردند قبول شان میکنند، به همین خاطر ستونهای ارتش را به پادگان مه‌آباد اسکورت کردند. هیئت نمایندگی مردم کردستان را به هم زدند و مخفیانه روانه تهران شدند، ولی پذیرایی نشدند. در جنگ ایران و عراق، رسماً به جمهوری اسلامی اعلام کردند که حاضر به شرکت در جنگ هستند، و به قول خودشان "جاشیتی" (مزدوری) را می‌پذیرند، ولی به خدمت شان نگرفتند. در کنگره چهارم شان رسماً رهبری "امام خمینی" را در برنامه شان هم گنجانند و برایش پیام دادند و لبیک گفتند، ولی باز هم تحویل گرفته نشدند. همین سرسختی جمهوری اسلامی در تحویل نگرفتن اینهاست که پرونده دمکراتهای کردستان ایران را از احزاب برادرشان در کردستان عراق کمی جدا میکند.

اگر می‌پذیرید ماهیت جنبش تان همین است، پیشنهاد من این است که از حمایت و پشتیبانی این جنبش دست بردارید. منتها این کار وقتی ممکن است که خود را انسان حساب کنید نه اینکه از شان انسان به درجه هویت قومی و ملی کرد نزول کنید. نمیشود هویت ملی یا مذهبی بر خود نهاد و از موضع انسان حق طلب خواستی داشت. میشود انسان غیر ناسیونالیست بود، و به مثابه انسان، و نه کمتر از انسان خواستار رفع ستم ملی از مردمان کردستان را طرح کرد و برایش هم مبارزه کرد. اگر بر شما ستم ملی می‌رود، چه اجباری هست خرافات ناسیونالیستی را باور خود کنید تا علیه ستم ملی مبارزه کنید. میتوانید هویت انسانی داشته باشید. آن زمان که خود را انسان حساب کنید، از خانواده بارزانیها و طالبانیها و اسماعیل آقای سمیتکو و سلسله سران عشایر و قبایل و مرتجعین کردستان نخواهید بود تا کج رفتن آنها خیانت به شما باشد. مگر جنایات جمهوری اسلامی شما را خجالت میکند؟ نمیکند چون آنرا از خود و خانواده سیاسی خود نمیدانید. در حالیکه سران این رژیم هم برای خانواده ناسیونالیستهای ایرانی مایه شرم و خجالتی اند که رهبران "نالایقی" هستند! به همین خاطر آنها را عرب و هندی حساب میکنند تا به قول خودشان از دایره "ملت" ایران خارج شوند و خاک "پاک" ایران زمین شان همیشه پر "گهر" باشد! می‌بینید که ناسیونالیسم و ملی‌گرایی همه زشت است. همین ملی‌گرایی است که ناسیونالیستهای جامعه عرب زبان را پشت صدام به خط میکند، ترکهای ملی را هم پشت آتاتورک. همین امر موجب میشود که ترک زبانهایی که جد اندر جد شان یک وجب خاک برای مسکن ندارند، پشت آتاتورکیستها در مقابل کرد زبانها مثل سگ گاز بگیرند، کرد زبانها را پشت بارزانی و طالبانی بیندازد و خانه خرابی و بمباران مردم در بغداد را جش بگیرند و اگر دستشان هم رسید در کرکوک در غارت عرب زبانان بیچاره تر از خودشان شرکت کنند. باز همین ملی‌گرایی است که در سایه اش هر هفته در کشمیر هندی پاکستانی میکشد و پاکستانی هندی را.

شما هم با ملی‌گرایی تان خود را هم سرنوشت مرتجعترین جریانات کرد کرده‌اید، با این تفاوت که اندکی به بعضی سیاستهایشان انتقاد درون خانوادگی دارید. سران احزاب ناسیونالیست به این دلیل

میتوانند نسبت به منافع "ملی" شما خائن به حساب بیایند، چون با شما در یک جنبش و منفعت شریک‌اند. اعتراض شما نه به ماهیت و جوهر و هست و نیست شان، که به بعضی از سیاستها و یا روشهای سیاسی شان است. این جنبش نه اهدافش انسانی است، نه سیاستهایش، نه فرهنگش، نه ادبیاتش، نه رفتارش با زن و کودک و کارگر، نه نگاهش به انسان و دنیا و جامعه. بخشی از اینها را خودتان هم میدانید. مگر رفتار این جانوران ملی با زنان مورد تایید شماست؟ مگر اتحاد اینها با اسلامیهها و نوکری شان برای هر جنایتکاری مورد انتقاداتان نیست؟ پس چه اصراری دارید که خود را عضو پر افتخار جنبش و "شورش" شان بدانید؟ چرا ول شان نمیکند تا به جنبش انسانها و انسان گراها علیه هر نابرابری و تبعیضی، منجمله تبعیض و ستم ملی بپیوندید؟

این جنبش را ولش کنید! انسان بودن بالاترین لباس و هویت است برای انسان. عقده‌ها و تعصبات ملی و ناسیونالیستی را پرت کنید، و خود را از خرافات رنگارنگ رها سازید. خود این، بخشی از رهایی انسان است. انسانیت گرانبهاتر از هر هویت دینی و قومی و نژادی و جنسی است. به انسان بودن خود افتخار کنید، طوق ملی، مذهبی، قومی، جنسی و نژادی و عشیره و طوایف را از گردن تان پرت کنید! تقدس خاک و کوه و سنگ و مرز، خرافه‌ای بیش نیست که انسانهای بیشماری را که روی این کره خاکی یک وجب خاک برای مسکن ندارند را پشت خود به صف میکند و به حماقت و جنگ و کشتار و جنایت شان میکشاند. ناسیونالیسم و ملی گرایی، نه فقط سیاستهای امروز و دیروزش، نه فقط فرهنگ و اخلاقیاتش، و نه فقط ارزشهای سیاسی و معنوی اش، که سرتاپایش شرم و خجالت است برای انسان و بشریت. ولش کنید! باور کنید که انسان بودن جرم نیست!

فرصت تازه و تاریخی بزرگی برای بازگرداندن هویت انسانی بجای هویت کاذب و وارونه ملی و ناسیونالیستی باز شده است. با مبارزه در راه حقوق جهانشمول انسانی و هویت انسانی در برابر سناریوی سیاهی که نظم نوین پنتاگونی ها و آقای بوش، همراه با عناصر ملی مذهبی و قومی آن برای مردم منطقه تنظیم کرده‌اند، میتوان با سری بلند در صف انسانهای آزاد و برابری طلب بود. انتخاب این مسیر، رهایی از هویتها و تعصبات و خرافات رنگارنگ، هزینه بردار نیست، آسان است، افتخار است. به این صف بپیوندید!

از سایت منصور حکمت حتما دیدن کنید؛

www.m-hekmat.com

"جنبش نوین فرهنگی" در کردستان،

جنبش مقاومت ارتجاع در برابر آزادیخواهی است!

بهمن ۱۳۸۰

مقالات خواندنی رحمان حسین زاده و حمه سور در شماره های قبلی ایسکرا در باره پدیده ای که ناسیونالیستهای کرد آنرا "جنبش نوین فرهنگی" نام نهاده اند، به اندازه کافی روشن کرده اند که این جنبش کرد و فصلنامه اش، مجله کردستان و بقیه کارهایشان را راست و ریز کنند تا در پروسه یک کار فرهنگی، جمهوری اسلامی را در کردستان جا اندازند. این دوره همان دوره مشهوری است که رحیمی استنادار کردستان، دست جوانان کرد را پر از گرد و مواد مخدر کرد تا بنا بر گفته خودش، در عوض، کلاشینکوف هایشان را بگیرد.

محصول ادامه این پروژه رژیم، نشریات و مجلات و تشکل های متعدد ملی اسلامی وابسته به جناحهای رژیم، از قبیل فراکسیون کردهای مجلس رژیم، نشریات آبیدر و سیروان، کنگره ها و سمینارها و تجمعات ملی اسلامی، و راه انداختن هر نهادی که میتواند جایی برای جمعآوری ناسیونالیستهای عاشق فرهنگ عهد بوق کردی باشند، بوده است.

اگر جناح "متفکرتر" رژیم اسلامی، دوم خردادیها و خاتمی و استراتژیستهای شان، برای سر پا نگهداشتن بیشتر رژیم اسلامی، در کنار اسلام شان، ناسیونالیسم و ملی گرایی ایرانی را به یاری طلبیده اند و با شعار ایران برای ایرانیان دل هر هنرمند و سیاستمدار و روشنفکر مرتجع ملی اسلامی و شرق زده را برده اند، در کردستان که میدان جنگ مردم با رژیم بوده است، باد کردن در ناسیونالیسم قومی و سنی اش، چند برابر برایشان و برای هر دو جناح لازم تر است.

"اصلاحات" ملی اسلامی اینها در سطح سراسری ایران اگر توانسته چند سالی به عمر رژیم بیفزاید، "اصلاحات" شان به زبان کردی هم توانسته است همه عاشقان فرهنگ عشیره ای و طایفه ای و قومی ناسیونالیسم کردی را به همان شغل شریف پخش خرافه و عوامفریبی و نوکری مشغول کند. اگر مقامات بالاترشان از طرفی مشغول پخش رایگان مواد مخدر برای مقابله با جنبش آزادیخواهی جوانان و مردم اند، اینها هم با پخش این فرهنگ مواد مخدری میخواهند به همان هدف رژیم خدمت کنند.

در پیشبرد این پروژه ملی و اسلامی، البته که اساس تقصیر به گردن حاملین آلوده به فرهنگ ناسیونالیستی نیست. تقصیر در اکسیری است که در جوهر ناسیونالیسم و ملی گرایی علی العموم نهفته است. از خمیر این ماده زشت، در ارمنستان و آذربایجان و صربستان و کوسوو و رواندا و..... سرنیزه ها ساختند، هزار هزار مردم کشتند، سر بریدند، شکم زن حامله پاره کردند، تجاوز کردند و آوارگی راه انداختند.

ناسیونالیسم کردی در این میان البته ویژگی خود را هم دارد! موجودیست که به غیر از موارد مذکور ارزش مصرف های دیگری هم دارد؛ روزی میتواند در خدمت ناسیونالیسم عرب درآید و صدام را در آغوش گیرد، روزی میتواند از فاشیسم ترک کمالیست تر شود، میتواند در کنار ارتش هر حکومت سرکوبگری قرار گیرد. حالا هم کلاشینکوف فرهنگی به دوش آویزان کرده است و به خدمت کمک به بقای فاشیسم اسلامی در آمده است!

اینکه در مقابل بالاترهایش، در مقابل ناسیونالیسم عرب و ترک و ایرانی، موجودی به شدت سر به زیر، نوکر خصلت و رام شدنی است، الزاماً نه به دلیل ترس و بی جربزگی، که به دلیل هم جنس بودنش با آنهاست. ناسیونالیسم ناسیونالیسم است. تفاوت نوع عرب و ترک و کرد و ایرانی آن، تنها در قوطیهای رنگارنگ بسته بندی شده اش است. جوهرشان یکی است. خاک و مرز و سنگ پرستی شان، ارزشهای اخلاقی عقب افتاده و قرون وسطایی شان، ناموس پرستی و فرهنگ کهنه پرستی شان همه از یک جنس اند. دعوا و اختلافات مقطعی اینها بر سر اندازه سهم شان از استثمار مردم است. کافیسست برادر بزرگترهایشان رضایت دهند تا کوچکترهایشان هم سری در آخور داشته باشند، دیگر دعوایی نخواهد بود!

در کردستان ایران، امروز رژیم اسلامی بخشهایی از اینها را به درون حکومتی راه داده است. پارلمانتر! و استاندار و فرماندار و شهردارشان کرده اند. امکانات در اختیارشان گذاشته اند. فراکسیون و انستیتوی کردی برایشان دایر کرده اند، و به این وسیله شریک سفره شان کرده اند.

بخش دیگر شان در پشت مرزها، دارند حسرت میخورند که چرا سهمی هم برای آنها نیست. پیام می فرستند که چرا روی خوشی نیست. برادری و مصاحبت و گفتگو و مدارا کردن را پند و اندرز میدهند، ولی از شانس بدشان جوابی نیست!

از رهبران حزب دمکرات سوال کنید، اولین درسی که اینها حفظ شان است، و تنها نکته ای که در سیاست به خوبی حالی شان شده است این است که "مذاکره با دولت را رد نمیکنیم!". معنی اش این است که همیشه برای برادری آماده ایم! هر آدم دو کلاس درس خوانده و نخوانده ای، هر کدخدای آبادی و هر آخوند و رئیس عشیره ای میتواند این جمله را حفظ کند و به بالاترین مسئولیتهای حزبی در بین اینها برسد!

با همه اینها، خوشبختانه فعلاً رسماً حزب دمکرات را به خدمت نگرفته اند، منتها عقاید سیاسی و باورها و سنن و فرهنگ و قرآن حزب دمکرات را به خدمت گرفته اند. اگر هر روز چند سوره ای از "کلام الله مجید" و دو کیلو ناموس پرستی از رادیو دمکرات پخش میشود، یاران کرد و سنی شان در داخل، روزانه با بودجه دولتی، دهها برابر آنرا از سنی گری، ناموس پرستی، خرافه ملی و سنن و فرهنگ عقب افتاده به زبان اصیل کردی، در خدمت به رژیم اسلامی تحویل جامعه میدهند.

در مقابل این جنبش فرهنگی اتفاقاً خیلی "اصیل" و کهنه که توسط نشریات سرو و آبیدر و سیروان و... و انستیتوی کرد و کردهای مجلس رژیم و انواع نهاد و انجمن مرتجع و کهنه پرست که به زبان کردی و فارسی منتشر میشود و بازوی فرهنگی و سیاسی رژیم در کردستان شده اند، باید ایستاد.

رژیم اسلامی در کردستان نتوانسته با اسلام ناب محمدی و شیعه گری جای پای پیدا کند. این جا پای که بر دوش ملی گرایبی و سنی گری میخواید بنا سازد را باید وسیعا افشا کرد.

پروژه فرهنگی در کردستان، از طرفی ابزاری برای افسار کردن و به خدمت گرفتن معجون ناسیونالیسم و سنی گری بوده، و از طرفی دیگر میدانی جدید برای عرض اندام ناسیونالیسم و گرفتن "امتياز" از رژیم. به همین دلیل، امروز این موجود، مانعی در برابر آزادیخواهی، مدرنیسم و برابری طلبی است. مانعی در برابر هم سرنوشتی مردم کرد و غیر کرد است، مانعی در برابر سنگر مبارزه برای رفاه و آسایش است. مانعی در برابر رابطه آزاد و بی دغدغه زن و مرد است، مانعی در برابر رشد فرهنگ و هنر و ادبیات برابری طلبانه و مدرن است، مانعی در برابر رشد سنت شکنی و آزادمنشی است.

به علاوه، رژیم اسلامی میداند که سوسیالیسم و کمونیسم، یعنی جنبشی که تیشه به ریشه اسلام و سیستم ظالمانه سرمایه داری میزند، در کردستان قویست. همین هفته گذشته بود که در سقز، مردم آزاده، ملای مرتجع یکی از مساجد شهر را به خاطر توهینش به کمونیستها، در درون مسجد تئبیه کردند. لذا از نظر حکومت اسلامی، تنها راه مقابله با این جنبش، ایجاد یک جنبش ملی مذهبی، باد زدن در خرافه قوم و طایفه و آب و خاک و ناموس و خدا پرستی در کنار نیروی سرکوب و ترور، و در این رابطه، رسیدن به نوعی سازش و هماهنگی غیر رسمی با ناسیونالیسم کرد است.

کمونیست و سوسیالیست و انسان مدرن و آزادیخواه در کردستان امروز، که برای زدن جمهوری اسلامی دارد نیرو جمع میکند، باید این آفت سیاسی فرهنگی به جان مردم افتاده را نشانه گیرد و نقش و ماهیت ارتجاعی اش را طرد و افشا کند.

جنبش آلترناتیو را باید قویتر کرد! تحرک جنبش آلترناتیو، جنبش تقلا برای یک زندگی مرفه و برابر، جنبش یک فرهنگ و هنر و ادبیات مدرن، غیر سنتی، تابو شکن و آزادیخواه را باید قویتر و قویتر کرد. چهره عقب افتاده و سنتی و کهنه ای که خرافه پرستان ملی مذهبی از مردم کردستان میدهند را باید افشا کرد. باید در مقابل شان شکل و نهاد و نشریه و فعالیت اجتماعی و علنی قویتر راه انداخت. نهادهای غیر سنتی و مدرن موجود را باید تقویت کرد، باید فعالیتهای بیشتری را با مضمون آلترناتیو در دستور گذاشت، باید نهادهای بیشتری را ایجاد کرد که به هر عرصه ای از زندگی می پردازند. تناسب قوای سیاسی هر روز به نفع آزادیخواهی تغییر بیشتری میکند، باید از آن استفاده تمام کرد. فعالیت زیر زمینی حزبی، تکثیر و پخش نشریه و گسترش کمونیسم کاریست که همیشه باید ملکه ذهن باشد، منتها برای جمع کردن توده وسیع مردم به دور پلاتفرم آزادی و برابری، باید فعالیت اجتماعی و علنی، یعنی کاری که در تناسب قوای موجود، علنا عملی است را دهها برابر گسترش داد. باید برای هر جشن و جلسه و تجمعی برنامه داشت. برای دخالت در هر امری که مربوط به فرهنگ، هنر، ادبیات، موسیقی، ورزش، سرگرمی و... است، باید نقشه ریخت.

در حالیکه اعضای فراکسیون کرد مجلس رژیم، با تکیه به امکانات رژیم و خرافه ملی و قومی، جلسه علنی و وسیع در بین مردم برگزار میکنند، و در عرصه هایی که رژیم و ناسیونالیستها تصور میکنند که حیطة مطلق و تقسیم شده آنهاست، باید وارد شد و آنها را با انتقاد و مبارزه

جونی گرایش سوسیالیست و کمونیست درگیر نگهداریم. اگر مسجد دست آنهاست، دانشگاه و مدرسه و سالن های شهر باید جای برگزاری فعالتر تجمعات و گردهم آیی های ما مردمان آزادیخواه باشد. باید در مقابل شان به کارهای بزرگتر اندیشید و اقدامات فکر شده تری را در دستور گذاشت. مردم را باید ما و جبهه مردمان مدرن و سوسیالیست جامعه سازمان دهیم و بسیج کنیم. زن مدرن جامعه امروز کردستان از ناموس پرستی بیزار است. همین هفته گذشته بود که ناموس پرستی مورد حمایت ناسیونالیسم و اسلام، زن جوانی را در مرکز شهر سنندج کشت. باز هم در همین هفته گذشته بود که دختر جوانی در اشنویه، زیر فشار همین ناموس و شرف کثیف خود سوزی کرد و جان باخت. همین خرافه ها روزی نیست موجب مرگ زنی در گوشه ای از آن جامعه نباشد.

جوان مدرن امروزی هیچ منفعتی در حفظ فرهنگ سنتی ای که رابطه دختر و پسر را محدود میکند، ندارد. در زندگی روزانه هم دارد این بند و بار ها را زیر پا میگذارد. مردم مدرن و سکیولار امروزی نفعی در بقای عقب ماندگی فرهنگی و سنتی جامعه ندارند. این مردم تشنه زندگی مدرن و آزاد و برابرنند. تشنه جامعه ای اند که زن و مردش آزاد از هر قید و بندی اند و برابرنند و کودکش هم احترام دارد. بر زمینه این خواستها و آرزوهای انسانی است که فرهنگ غیر قومی و غیر مذهبی، فرهنگ مدرن، بی مرز، بی دین، انسانی و جهانی گسترش می یابد.

گسترش این فرهنگ آزاد و انسانی امر ماست. افسار زدن به خرافه ملی اسلامی های کرد هم کار ماست. نمیشود در مقابل این ارتجاع سیاسی فرهنگی سنگر بندی نکرد، و سوسیالیسم و آزادیخواهی را هم گسترش داد. رشد روز افزون آزادیخواهی و برابری طلبی در فضای سیاسی فرهنگی جامعه، به مبارزه ای شفاف و روشنگرانه علیه هر گونه خرافه ملی اسلامی گره خورده است.

برای تضمین برد در نبرد برای کسب قدرت، کارهای این چنینی بسیار حیاتی اند.

**«کمونیست» نشریه حزب حکمتیست و «اکتبر» نشریه
کمیته کردستان حکمتیست ها است.**

یوسف پاوه، کردستان آزاد، زن و ملی گرایی!

۲۴ نوامبر ۲۰۰۱

ده دوازده روز قبل بود که نکاتی را در مورد جوابیه یوسف پاوه به ایرج آذرین نوشتم. در آن رابطه، دوستی برایم نوشته بود که نظرات همچون عناصری ارزش پرداختن ندارند، و توصیه کرده بود از این کار پرهیز کنم. در جواب احتمالا کسان دیگری هم که همچون ملاحظاتی دارند، میگویم نه!

اولا یوسف و امثال او که سالها در کومه‌له بوده‌اند را همین امروز حداقل صدها فعال سیاسی می‌شناسند و به نوشته‌اش مراجعه میکنند تا ببینند کسی که تا بحال جمله‌ای در مورد مسئله‌ای در دنیای سیاست نوشته است، چه امری به این کارش کشیده است و به چی اعتراض دارد. در ثانی بلحاظ سیاسی، هیچ اهمیت کمتر و بیشتری از طیف ناسیونالیستهای آرام و افراطی ندارد. به لحاظی البته، در مقایسه با طیف خود، برای شخص من انصافا آدم مهم تری است؛ شهامت سیاسی این را دارد که در جدل سیاسی با امضای جعل ننویسد، نکاتی را هم بیان میکند که بقیه همقطارانش جرئت سیاسی ابرازش را با امضای علنی ندارند، در حالیکه مخفیانه و در محافل شان، برایش دست میزنند. با این مقدمه به نوشته دوم او میپردازم؛

نامبرده در طول هفته‌های گذشته دو نوشته به بهانه پرداختن به ایرج آذرین داده است؛ در نوشته اول در مورد ایرج میگوید؛ ایرج آذرین ستون پنجم اشغالگران است و جزو لیست دشمنانی است که «ملت کرد» به حسابش میرسد! رفقای یوسف با مشاهده تهدیدات وی، تذکر داده اند که، در حالیکه ایرج جبهه ناسیونالیستها را نمایندگان مردم کردستان میداند و از نظرات سابقش عبور کرده است، تهدید کردنش به حساب سابقه چپش، کار احمقانه‌ایست. لذا یوسف عزیز هفته‌ای بعدتر، در نوشته‌ای دیگر و باز هم در مورد همین فرد نوشت که "ایرج آذرین انسانی با شخصیت و قابل احترام است!"

در جریان این پینه دوزی و آشتی شدن است که دست کردانه به گردنش میکند، به نمایندگی از طرف "ملت کرد" دعوتش میکند به کردستان عراق بروند تا حاکمیت مردمی احزاب سیاسی در کردستان را از نزدیک مشاهده کنند! همراه این دعوت کاری سری به کردستان عراق میزنند و ضمن اشاره کلی به این اردوگاه معلق سیاسی، خطاب به مهمان تواب شده اش میفرمایند؛ در این کردستان آزاد و آباد، احزاب سیاسی اش، در کنار تمام کارهای مثبت و مترقی دو اقدام با اهمیت ویژه انجام داده‌اند؛ "الف؛ برخورد اصولی به مذهب و گروههای مذهبی، ب؛ برخورد قاطعانه به گروه منصور حکمت و از جمله تعطیل و بستن خانه فساد آنها تحت نام خانه امن زنان."

منظور یوسف از برخورد اصولی به مذهب و گروههای مذهبی یکی اش این است که اسلامها را در دولت شان شریک کرده‌اند، قوانین اسلامی دوره بعث را کماکان حفظ کرده‌اند، منتقدین به مذهب، و

زیر پانهندگان قوانین مذهبی را هم رسماً و به شدت مجازات میکنند. مثلاً همین امروز اگر ایرج آذرین همراه مهماندار عزیزش یوسف، راهی پایتخت پارلمان مشترک شوند، باید طبق قانون مقدس رمضان شان روزه بگیرند. در غیر اینصورت اگر در خیابان تشنه بمانند و، بخواهند مثلاً لیوانی آب نوش جان کنند، ۱- از طرف دستگاه آسایش به اتهام زیر پا نهادن قوانین اسلامی و رمضان، فوراً دستگیر میشوند، ۲- فوراً به بازداشتگاه منتقل میشوند، ۳- سر مبارک شان برای تنبیه با نمره دو تراشیده میشود ۴- یک هفته را بدون سوال و جواب در زندان کردستان آزاد و آباد زندانی میشوند، ۵- اجباراً باید روزه بگیرند، چون در طول رمضان مقدس اینها، روزانه رسماً چیزی برای خوردن در اختیار زندانی قرار نمیگیرد، ۶- برای این احکام، دادگاهی و حق دفاعی وجود ندارد، ۷- اگر هم در دفاع از حقوق مدنی شان دهن به اعتراض گشودند، خودشان میدانند چه آب خنک کردانه ای نوش جان میکنند!

لذا پیشنهادم به کاکه یوسف و هواداران عزیز "ملت کرد" این است که حداقل فعلاً مهمان دعوت نکنند! در مقابل میتوانند برای رشد آمار نجومی مساجد در هر دهکده و محله ای، به جای بیمارستان و درمانگاه و مدرسه، توجیهات کردانه و ملی به خورد این و آن در همین اروپا بدهند، برای یافتن دلیل فرار صدها هزار نفر جوان عاشق زندگی از این مملکت آزاد و آباد دلیل پیدا کنند، خیر آمار بالای جوانان فراری از "آزادی" را که در آبهای بین ترکیه و یونان و کناره های مدیترانه خفه شده اند را تکذیب کنند، و در تکذیب قتل عام و غارت شان توسط پلیس فاشیست ترکیه، با دولت این کشور همکاری کردانه کنند! متوجه میشوید که بدون سفر به حج و مکه تان هم میشود کار خیر کرد، دیگران را از گمراهی رهانید، و از پخش "اطلاعات دروغ" و غیر "کردانه" جلوگیری کرد!

دفاع اینها از اینهمه آزادی و آبادانی در کردستان، مرا یاد اسلامیهای افراطی در قلب اروپا میاندازد که جانانه از حکومت اسلامی دفاع میکنند، ولی خود به دو هفته زندگی در زیر سایه اش رضایت نمیدهند!

اقدام خیلی مهم و دوم شان از نظر یوسف، "برخورد قاطع به گروه منصور حکمت" است! حزب مورد دفاع وی، در برخورد به کمونیستهای آنجا، سیاست حزب دمکرات در مقابل سازمان پیکار را در پیش گرفت تا به دلیل انتقادسیاسی شان، به مقرشان حمله و کشتارشان کند. نه! حزب طالبانی اول به اتهام دفاع کمونیست ها از یک کشور مستقل برای کردستان، از جدایی مذهب از دولت، و برابری زن و مرد به دادگاه "دعوت" شان کرد، وقتی این کارشان نگرفت آب و برق و تلفن مقراتشان را قطع کرد، و بعد از یک هفته محاصره، در حمله ای کردانه قتل عام شان کرد! جمهوری اسلامی هم رسماً از این اقدام کردانه و اسلامی طالبانی قدردانی نمود، و این قدر دانی رسماً در کیهان جمهوری اسلامی اعلام شد!

نکته حتی جالبتر یوسف، اشاره به "تعطیل کردن و بستن خانه فساد کمونیستها تحت نام خانه امن" است!

در خانه امن مورد حمایت حزب کمونیست کارگری، که توسط سازمان مستقل زنان اداره می شد و مورد حمایت سازمانهای زیادی در اروپا هم بود، کسانی جای داشتند که از مرگ حتمی گریخته بودند. کسانی چون کژال خدر در آن پناه داشتند که بینی اش به اتهام عشق و علاقه، و برای پند و

عبرت به کل زنان کردستان "آزاد" بریده شده بود، کسانی مثل حصیبه اهل که لار بودند، که هفت سال بود در حمام خانه شان زندانی بود، و هنگامیکه به زور نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری عراق و فعالین سازمان مستقل زنان، در زندانش شکسته و آزاد شد، کسی در ذهن خود نمیتواند تصور کند که به لحاظ روحی و جسمی چه احساسی، چه وضعی، و چه رخساری داشت! زن جوانی که قادر به زبان باز گشودن نبود و از هر جنبنده و صدا و حرکتی وحشت داشت و به گوشه اتاقها پناه میبرد و مخفیگاه می جست. در مقابل دیدگان اطرافیان، به سان پرنده از دست شکارچی فرار میکرد. با چهره چروک برداشته، کمری خم شده و چشمانی وحشتزده، رخسار یک انسان پیر اسیر در اردوگاههای نازی پیدا کرده بود!

یوسف و امثال او میدانند که تا زمانی که قوانین ناسیونال اسلامی احزاب ملی حکومت دارد، نه تنها زن در آن جامعه اسیر ناموس و سنت و شرف است، بلکه قدرت دفاع آنها از ناموس "ملت کرد" میتواند برای زنان و دختران کرد حتی در اروپا هم موجب درس باشد که ناموس شوهران و پدران و برادران شان را "لکه دار" نکنند! خبر دارد که مردان ایدآل خیلی کرد وی، زنان و دختران "خطاکار" شان را با حیله و کلک، از قلب اروپا به کردستان آزادشان میبرند، تا به حساب بی ناموسی هایشان برسند، و یوسف ها، آمار تعداد کشته شدگان این سفرهای ناموسی و اجباری را بدقت تعقیب میکنند! تعجب آنجاست که امثال یوسف با همین "شهامت" و علنیت از کشتار زنان توسط مردان خانواده های کرد در اروپا دفاع نمیکنند! لابد احتمال دستگیری توسط پلیس سوئد مشکل شان است، مگر نه اتفاقا مردان کردی که در غرب، نه تنها از حمایت دولت "آزادخواه" کردستان شان بی بهره اند، بلکه جرم سنگین کشتار زنان را در جوامع غربی متحمل میشوند، از نظر آنها از غیرت و ناموس و شرف بسیار بالاتری بهره منداند و از همه کردتراند!

کسی که به اظهارات من نقد دارد که "آنقدرها هم شور نیست" و در کردستان آزاد از دست بعث، برای زن حق و حقوقی کسب شده است، به گزارش مجله «زنان فردا» توجه کند که در بایگانی شماره ۶۵۷ سایت روزنه موجود است. بهمن احمدی امویی در گزارشش برای این مجله، تحت عنوان "یک گزارش ویژه از شمال عراق"، بیانات یکی از مسئولین سازمان زنان کردستان عراق، به نام "زکریه" را مستقیماً اینگونه نقل میکند: "در زمان حضور بعثی ها در کردستان، میزان بی حجابی زنان بیشتر بود، اما بعد از انتفاذه سال ۱۹۹۱، اکنون تعداد با حجاب ها بیشتر شده، و اگر چه حجاب اجباری نیست، اما حضور گروههای مختلف سیاسی و اسلامی، موجب گرایش زنان به استفاده از حجاب شده است"

عملکرد خانه های امن زنان، به نفع سیاستهای گروههای حاکم نیست! در جهت اهداف انتفاذه ۹۱ و رعایت حجاب ملی اسلامی نیست، بلکه از نظر یوسف ها، مرکز فساد است برای رشد مخالفت با ناموس و غیرت و مردانگی و شرف ملی! لذا اگر "شورش کرد" برای دفاع از ناموس کرد است، باید ریشه "فساد" و بی ناموسی از ریشه در آورده شود! و برای اینکار، از نظر مدافعین "ملت"، باید دست محبت مذهب و سنت و شرف را گرفت، و دست کمونیسم را که مایه پر رویی زن و ایجاد تفرقه در صف خرافه ملت است، از بیخ برید!

من به شخص یوسف و عقاید ملی و کردانه اش نقدی ندارم! ماهیت سیاسی اینها و جنبش شان همین است و بس. جوابش را هم در نوشته قبلی ام دریافت کرده است. یوسف حق دارد از تنبیهات ناموس پرستانه این بردگان زیر حاکمیت احزاب محبوبش لذت ببرد! بالاخره لذت و احساس در

زندگی افراد، ربط مستقیمی دارد به ارزش ها و اخلاقیات فرد، به جایگاه و ارزش انسان در باورهایش، و به معنی و مفهوم عشق و لذت بردن در فرهنگ زندگی اش. یکی عشقش به خداست و در راه این عشق حاضر است سنگسار کند، به دختر جوان، قبل از اعدام، بمثابة وظیفه ای خدایی تجاوز کند، و بعدا هزینه صرف گلوله های اسلامی را هم از خانواده اش بخاهد!

دیگری به "ملتش" عشق می ورزد و در این راه، خاک مقدسش را از مخالفین پاک میکند، منتقدین ناموس و غیرت ملی را زندان میفرستد، زن بی ناموس و "فاسدی" را که با عشق و احتمالا بوسه ای، در شرافت "ملت" شکر ریخته و لکه دارش کرده است، به میخ میکشد، منتقد سیاستهای ملی را خفه میکند، مخالفین سیاسی اش را هم قتل عام میکند، در اوج افتخار و ایمان هم مدعیست که آنچه مرتکب شده است، نه جرم، که عین عدالت و آزادیخواهی به سبک ملی است، از انجام شان هم به راستی لذت برده است و احساس غرور سرمستانه ای هم در وجودش موج میزند!

این عشق و علاقه و احساس یوسف به این ارزش های اجتماعی نهفته در ملی گرایی، به سنن سیاسی ناسیونالیسم و به اخلاقیات و فرهنگ ملی و کردانه اش، طبیعی ترین پدیده سیاسی اخلاقی در وجود یک ملی گرای اصیل و واقعیست. اگر کسی در این وسط حرفی دارد، باید از خصوصیات فردی افراد بگذرد، و کمی آنطرف تر، به جوهر و ماهیت این جنبش بیندیشد و سراغ افشایش و خشک کردن سیاسی این چشمه خرافه و کثافت برود. کسانی هم که خود را فعال ناسیونالیست میدانند، میتوانند از تیزبینی سیاسی و ایدئولوژیک این فعال بیدار شده حقیقتا بیاموزند! یوسف نمونه یک روشنفکر مومن ناسیونالیست کرد است که علنا اعلام میکند که آزادی مخالف سیاسی و حق حیات کمونیستها و آزادی زن در یک کردستان ایدآل امثال وی، ترهاتی اند که باید در آشغال شان ریخت!

و اما اگر کسی یا کسانی، به هر شیوه و عنوانی، دم از آزادی انسان میزنند، دم از حق انتقاد میزنند، دم از حق زن میزنند، دم از حتی حق حیات مخالف سیاسی میزنند، و یا احتمالا دم از حق عاشق شدن و دوست داشتن به رسم حتی عرف موجود در اکثر دنیا میزنند، و در همان حال، در زمینه ای، در گوشه ای و از زاویه ای هر چند تنگ، با حتی یک نکته از اظهارات یوسف ها هم عقیده اند، یا ذره ای احساس سیاسی و فرهنگی و اخلاقی مشترک دارند، بهتر است اول از ادعای آن ذره آزادیخواهی کاذب و موهوم شان بگذرند، و بعدا بروند و در مقابل آیینیه دیوار خانه شان راست راست بایستند، به پیشانی خود به دقت بنگرند، و تا توان دارند، به روی سیاسی خود، به شرافت سیاسی خود، به ناموس شان، به شرف شان، به مردانگی شان، به غیرت شان، به اخلاقیات ملی شان، به فرهنگ قومی شان و به احساسات کردایه تی شان، نه یک بار، نه ده بار، که صد بار تف کنند!

خطابیم در اینجا بویژه همه آنهاست که خود را نه انسان آزادیخواه، که کرد ملی گرا میخوانند، و نه عاشق انسان و زندگی و شادی و سعادت و خوشبختی اش، که عاشق آب و خاک و مرز و ناموس و غیرت و مردانگی و شرف وطن مینامند!

ما، ناسیونالیسم و حقوق ملل

به بهانه انتقادات آقای هاشم رضائی

آوریل ۲۰۰۲

آقای هاشم رضائی از کادرهای قدیمی کومه له، در هفته های اخیر دو مقاله جداگانه به نوشته هایی از حسین مرادبیگی عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری پرداخته ایشان در هر دو مقاله انتقاداتی حول سیاست حزب کمونیست کارگری در مورد مسئله ملی به عمل آمده است. در نوشته اول شان انتقاد کرده اند که؛ حزب کمونیست کارگری حق ملل تحت ستم ایران برای تشکیل دولت مستقل خود را به رسمیت نمی شناسد، ایران را کشوری کثیرالمله نمیداند و این تجدید نظر طلبی در مبانی عقیدتی این حزب است. همچنین انتقاد کرده که از مبارزات تاریخی ملت کرد نام نمی برد. اگر به قدرت برسد با لباس کردی و لری و بختیاری مخالفت خواهد نمود، و زبان رسمی را زبان انگلیسی خواهد کرد (نقل به معنی). در ادامه گفته اند که سیاست حزب دفاع از "ایران بزرگ" و "تمامیت ارضی" است. به عنوان یک نظر کلی هم در مورد حزب گفته است که "از یک سکت پرت غیر اجتماعی و غیر مسئول انتظاری بیش از این نیست". در نوشته دوم آقای رضایی مطالب متعددی بحث شده است که در نوشته ای دیگر به آنها میپردازم. و اما در مورد نوشته اول شان:

مسئله کثیرالمله بودن یا یک ملتی بودن ایران؛

از نظر جریانات اسلامی مردم ایران امت اسلامی به حساب می آیند. از نظر ناسیونالیسم ایرانی مردم ایران ملت ایران هستند. از نظر ناسیونالیستهای محلی هم، مردم ایران به ملل متعدد ساکن ایران تقسیم میشوند. جنبش های مختلف سیاسی، مردمان جامعه را در بسته بندیهای متفاوت سیاسی و ایدئولوژیک قرار میدهند. بر همین مبنا سعی در هویت بخشیدن به شهروند جامعه بر مبنای ایدئولوژی مورد نظر خود را دارند. هدف شان از این نوع از تقسیم بندی انسان و تعریف هویت های متفاوت سیاسی ایدئولوژیک برای آنها، مشروعیت بخشیدن به سازماندهی قدرت سیاسی مورد نظر خود، و توجیه سیاسی برای استقرار دولت بر مبنای آن هویت تعریف شده برای جامعه است. در عمل برای شکل دادن به این هویت های متفاوت، و ساختن دولت متکی بر آنها کار زیادی لازم است. تا آنجا که به موارد مذکور بر میگردد، جنبشهای ملی و اسلامی تقلای وسیعی کرده اند تا هویت های مورد نظر را ساخته اند و دولتشان را راه انداخته اند. برایش تاریخ ساخته اند، در دل این تاریخ موفقیت و پیروزی تعریف کرده اند. برای این موفقیت ها جنگها شده است، قهرمانی و افتخارات کسب شده است. و در کنار اینها، ادیب و هنرمند و شاعر و نویسنده لازم بوده است تا چهارچوب این هویت جدید را در افکار، اخلاقیات، فرهنگ، سنن و ارزشهای سیاسی اجتماعی جامعه وارد کنند. جریان اسلامی برای این کار، تاریخ هزار و چهارصد ساله کشتار و جنگ و

ویرانگری پیغمبران و امامان و خلفای خود را به حساب "امت اسلامی" مینویسد، به خورد جامعه اش میدهد و سعی در جا انداختنش به عنوان تاریخ انسان در قرون گذشته تا بحال را دارد. فرهنگ شهادت و خون و شمشیر و عبادت و ریاضت و قربان و رمضان و عاشورا و تاسوعا و مرگ امامان و تولد و سفر و زیارت شان و زن کشی و حجاب و سنگسارشان، کلا به عنوان فرهنگ اسلامی، قرار است این هویت را تولید و به نوبه خود زنده نگه دارد.

ناسیونالیسم در تاریخ سازی برای خود و برای ملت، دست کمی از جریان اسلامی ندارد. تفاوت در این است که در حالیکه جریان اسلامی، تاریخ ۱۲۲ هزار پیغمبر را پشتوانه موجودیت ۱۴۰۰ ساله خود میداند، ناسیونالیسم تاریخ خود را وصل تاریخ بشر در دوره های برده داری و فنودالی و پیشا سرمایه داری هم می کند. این در حالیست که ناسیونالیسم خود یک ایدئولوژی دوران سرمایه داری است و ملت به عنوان یک پدیده ذهنی، محصول ایدئولوژی ناسیونالیسم در همین دوره سرمایه داریست که در ایران عمری کمتر از دو قرن دارد. در این دو قرن است که جامعه ایران از ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی جدید در غرب، تاثیر می گیرد و اولین محافل مبلغ خود را در خارج و درون مرزهای ایران آن روز پیدا می کند. علیرغم اینکه خود ناسیونالیست ها به روشنی به تاریخ خویش واقفند، در تبلیغات سیاسی شان سعی دارند تاریخ مکتوب بشر را تاریخ موجودیت خود و محصول خود یعنی ملت قلمداد کنند. ناسیونالیسم ایرانی برای این دروغ سیاسی، علمی و تاریخی به ۲۵۰۰ سال حکومت شاهان و روسای عشایر و قبایل و طوایف مراجعه می کند و برای خود و سابقه خود تاریخ می سازد. برای این تاریخ سازی، متکی به جنگ و فتوحات و افتخارات و قهرمانان خود است و کل حاکمان دوره های برده داری و فنودالی را هم صاحبان تاریخ خود می داند. افتخارات و فتوحاتشان را دستاورد ملت ایران می داند، جنایاتشان را به حساب رشادت و مردانگی ملت ایران می گذارد و مشوق افتخار مردم به این تاریخ خونین مستبدین حاکم است. ناسیونالیسم برای تکمیل پدیده ای که سعی دارد در ذهن اعضای جامعه جای دهد، چهار چوب ارضی و خاک و نژاد تعریف می کند و از ملتش می خواهد که آنرا بپرستد تا برایش و در راهش بجنگد و بکشد و کشته شود. تاریخ مرزها تاریخ جنگ و کشتار و حملات و قتل عام و تجاوز و غارت است، تاریخ پیروزی و شکست حاکمان بالای سر مردم است. ناسیونالیسم برای تکمیل تصویر ذهنی از مقوله ملت، همراه مرز، پرچم را به عنوان سنبل و نشان ملی می دوزد و سرود برایش می سازد تا چهارچوب ایدئولوژیکی اش برای توجیه خرافه ملت را هر چه بهتر جا بیاندازد.

کار به اینجا خاتمه نمی یابد. بورژوازی ناسیونالیست در پروسه تکمیل پدیده ای که مشغول آفریدنش در ذهن و عقیده اعضای جامعه است، فرهنگ می سازد و اخلاقیات و سنن و ارزشهای خود را برای آن تعریف می کند. داستان اساطیری و افسانه های تاریخی، رستم و افراسیات و شعر شاعران قرن های پیشین و افتخارات کذایی تاریخ هزاران ساله، نوروز و هفت سین و قورمه سبزی و چلوکباب، زن ستیزی و مرد سالاری و خرافه های مذهبی، ناموس پرستی و سنن و اخلاقیات عقب افتاده همگی دست بدست هم داده اند تا فرهنگ پدیده ای موهوم و ناموجود به اسم ملت را در ذهن اعضای جامعه به موجودیتی مشخص و معین و معتبر تبدیل کنند. کل این داستان قرار است واحدی سیاسی به اسم ملت ایجاد کند. نتیجه طبیعی این پروسه از نظر آنها باید حاکمیت ملت باشد که ناسیونالیسم به نیابت از طرف ملت قدرت سیاسی را سازمان دهد. وجود ملت به عنوان یک ایدئولوژی در عقاید مردم در خدمت توجیه حاکمیتی قرار میگیرد که ناسیونالیسم آنرا نمایندگی می

کند. حاکمیت ملی، یعنی حاکمیت ناسیونالیسم، نماینده اراده ملت قلمداد می‌شود. اطاعت ملت از آن لازم می‌شود و هر حرکتی که منافع ناسیونالیسم را به مبارزه بطلبد حرکتی ضد ملی است که با منافع مردم مغایر قلمداد می‌شود. در چهارچوب "حاکمیت ملی" هر حرکت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه بر مبنای منافع بورژوازی ناسیونالیست ارزیابی می‌شود و کسی و نیرویی که با این حقه بازی و تاریخ سازی دروغین و فرهنگ کهنه و اخلاقیات و سنن "ملی" مخالفت کند، ضد ملی، ستون پنجم دشمن، مخرب و در بهترین حالت عاملی منفی برای جامعه قلمداد می‌شود.

این داستان در مورد پروسه ایجاد "ملت" در چهارچوب های متفاوت یکی است، اسامی متفاوت است. عراق، ایران، افغانستان و غیره... همه این پروسه ها را بطور مشابه پشت سر گذاشته اند تا "ملت" های عراق، ایران، افغانستان، محصول شان شده است. ناسیونالیسم مدعی یک دولت-- یک ملت ایرانی، به این شیوه هویت ملی تن انسان تبعه این چهارچوب سیاسی می‌کند. به این شیوه از انسان عنصر ملی می‌سازد که باید از منافع زمینی خود، از رفاه و آزادی و برابری، از زندگی شایسته انسانی گذشت کند و در عوض خاک و مرز و پرچم ناسیونالیسم را تاج سر خود کند و زیر سایه این خرافات، در اوج افتخار، به زندگی محکوم شده به فقر و نداری رضایت دهد.

ناسیونالیسم کرد در ایران، به عنوان ناسیونالیسم محلی، به هدف شریک شدن در قدرت سیاسی به همراه ناسیونالیسم ایرانی، معادله یک ملت- یک دولت را نمی‌پذیرد. ناسیونالیسم کرد هم برای خود همان پروسه تولید ملت کرد را از سر گذارنده است. تاریخ و جنگ و قهرمانان خود را دارد، نویسنده و شاعر و خواننده و هنرمند خود را به خدمت گرفته است. اخلاق و سنن و فرهنگ محلی تری برای خود ساخته است. و بی حقوقی انسان را به شکل کردی، رنگ ملی زده است. ناسیونالیسم کرد هم در مقابل کورش و داریوش و نادرشاه و مصدق و رضاشاه ناسیونالیسم ایرانی، شیخ محمود و قاضی محمد و ملا مصطفی و روسای عشایر بابان و طوایف مکریان و بارزان خود را داشته است. در مقابل فردوسی و دیگران، افتخار فردوسی خود، احمد خانی و صف طویلی از شاعران خود را دارد. ناموس پرستی، زن ستیزی، عقب افتادگی فرهنگی، سنن و اخلاقیات کهنه ناسیونالیسم ایرانی را رنگ محلی تر و عقب افتاده تر زده است و بر آن مهر کردی کوبیده است. ناسیونالیسم کرد هم به سبک کل ناسیونالیسم در دنیا، خرافه تقدس پرچم و خاک و مرز و سرود آفریده است و در نبود چهارچوب مشخص خاک و مرز و دولت، به تقدس سنگ و کوه و دره و قوم و خون هم روی آورده است! و بالاخره ناسیونالیسم کرد هم مثل بقیه، منتها دیرتر از آنها، موفق به خلق خرافه "ملت" شده است. از نظر ناسیونالیسم کرد هم، "ملت" نام سیاسی واحدی انسانی است که قدرت و سلطه خود را می‌خواهد و ناسیونالیسم و نماینده سیاسی ملی گرایی ماموریت دارد تا از طرف این "ملت" به بازار چانه زدن برای شریک شدن در قدرت محلی برود. در این بازار با توجه به تناسب قوا و مجموعه اوضاع و احوال جهانی و منطقه ای، خواست "حاکمیت ملی اش" را در قوطی های مختلف بسته بندی کند و از بالای سر "ملت"، به نمایندگی از او وارد معامله شود. از نظر ناسیونالیسم کرد، واحد ملت بدنبال قدرت سیاسی ملت است. لذا غیر از خواست ملی، مطالبه دیگری ندارد. خواست رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، لغو استثمار انسان، خواست محو فقر و نداری و فحشا و اعتیاد، و برابری زن و مرد و.... همگی قرار است در بارگاه خواست ملی، و به خاطر فداکاری در راه آب و خاک و نیشتمان (وطن) قربانی شوند! سطح اطاعت انسان از این تقاضای ملی ناسیونالیسم، مربوط است به اندازه تقبل این هویت ملی.

هنگامی که جنبش های آزادی زنان، کارگری و جنبش مردم برای حقوق متعدد انسانی شکل می گیرد، به همان اندازه تقدس آب و خاک و پرچم و فرهنگ و سنن و اخلاقیات کهنه کم رنگ می شود. توازن نیروی این جنبش های آزادیخواهانه با جنبش ملی تعیین می کند که وزن طوق هویت ملی و ناسیونالیستی بر گردن انسان خواهان رهایی چه اندازه است. تمام تقلای ناسیونالیسم برای ابقای این هویت کاذب و خلق شده است. در مقابل، تلاش انسان برای داشتن یک زندگی آزاد و برابر است که او را از زدن رنگ ملی و مذهبی بر هویت و حقوق خود باز میدارد. در دل این تقلای انسانی توازن قوای آزادی گرایی و انسان گرایی در مقابل ملی گرایی است که به هر کس هوشیاری می دهد تا منافع زمینی خود را فدای خرافه و تعصب ملی و مذهبی نکند. تا خود را با طبقه استثمارگر جامعه هم منفعت نبیند، زیر چتر ملی ناسیونالیسم صف نبندد و فریب هم سرنوشتی با طبقه استثمار کننده خود را نخورد و سیستمی را که موجب فقر و ناداری و ستم و نابرابریست به روشنی بشناسد. تقلای سوسیالیسم و کمونیسم کارگری، زدودن هویت های دروغین ملی مذهبی و قومی و نژادی از رخسار انسان، و بازگرداندن هویت انسانی و واقعی به اوست. هویتی که در مقابل تفرقه افکنی و خصومت سازی ناسیونالیستی، انسان را به اتحاد و یگانگی، به نوع دوستی و همزیستی انسانی فرا می خواند. دفاع از هویت انسانی شهروندان جامعه، در عین حال تقابل است با هر هویت کاذب، جعلی و ساخته شده در کارخانه ناسیونالیسم های مختلف. ناسیونالیسم ایرانی در سطح سراسری لباس ملی گرایی ایرانی به تن انسان شهروند آن جامعه میدوزد. ناسیونالیست های محلی نیز، و اینجا ناسیونالیسم کرد سعی در ملی کردن هویت انسان در سطح محلی را دارد.

"حق تعیین سرنوشت ملت های ساکن ایران"

از نظر ناسیونالیستهای محلی، ایران مجمع الجزایر ملل است. طبق این ایدئولوژی، مردم ایران ملت های کرد، آذری، بلوچ، ترکمن، بختیاری، عرب، گیلانی، بلوچی، لری، قشقایی، و شاید دهها مورد دیگر، همه ملت های متخلف ایران اند و باید حق تشکیل دولت های مستقل برای همه به رسمیت شناخته شود! البته تا بحال به غیر از ناسیونالیسم چپ ایرانی، در دنیای سیاست صاحبی برای این ملل روی کاغذ پیدا نشده است. جدی ترین شان شاید فرقه آذربایجان باشد که فسیلی بیش نیست. ناسیونالیسم کرد با این ادعایش، میخواهد خواست خود را به آنها هم تسری دهد تا با پیدا کردن یار ملی، قوت قلبش برای خواست پوچ خودمختاری بیشتر شود. درست است که در ایران مردمان زیادی هستند که به لحاظ اقتصادی و فرهنگی مورد ستم ملی ناسیونالیسم حاکم قرار گرفته اند، ولی درمان این ستم داشتن حق جدایی نیست. رفع این ستم در همه این مناطق کشور، با بهرمندی همه از حقوق شهروندی برابر جواب میگیرد. در آذربایجان این مسئله با بکار بردن زبان آذری برای آموزش و اداره جامعه جواب میگیرد. در خوزستان به همین شیوه، و در بلوچستان شاید به اضافه توجهات ویژه اقتصادی. آنچه استثناست کردستان است. این استثنا از نظر حزب کمونیست کارگری، نه به این دلیل که گویا در کردستان مردم ملت کرد به حساب می آیند، نه به این دلیل که مردم این منطقه حقوق ویژه ای از نظر ما دارند، بلکه به این دلیل که ستم ملی در این منطقه به یک تخاصم در بعد اجتماعی تبدیل شده است. مشکل و ستم ملی بر لر و بختیاری و آذری و بلوچی هنوز به یک مسئله در جامعه تبدیل نشده اند، به مسئله ملی تبدیل نشده اند و مثل مسئله کرد ابعاد سیاسی پیدا نکرده و به دشمنی و جنگ و سیاست در سطح وسیع تبدیل نشده اند. "نفس

وجود هویت های ملی مختلف پیدایش یک مسئله و معضل را اجتناب ناپذیر نمی کند. مثالهای همزیستی بی مشکل و کم اصطکاک ملیتهای مختلف در چهارچوبهای کشوری واحد بسیار است. تفاوت های ملی و قومی و نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر حسب تعلقات ملی، واقعیاتی هستند که در دست جنبشهای اجتماعی مختلف به سرانجام های مختلفی میرسند. لیبرالیسم و کمونیسم و سوسیال دموکراسی و ناسیونالیسم با این واقعیات یکسان برخورد نمیکنند. ناسیونالیسم آن جریانی است که میخواهد به این شکافها تبلور سیاسی ببخشد". (منصور حکمت، جلد ۸ مجموعه آثار. ملت. ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری) کسانی که میخواهند از نظریات حزب در این زمینه ها مطلع شوند، میتوانند به این نوشته منصور حکمت در سایت شان مراجعه کنند. تبدیل ستم ملی در کردستان به مسئله ملی، ما را ناچار میکند تا برای این مسئله داروی حق جدایی را تجویز کنیم. این حق به مردم این اختیار را میدهد که بین جدا شدن و دولت مستقل داشتن و ماندن با حقوق شهروندی برابر یکی را انتخاب کنند. توصیه ما در این حالت هم جدا شدن نیست، ضمن اینکه از تصمیمی که برای جدا شدن بگیرند دفاع میکنیم. دفاع ما از حق جدایی، دفاع از منفعت ملی و هویت ملی و محلی نیست، بلکه دفاع از زندگی آزاد یک بخش جامعه بدور از سرکوب و خشونت است. به همین خاطر در مقطع دفاع از حق جدایی نیز، ما کمونیست ها از تشکیل دولتی سکولار و غیر قومی و غیر ملی دفاع می کنیم. تقابل سیاسی کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم محلی در هر حالتی، بخاطر دفاع از هویت انسانی شهروندان جامعه کردستان است. با توضیحاتی که آمد، کمونیسم کارگری نه تنها مخالف دادن هویت ملی و قومی به مردم ساکن در ایران است بلکه دعوی ناسیونالیست های بزرگ و کوچک بر سر خاک را هم مسئله مردم نمی داند. از نظر سنت ما دعوی خاک و مرز و پرچم، مسئله و دعوی مردم نیست. ادعای تمامیت ارضی ناسیونالیسم ایرانی، یکی از شعارهای جنگی این گرایش برای حفظ طوق ملی برگردان انسان ایرانی است و بهانه ای برای سرکوب.

آقای رضایی با این بحث باید متوجه شده باشند که اولاً دفاع از "حقوق ملل" نه تنها هیچگاه از مبانی عقیدتی ما نبوده است بلکه شکل گیری کمونیسم کارگری، بخشا در مقابل ناسیونالیسم و خرافه ملت و طوق هویت ملی بوده است. اینکه از نظر ایشان مردم ایران ملت های مختلف اند و سعی دارد انسان را با عینک ملی و قومی بنگرد و از او ملت بسازد، قابل درک است. در مقابل، تصمیم ما دفاع از هویت انسانی مردم، صرفنظر از ملیت و مذهب و نژاد و رنگ آنها، به عنوان اعضای متساوی الحقوق جامعه بشری است.

مسئله زبان

انتقاد دیگر آقای رضایی، از تغییر زبان رسمی کشور به انگلیسی، در صورت به قدرت رسیدن حزب است. برنامه ما، برنامه یک دنیای بهتر، در این مورد چنین میگوید: ممنوعیت زبان رسمی اجباری. دولت میتواند یک زبان از زبانهای رایج در کشور را به عنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید. مشروط به اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیتهای اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود محفوظ باشد. برنامه ما سپس ادامه میدهد: به منظور کمک به پایان دادن به

عقب ماندگی جامعه از صف مقدم پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی در جهان امروز و برای کمک به بهر مند شدن توده مردم ایران از مواهب این پیشرفته‌ها و امکان شرکت مستقیم تر و فعالانه تر آنها در حیات علمی و فرهنگی جهان معاصر، الفبای رسمی زبان فارسی باید طی یک برنامه سنجیده به الفبای لاتین تغییر کند. بعلاوه، در همین راستا حزب کمونیست کارگری همچنین خواهان آنست که: زبان انگلیسی، با هدف تبدیل گام به گام آن به یک زبان آموزشی و اداری متداول در کشور، از سنین پائین در مدارس آموزش داده شود.

در مقابل این بند برنامه ما، ناسیونالیستهای ایرانی آتش میگیرند که تغییر شکل الفبای فارسی از عربی به لاتین، زبان فارسی، که از نظر آنها بخشی از ملیتشان است، لطمه میخورد. طبعا جایگزینی انگلیسی به جای فارسی، به عنوان زبان اداری و آموزشی ایران، برای این ناسیونالیسم باید زلزله در فرهنگ عزیزشان باشد. ناسیونالیسم کرد و بقیه گروههای های محلی ملی لاپد نگرانی شان در این باره شدیدتر است. این نگرانیها اما اساسا پایه در ترس اینها از ضعیف شدن خرافه ملت است. ناسیونالیسم در دوره ای تاریخی، با اتکا به فاکتورهای متفاوتی ملت ساخت. در ایران، در جریان ملت سازی چه در سطح سراسری و چه محلی اتکای ناسیونالیسم بخشا روی زبان بوده است. نگرانی اینها از این است که با در خطر افتادن زبان، یکی از پایه های تئوریک شان برای توجیه وجود ملت شان در هم میریزد.

در بخش اول این نوشته توضیح داده شد که ملت سازی محصول تقلای ناسیونالیسم در یک پروسه تولید جنگ و تاریخ و فرهنگ است. یکی از عناصر مورد استفاده ناسیونالیستهای کرد و ایرانی زبان است. منتها کارکرد عنصر زبان در ایجاد ملت، همچون اجزای دیگر ایجاد این خرافه، صفر است. ناسیونالیسم ایدئولوژی معینی در جنبش های بورژوازیست. برای فرد معتقد به این ایدئولوژی، به حساب آوردن خود به عنوان ملت و عضوی از مجموعه ملت، امری عقیدتی و ایدئولوژیک است و ربطی به زبان و لباس و دین ندارد. زبان وسیله ارتباطی بین اعضای جامعه بشری است. این زبان در مقاطع تاریخی و در جغرافیاهای متفاوت میتواند متفاوت باشد، بدون اینکه در امر ملی گرایی نقش داشته باشد. در هندوستان امروز، زبان اداری و آموزشی انگلیسی است بدون اینکه لطمه ای به ناسیونالیسم هندی زده باشد و در ایدئولوژی معتقد به ملت بودنش خللی وارد کرده باشد. تغییر خط زبان ترکی از عربی به لاتین، نه تنها از ملی گرایی و کمالیسم ترک کم نکرد بلکه پایه ای برای تولید و ساختن ملت ترک شد. در کشورهای متعددی از دنیا، وجود زبان مشترک نه به وحدت ناسیونالیسم شان منتهی شده و نه موجب شده که از آنها یک ملت ساخته شود. این امر در مورد آمریکا، کانادا، نیوزیلند، بریتانیا و کشورهای متعدد دیگر صدق میکند. ملت در این کشورها نه بر اساس زبان، که بر اساس واحد سیاسی و کشوری ساخته شده است. در خود کردستان هم زبان نقشی کلیدی در عقیده به بودن به عنوان ملت ندارد. بخش های مختلفی از مردم در کردستان و مناطق مختلفش زندگی میکنند که هیچ شباهتی بین زبان آنها و زبان کردی وجود ندارد. در کردستان ایران مردم اورامی زبان جزو این دسته اند. در کردستان ترکیه بخشهای وسیعی از مردم در مناطق مختلف جزو این دسته اند و هیچ آشنایی به هیچ لهجه زبان کردی ندارند، در حالیکه ایدئولوژیک و عقیدتی خود را از ملت کرد میدانند. در خارج کشور هم خیلی ها شاهد بوده اند که بخشی از افرادی که از کرمانشاه به خارج پناهنده شده اند، در اصل نه به زبان کردی تسلط داشتند، نه خود را به عنوان عضوی از ملت کرد تعریف میکردند، در حالیکه همین افراد، بعد از

دوره ای، تحت تاثیر تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک ناسیونالیسم کرد، ناسیونالیست شده اند و به جزوی از ملت کرد بودن خود ایمان آورده اند. هدف از آوردن نکات بالا در مورد جایگاه زبان در ایجاد ملت کرد، نشان دادن بی پایه بودن دلایلی است که به عنوان عناصر تشکیل دهنده ملت کرد آورده میشود.

مسئله لباس کردی

انتقاد دیگر هاشم رضایی در عرصه لباس است. در این مورد خطاب به حسین مرادبیگی میگوید که اگر حزب ایشان به قدرت برسد، با قرون وسطایی نامیدن لباس محلی مردم اهواز و خرم شهر و آبادان و بختیاری و لر و کرد، آنها را برای تغییر لباس زیر فشار قرار خواهد داد. کل نگرانی آقای رضایی بر سر ملت کرد و حق و حقوق ملی کرد و سنن و فرهنگ و اخقیات عهد بوقی این جنبش است. اگر اینجا و آنجا هم از آذری و بختیاری و اهوازی و لر و ترک و عرب میگوید، نه از سر علاقه به لباسهای رنگارنگ در ایران، که از سر عشق آتشین به "که وا پاتول" "ملت" کرد است. مسئله لباس و لباس کردی که ایشان برایش شیون راه انداخته اند، از مسئله زبان هم بی پایه تر است. لباس هیچ نقشی در امر ایجاد ملت ندارد و حداقل صدها نمونه ای که در جهان امروز میشود سراغ گرفت، نشان میدهند که لباس محلی ربطی به امر ملی گرایی ندارد. لباس محلی، از دامن اسکاتلندی که ایشان به کنایه اسمش را آورده است، تا لباسهای دیگر محلی در گوشه و کنار دنیا، لباس و پوشش دوران زندگی جوامع خودکفای ما قبل سرمایه داری اند. بشر در دوران های مختلف زندگی اقتصادی و اجتماعی اش، به تناسب مناسبات حاکم در هر دوره ای، پوشش های متفاوتی داشته است. تغییر در اقتصاد و مناسبات پایه ای زندگی، و بر همین مبنا تغییر در فرهنگ و سنن و اخلاقیات و ارزشهای معتبر اجتماعی، پوشاک و خوراک و فرهنگ زندگی را تماما دستخوش تغییر شده است. در دوران سرمایه داری و وارد شدن دورافتاده ترین مناطق دنیا در حیطه حاکمیت اقتصادی تولید بزرگ، کار و کسب تولید کنندگان کوچک محلی را دچار مشکل لاینحل کرده است. امروز دیگر بازار پیتزا و کباب و جاز و شلوار محلی ورشکسته است. خارج از این مسئله، کار و تولید در هر دوره ای وسایل مناسب خود و منجمله پوشش خود را می طلبد. لباس محلی کردی و افغانی و عربی را نمیشود پوشید و وارد پیچ و مهره های ماشین و صنعت و ابزار تولید زندگی مدرن امروز شد و کار کرد. این دیگر ربطی به عقاید ندارد، خود سرمایه داری این تغییر در پوشش را از سر کار هم که باشد، ضروری کرده است. اگر مردمانی هستند که در گوشه ای از دنیای عقب نگاه داشته شده، هنوز پوشش دوران ما قبل سرمایه داری را دارند، این دیگر بطور برجسته نشان میدهد که دلایل ویژه ای ماورای تمایل مردم به آن، موجب شده اند که این تغییرات صورت نگیرد. تا آنجا که به لباس مربوط است، این دیگر سالهاست که جهانی شده است. کت و شلوار و دامن تنها از نظر یک نفر ساده روستایی دهه های خیلی قبل کردستان میتوانسته لباس فارسی به حساب آمده بوده باشد. لباس امروزی مردم دنیا از شرق تا غرب، از نظر کسی انگلیسی و فرانسوی یا چینی و ایرانی نیست، جهانیست. لباس محلی در خیلی از کشورهای پیشرفته تر دنیا نسل هاست که به موزه ها سپرده شده است تا نسل دوران معاصر بشر بدانند قریبای زندگی چگونه بوده است. جای شک است آقای رضایی خود به دیدن این موزه ها نرفته باشد تا تصویری از زندگی انسان اروپایی

در دوران های گذشته را داشته باشند. لذا آنچه ایشان دست بردارش نیست و حاضر نیست انسان کرد زبان و بختیاری و دیگری از تن در آورد، ربطی به مردم جامعه شهری امروز کردستان و استان چهار محال و بختیاری ندارند. لباس محلی کردی را امروزه نسل جوان در روستاها هم استفاده نمیکنند. خود هاشم رضایی هم شک دارم آنرا تن بچه اش بکند. اگر مردمانی امروز در حاشیه هایی از جامعه هنوز لباس محلی کردی می پوشند نباید افتخار کسی باشد. این پوشش عهد بوق است و اگر آثارش را میشود در گوشه های از این مملکت پیدا کرد، به جای تاج سر کردنش باید یقه استبداد و فقر و سرکوب را گرفت، باید یقه دولتهای سرکوبگری را گرفت که تمام افتخاراتشان در نگه داشتن مردم در فقر اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است. باید یقه وحوشی را گرفت که به جای مدرسه و دبیرستان و دانشگاه و علم و فرهنگ و ترقی و پیشرفت، پادگان و مقر و قرارگاههای نظامی دایر کرده اند، گله های رنگارنگ مزدور و دسته های متعدد سرکوب را به نام خدا و خاک و میهن و تمامیت ارضی و گند و کثافت ملی شان، به جان این مردم شریف انداخته اند و زندگی شان را به اسارت گرفته اند و موجبات بی سوادی و فقر و نداری اقتصادی و فرهنگی شان را فراهم کرده اند. اگر کسی پیدا میشود که ریگی به کفش ندارد و در پی حقه بازی ملی و وطن پرستانه نیست، باید اعتراض کند که چرا رفاه و آسایش و فراوانی نعمت فراهم نیست و چرا وسیله ممانعت از پیشرفت مردم را این اندازه گسترش داده اند که پوشاک و خوراک و زندگی شان اینهمه عقب بماند. کسی که این عقب افتادگی را افتخار میداند و فقر اقتصادی و فرهنگی جامعه را تاج سرشان میکند، باید کاری کرد که این عقیده خرافی اش جایی در میان مردمان محروم نداشته باشد. امثال آقای رضایی از فقر فرهنگی در جامعه، و از وجود محرومیت در زندگی مردمان شریف به این نتیجه میرسد که این لباس پوشش دلخواه آنهاست، کردی است و از خودشان است! این البته فقط ادعای او نیست. یکی از "لوکس"ترین تقویمهای دیواری سال ۱۳۸۱ چاپ جمهوری اسلامی در کردستان، نقاشی دو پسر نوجوان را در لباس سنتی کردی بر صفحه اول آن چاپ کرده و زیر آنها نوشته اند که این لباس بچه های کرد است. بعید نیست انتشارات مربوطه از نبود نوجوانی در شهرهای کردستان در لباس سنتی، ناچار از نقاشی آنها نشده باشد. از نظر جمهوری اسلامی، لباس سنتی کردی برای زن و مرد، خود بخود تمام بدن آنها را از سر تا پا می پوشاند و لازم به ایجاد گروههای ویژه رعایت موازین اسلامی در پوشش نیست. لذا طبیعی است که آنرا بر لباس امروزی برای مردم ترجیح دهد! بد شانسی جمهوری اسلامی و ناسیونالیستهای کرد در این مورد هم این است که مردمی که دست شان به دهان شان میرسد، تمام تقلایشان را به خرج میدهند تا قشنگترین لباس های "غیر کردی" برای عزیزانشان تهیه کنند و در میان هزار و یک آرزو، داشتن لباس کردی جایی در افق دیدشان برای داشتن یک زندگی بهتر ندارد. از نظر ما مردم باید آزاد باشند تا هر نوع پوششی که میخواهند داشته باشند. کسی نباید به دلیل شکل ظاهر و موقعیت اجتماعی مورد تبعیض قرار بگیرد. وجود فرهنگ و عادات سنتی در زندگی مردم شریف و زحمتکش جامعه نه از بی علافگی آنها به زندگی نوین، که نشان وجود سیستم کثیفی است که از فقر اقتصادی و فرهنگی مردم ارتزاق میکند. از ستم و زور و استثمار میخورد، و در سایه نبودن امکانات برای اکثریت، صاحب امکانات شده است. ما برنامه داریم تا پایه های این فقر را از بنیان برکنیم. در این راه، افشای ناسیونالیستهای بزرگ و کوچکی که موجودیت شان به زنده ماندن سنن و فرهنگ و اخلاقیات و شیوه زندگی کهنه گره خورده است، جزئی از کار تعطیل ناپذیرمان است.

سکت پرت

آقای رضایی در یک نگاه کلی نسبت به سیاستهای حزب کمونیست کارگری گفته اند که "از یک سکت پرت غیر اجتماعی و غیر مسئول انتظاری بیش از این نیست." از نظر همه ناسیونالیستها ما جریانی پرت هستیم. در مقابل ناسیونالیستهای ایرانی که ای ایران و مرز و خاک و پرچم و تمامیت ارضی مهمترین شعارشان است، گفته ایم که مشکل مردم در ایران نه پرچم و آب و خاک است و نه سرنوشت جزایر سه گانه در خلیج. مردم رفاه و آزادی و برابری میخواهند و شعارهای ناسیونالیسم ایرانی از نظر مردمان خواهان زندگی شاد و مرفه، ترهاتی بیش نیست. در نظر اینها ما جریانی ضد ایرانی هستیم. گناه ما در مقابل آنها این است که در مقابل خرافات ناسیونالیستی آنها، بذر آزادیخواهی و برابری طلبی در درون جنبش اعتراضی مردم میکاریم. از نظر ناسیونالیسم کرد هم سالهاست که به غیر واقع بین و ذهنی و پرت و سکتی که دنیا سرش نمیشود شناخته شده ایم. از نظر اینها ما واقعیتهای جامعه کردستان را درک نمیکنیم. بزرگترین انتقادات حزب دمکرات کردستان به سیاستهای کومه له ای که ما در آن بودیم این بود که واقعیتهای بدیهی پذیرفته شده از نظر دمکرات را درک نمیکردیم. از نظر آنها کردستان عقب افتاده است، تجزیه طبقاتی در آن صورت نگرفته و کارگر و سرمایه دار ندارد. لذا سنن کهنه و عقب افتاده در زندگی، جزو بدیهیات جامعه کردستان اند. از نظر آنها برابری زن و مرد و کنار زدن مذهب از زندگی مردم و کنار زدن سنن و اخلاق و فرهنگ و عادات کهنه از جامعه برای کردستان زود است، مردم تنها مسئله و مشکل ملی دارند و خواست شان هم اساسا خودمختاری و کردایتی است. در مقابل اینها بارها و بارها استدلال کرده ایم که واقعیات جامعه این است که ما میگوییم، که مردم با زندگ و مبارزه و خواست هایشان میگویند. بارها گفته ایم که علیرغم وجود خودمختاری و فدرالیسم در کردستان عراق زیر حاکمیت ناسیونالیستها، مردم هر روز دسته دسته از این "کردستان آزاد" شده میگریزند و علنش را از هر کسی می پرسند جواب می گیری که دنبال زندگیست. فرار از این سرزمین "آزاد" در ده سال گذشته، تا بحال جان حداقل صدها انسان جوان را در مرزهای ترکیه و آبهای یونان گرفته است و تا بحال صدها هزار نفر توانسته اند از این خودمختاری و فدرالیسم بگریزند. "پرتی" ما در این است که گفته ایم مردم کردستان چیزی فراتر از اینها میخواهند، آزادی، رفاه، مسکن، طب و بهداشت و درمان و آموزش مدرن و بیمه بیکاری و چی و چی میخواهند. اصرار "بیخود" ما روی این خواستهای انسانی و غیر ملی، از نظر ناسیونالیستهای کرد از غیر اجتماعی بودن و درک نکردن واقعیات جامعه است. غیر مسئول بودن ما از نظر آنها هم به دلیل افشای ماهیت عقب افتاده و کهنه پرستانه سیاستهای ملی و قومی اینهاست. من از هاشم رضایی می پذیرم که حزب ما نسبت به قبول "واقعیتهای" مورد نظر ناسیونالیستها به شدت "پرت" است و در مقابل پایین آمدن از خواستهای مردم از هر سکتی "متعصب" تر است.

اعضای کرد در حزب کمونیست کارگری

منتقد ما در بخش دیگری از نوشته اش گفته است که وجود تعداد زیادی کادر و عضو کرد زبان در این حزب، مانع این است که از ارائه راه حل برای مسئله کرد بگذرد. از نظر اینها، توجه حزب به حل مسئله ملی از داشتن اعضای کرد زبان سرچشمه میگیرد. از نظر بعضی از فعالین سندیکالیست

جنبش کارگری هم توجه حزب به طبقه کارگر به شماره کارگران درون حزب گره خورده است. از نظر ناسیونالیست‌های کرد، در میان اعضای کرد زبان حزب، آنها مهم اند که حد اقل دوره ای پیشمرگ بوده و یا جنگیده اند. فعالین سندیکالیست از آنها سختگیر تر اند و به فعالینی اهمیت میدهند که در خاک ایران و با کارت اداره کار رژیم حاکم در ایران کارگری کرده باشند. احتمالاً فعالین فیمینیست هم این مسئله را داشته باشند که چه درصدی از جنسیت اعضا زن اند. از نظر ما اما، حزب کمونیست کارگری ظرفیت تشکل نمایندگان ملل و مذاهب و نژاد و جنس و اقشار و اصناف جامعه نیست. این حزب سازمان جنگی انسان‌هایی است که لباس‌های ملی و صنفی و جنسی‌شان را قبل از ورود به حزب از تن در آورده اند و به عنوان انسان‌های کمونیست، و فقط به همین عنوان متشکل شده اند. اگر هاشم رضایی‌ها در کومه له و حزب کمونیست ایران، برای اهداف ملی‌شان متشکل شده اند کسی نمیتواند ایرادی داشته باشد. خیال‌واهی من این بود که سازمان ایشان، با رفتن جماعت بسیار راست‌مهدی، امکان پیدا میکنند که جهت‌چپی داشته باشند. اگر آنها رفتند و اولین گروه فاشیست کرد ایرانی تشکیل دادند، به نظر می‌آید تنها منت باقیمانده‌شان بر سر ما، در نپیوستن‌شان به آنهاست. وجود کادرهای ۲۰ ساله‌ای همچون آقای هاشم رضایی با این عقاید ناسیونالیستی، نشان از ظرفیتهای قوی ملی‌گرایانه حزبش را دارد. در اینمورد متأسفانه کار دیگری از دست ما بر نمی‌آید. تنها چاره نشان دادن سیاستهای اینها به مردمانی است که در توهم کمونیست بودن اینها به سر می‌برند.

ادامه این نوشته در بخش دوم، جواب به انتقادات آقای رضایی در مقاله دوم‌شان است.

جواب کومه له چیست؟

در حاشیه درافشانیهای هاشم رضایی

مه ۲۰۰۲

انتقاد وارد!

مقاله قبلی هاشم رضایی در نقد سیاستهای حزب کمونیست کارگری اشتباهی سیاسی بود که از ایشان سر زد! ایشان از کسانی است که در دوره بعد از کودتای شکست خورده جماعت مهتدی، گروه وحدت کومه له با منشعبین را ایجاد کرد. هدفشان در اساس این نبود که انشعابیها را به کومه له برگردانند. میخواستند کومه له را هم به آنها ملحق کنند. به همین خاطر اگر خود در کومه له مانده است ولی قلبش برای دومی می تپد. در این دوره که رفقاییش در سازمان زحمتکشان انجام وظیفه بودند، ایشان به حساب خود به حرف آمد تا از راه بحث سیاسی با حزب کمونیست کارگری، به جبهه مهتدی ها خدمتی کرده باشد. با پخش نوشته اش، رفقاییش به او خرده گرفته اند که در حالیکه ما مشغول عملیات علیه زندگی خصوصی و خانواده و کودک و بیمارانشان هم هستیم، بحث سیاسی با اینها زیادی ابلهانه است. ایشان از سر "تیزیابی سیاسی" انتقادشان را گرفته است، ادامه بحث قبلی اش را ول کرده است و در سنگر آنها مشغول تیر اندازی شده است.

علاقه به اسم مستعار!

مقدمه نوشته دوم هاشم رضایی با معرفی حسین مرادبیگی شروع شده و در این باره گفته است که حسین مرادبیگی کسی است که در درون پیشمرگان کومه له با اسم مستعار حمه سور فعالیت میکرد و تا این اواخر با همین اسم شناخته می شد. فردی که از وقایع هفته های اخیر خبر ندارد و سراغ نوشته رضایی میرود، لابد خود را بدهکار آدم منصفی میداند که مخالف سیاسی اش را به این شیوه به خواننده اش می شناساند. منتها هاشم رضایی به ریش خواننده ای این چنین ساده لوح می خندد. اگر دست هاشم رضایی باشد اسم حمه سور را به عنوان اولین فرمانده عالی نیروهای پیشمرگ کومه له خاک میکند تا اثبات اینکه این "سکت" را کسی نمی شناسد برایش راحت تر باشد.

نکته مهم اشاره به حمه سور، از نظر نویسنده در مستعار بودن آن است. هدف چیست؟ افشای این "راز نگفته" به چه هدفی کمک میکند؟ کمی آن طرف تر، در ماههای اخیر کسانی که تا دیروز رهبر هاشم رضایی بودند، یعنی آقای عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده در سازمان زحمتکشان، با اسامی مستعار مختلف در مورد حزب کمونیست کارگری می نویسند. آخرین نمونه آن نوشته ای است از عبدالله مهتدی که در آن به زندگی خصوصی کادرهای رهبری حزب و خانواده و کودکان شان پرداخته است. اینها به دلایل متعدد از نوشتن با اسامی واقعی خود در مورد ما پرهیز می کنند. یک دلیلش این است تا مسئولیت ترور شخصیت ها و نوشته هایی را به عهده نگیرند که عوامل سر سپرده رژیم هم در اظهارشان باک دارند و موجبات رسوایی شان را فراهم میکند. بخشی از بحث ما

این است که اگر این سنت سیاسی افشا نشود، اینها که امروز در خصومت سیاسی شان مرز بیمار و کودک و اعضای خانواده مخالفین سیاسی شان را هم مراعات نمیکنند، و مخفیانه و با اسامی مستعار دست به هر اقدامی میزنند، فردا در جامعه، هر سه نفر آدم این جنسی میتوانند بیمارستان و کودکستان و مناطق مسکونی تحت تسلط نیروی مقابل را مورد حملات تروریستی قرار دهند. فردا هر سه نفر اینها میتواند با همین اسامی مستعار ترور کنند، بدون اینکه رسماً شهادت سیاسی تقبل مسئولیت آنرا داشته باشند. نگرانی ما از شکل گرفتن پدیده هایی مثل نیروهای آزادیبخش کوسوو و فاشیستهای نوع صرب و کروات است که زندگی جامعه ای را به باد دادند.

در میان این جدال ها، انتقاداتی در مورد نیروهای امثال کومه له بود که چرا گوش شان را کر کرده اند و به بهانه اینکه شیوه مبارزه آنها متفاوت است سکوت کرده اند؟ نوشته هاشم رضایی میخواند بگوید که کومه له ایها خیلی هم ساکت و بی طرف نیستند. میخواند بگوید در حالیکه بیش از بیست سال اسم مستعار حسین مرادبیگی حمه سور بوده است، چه اعتراضی به دوستان من در سازمان زحمتکشان دارید که با اسامی مستعار مینویسند. آقای رضایی میداند که حمه سور یک انسان حقیقی و حقوقی است که همه مردم می شناسند، سالهاست که به همین اسم خطابش میکنند و مسئولیت رسمی فعالیت هایش را هم به عهده دارد. این را هم میداند که علناً و رسماً هیچ کسی از زبان آنها نمی شنود که پشت اسم مستعارهای عبدالله مهتدی خودش است. کسی تابحال در صفوف سازمان زحمتکشان اعلام نکرده است که این اسامی رمز و اعداد و شماره هایی که در سایت شان در مورد ما به این شیوه نوشته میدهند، رهبران شان اند. هاشم رضایی های کادر کومه له حالا دارند علناً اعلام میکنند که به نبرد علیه حزب کمونیست کارگری به همان شیوه رفقای پیش پیوسته است و این نوشته اش هم در همان جهت است.

ما و "جنبش انقلابی کردستان"

آقای رضایی فرموده اند که حزب کمونیست کارگری دشمن قسم خورده جنبش انقلابی کردستان است. ایشان و همه ناسیونالیستهای کرد فکر میکنند که در کردستان یک جنبش وجود دارد که آنهم جنبش ملی یا ناسیونالیستی است. جنبشی که ادامه شیخ محمود و ملا مصطفی بارزانی و قاضی محمد است. جنبشی که هم و غمش این است تا به نمایندگی از طرف "ملت کرد" سرور جامعه شود. این جنبش سنتهای سیاسی خود را دارد. فرهنگ و اخلاقیات و سیاست و مناسبت و شیخ و مرید و شهیدان و قهرمانان خود را دارد. این جنبش در کردستان یک جنبش واقعیست. در مقابل این جنبش تاریخی، جنبش سیاسی جدیدی بیش از دو دهه است که فضای سیاسی کردستان را به معنی دقیق کلمه اشغال کرده است. این جنبش، جنبش سوسیالیستی و رادیکال جامعه کردستان است. جنبش کارگری با اول مه ها و قطعنامه های سوسیالیستی اش مربوط به این جنبش است. جنبش آزادی زنان و ۸ مارس هایش متاثر از این جنبش است. جوان برابری طلبش، زن و مرد آزادیخواه خواهان رهایی از نابرابری و تبعیض و فقر و خفقان، متاثر از این جنبش است. مبارزه برای رهایی ملی و نجات از ستم ملی هم تا آنجا که برای خودمختاری و معاملات با رژیم تره خورد نمی کند متاثر از این جنبش است. این جنبش های سیاسی متفاوت

وجه مشترکی ندارند. منفعت مشترکی هم ندارند و نداشته اند. نه حکومت فئودال عشیرتی قاضی محمد ربطی به دهقان و رعیت آن دوره داشت، نه ادامه آن جنبش ربطی به کارگر و زحمتکش و مردم خواهان رفاه و آزادی دارد. سعی ما و جنبش ما، جنبش سوسیالیستی این است که توهمات مردم به جنبش ملی را از جامعه جارو کنیم تا نیروی آنها ایزوله شود و قدرت سیاسی دست ما کمونیستها و سوسیالیستها و مردم باشد.

ابزار ما در این کار اسلحه سیاسی، تبلیغات و کار آگاهگرانه و سازماندهی جامعه حول حزب و سیاستهایش است. ما میخواهیم کاری کنیم که هیچ بخش آزادیخواه جامعه دنبال جنبش عقب گرا، کهنه پرست و ناسیونالیست نباشد.

اگر هاشم رضایی دنبال اثبات این فرضیه سیاسی ماست، آب در هاون کوبیده است. اما اگر کسی فکر کند ایشان مشغول هدر دادن وقت برای اثبات این نکته است اشتباه کرده است.

دشمن قسم خورده "جنبش انقلابی کردستان"

هدف سیاسی او را باید اینجا پیدا کرد. ایشان میگویند که ما دشمن جنبش شان هستیم. معنی سیاسی مقوله دشمن با مقوله مخالف در ادبیات سیاسی روشن است. ابزار رودر رویی با مخالفین سیاسی، تبلیغات سیاسی و فعالیت سیاسی انتقادی و افشاگرانه به سبک کلاسیک است. در مقابل، شکل تقابل با دشمن جنگ است. حال این جنگ چه زمانی در عمل به درگیری نظامی می انجامد، بسته به تناسب قوا و شرایط سیاسی و فاکتورهای دیگری است. مقوله دشمن بویژه در کردستان که میدان نبرد رودر روی نظامی نیروهای پیشمرگ با دشمن بوده است، سر راست تر از مفهوم کلاسیک دشمن، معنی دشمنی را میدهد که راه تقابل با آن، فقط جنگ است.

آقای رضایی مشکلی ندارد که ما با جنبش ایدآل ایشان مخالفیم، ضدیت داریم و میخواهیم در جامعه ایزوله اش کنیم. ایشان دارند فتوا میدهند که اینها نه مخالف سیاسی، که دشمنی اند که باید جواب شان را فقط با گلوله داد. دوستان ایشان در سازمان زحمتکشان هم قبلا اعلام فرموده اند که ما خائن و ضدانقلابی و دشمن "جنبش انقلابی" شان هستیم و حق ورود به خاک پاک قوم شان را هم نداریم! اسلحه کشیدن و هارت و پورت کردن و دشمنی با ما، یک پای اصلی اینهاست. کاک هاشم اعلام فرموده اند که ایشان هم هستند!

ناسیونالیسم خوب و ناسیونالیسم بد!

انگار به خوبی توجیه نشده است به همین خاطر در حدفاصل تیراندازیهایش بعضا به بحث و سوال سیاسی روی آورده است! سوال میکند که آیا ناسیونالیسم نوع ایشان با نوع سلطنت طلب ها و صدام و شارون یکی است؟ من از شما می پرسم جناب! کسی که به قدرت نرسیده است تا عقایدش را بکار بندد و دشمن نوع ما را مورد حمله قرار دهد و عین آقای شارون خانه مسکونی و بیمارستان و کودک و بیمارمان را به تانک و بمب ببندد، آیا واقعا فرقی بین عقاید او و شارون هست؟ بین

کسی که به قدرت نرسیده ادعا دارد که راهی برای ورود مخالفین سیاسی اش به خاک و وطنش باقی نمیگذارد، با کسی که در قدرت است و همان کار را میکند چیست، شما بفرمایید؟

از من می پرسی، هیچ فرقی بین عقاید ناسیونالیستی شما با آقای رضا پهلوی و صدام حسین و پرویز مشرف نیست. تفاوتی که هست این است که بعضی از شماها در قدرت هستید و دولت و نیروی سرکوب و زندان و کشتار در اختیار دارید، بعضی تان هم هنوز یک جریان سیاسی هستید که برای کسب قدرت مبارزه میکنید. صدام هم مثل شما روزی ناسیونالیستی میلیتانت و مبارز بوده است و توان آزار رساندن به پشه ای هم نداشته است. آن روزها ایشان هم جزو توده ها بود و اعتراض داشت و حقش را میخواست، عین امروز شما!

از نظر ما مذهب خوب و بد وجود ندارد. مذهب توده ها هم عین مذهب آقای خمینی و خاتمی و طالقانی است. تفاوت فقط آنجا هست که یکی در قدرت و دیگری نیست. یکی میتواند در راه خدا هر کافر و ملحدی را طبق قرآن مجید به جهنم بفرستد، دیگری از نبود قدرت ناچار است فقط به قرائت قرآن مجید اکتفا کند و در زندگی خود اخلاق و سنن و فرهنگ اسلامی داشته باشد و سرگرم عبادت شود. ملی گرایی و غرور ملی و اخلاق و سنن و رفتار سیاسی ستمدیدگانی مثل شما هم از نوع مستبدین و جنایتکاران ناسیونالیست در چهار گوشه عالم است. اگر امثال شما فعلا مثل آنها به قدرت نرسیده اید و فعلا در حوزه سیاست اپوزیسیونی تشریف دارید، برای عالیجناب و عقاید معطرتان امتیازی نیست!

پناه به مارکس و لنین!

ین تکه از اظهار نظر آقای رضایی با مزه ترین لطیفه در نوشته ایشان است. از مارکس و لنین فاکت آورده اند که ملی گرایی قابل حمایت است و انقلابی! ایشان بطور قطع این اندازه کم حافظه نیستند که فراموش کنند مارکس صد و پنجاه سال قبل و لنین تقریبا هشتاد سال قبل از جهان رفتند و ناسیونالیسمی که در دوره آنها به عنوان ایدئولوژی بورژوازی انقلابی علیه فئودالیسم و سلطه استبداد و استعمار بود، حالا خود به جان بشر افتاده است و غیر از خون و اسلحه به چیزی رضایت نمیدهد. هاشم رضایی این را میداند، منتها دارد ادای امام جلال طالبانی اش را در میآورد؛ ایشان در مقابل مارکسیستها، به قول خود برای اقناع شان از مارکس فاکت میآورد، در مقابل اسلامیهها از قرآن، و در مقابل ماموران آمریکایی برایشان از آدام اسمیت میگوید!

هاشم میداند در صفوف کمونیستهایی که امثال ایشان را می شناسند، کسی برای فاکتهای "مارکسی" ایشان تره خورد نمیکند. بحث او در مورد انقلابی بودن ناسیونالیسم، بیش از هر کسی متوجه رفقاییش در کومه له است. فکر میکند همزمان که بسوی ما دارد تیر رها میکند، آنها را هم تحت تاثیر رشادتهای ملی اش قرار دهد. تقلای او احتمالا برای قانع و ملی کردن آنهاست که خیالپردازانه به امید کومه له کمونیستی در آن سازمان سرگردانند. اینجاست که جواب فاکتهای ایشان نه بر من، که بر عهده رفقای "کمونیستش" در حزب کمونیست و کومه له است.

جواب کومه له چیست؟

اگر روزی کسی در کومه له به احزاب ناسیونالیست بپردازد و از سر اشتباه فاحش سیاسی مثلاً علیه حزب دمکرات کردستان، مثل هاشم در افشانی کند، بدون هیچ پرو برگردی تذکر تشکیلاتی خواهد گرفت و همزمان هیئتی از طرف رهبری کومه له در حضور برادران دمکرات، به خاطر اشتباهی که شده معذرت خواهند خواست. رهبری کومه له برای توجیه همچون سیاست "مسئولانه" ای در مقابل دواستان، استاد توضیحات است! امروز یکی از کادرهای قدیمی کومه له، از درون این سازمان، به اسم کومه له ای دارد رودر روی حزب کمونیست کارگری اسلحه می کشد. آیا کومه له این را به عنوان نظر "مستقل" کادرهایش زیر سیلی رد خواهد کرد و اجازه خواهد داد بقایای مهدی کماکان پرچم "افق سوسیالیسم" شان را حمل کنند؟ اگر کسی توضیحات فضای باز در سازمانش را موعظه میکند، میتواند بفرماید که این فضای باز چرا شامل تحمل چپهای هوادار کمونیسم کارگری نیست؟

کومه له برای این سوال هر توجیهی داشته باشد مسئله اوست. آنچه برای ما توجیه پذیر نیست کوتاهی در افشای سیاستها و سنی است که حرکت کومه له به راست را تامین میکنند، و زمینه رشد و بقای سیاسی ملی گرایی در این سازمان را تامین کرده اند.

سایت و نشریه کازیوه ویژه مسایل سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی در کردستان.

www.kazewa.com

از این سایت ها دیدن کنید؛

سایت منصور حکمت

www.m-hekmat.com

کوروش مدرسی لیدر حکمتیست ها

www.koorosh-modaresi.com

سایت حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

www.hekmatist.com

کمیته کردستان حکمتیست ها

www.oktoabr.com

سازمان جوانان حکمتیست ها

www.javanx.com

www.radiopartow.com

سازمان رهایی زن

www.rahai-zan.com

سایت کازیوه

www.kazewa.com

سایت سیاسی خبری

www.iran-tribune.com

سایت بی خدایان

www.bikhodayan.com

او کودکان

www.childrenfirstinternational.org

پاسخ

www.pasox.org

کتاب زیر بوته های لاله عباسی، از نسرين پرواز

www.nasrinparvaz.com

به حزب حکمتیست پیوندید!